همشهری 

همشهری ماه ■ شماره ۲۲ ■ ویژه‌نامه ایرانشناسی ■ اسفند ماه ۱۳۸۷
۱۷۶ صفحه ■ همراه با ضمیمه کودکان ■ ۲۵۰۰ تومان ■ ISSN 1458963544

ویژه‌نامه ایران‌شناسی

سرزمین

تمساح برکه‌های ایران

پرونده‌ای درباره گاندو خزنده مردابی بلوچستان

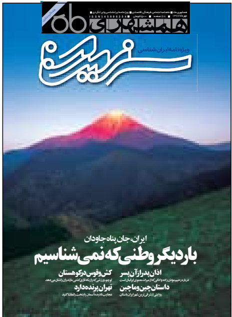
آیین چوب و چشمه
مراسم قالیشویان کاشان
سنتی چندصد ساله

بیابریم به مزار
سفر به مزار شریف افغانستان
درخشان‌ترین شهر ایران قدیم

میزبانان پیر پایتخت
روزگاری تهران شهر بادگیرها بود

چشم و چراغ شهری که سوخت
گزارش کشف یک چشم مصنوعی ۵۰۰۰ ساله

شیخ بهاءالدین اربلی در کتاب خود از جابربن یزید نقل می‌کند که «از جابربن عبدالله شنیدم که می‌گفت چون خدای تعالی یا ایهاالذین امنوا اطیعوالله و الرسول و اولی الامر منکم را بر پیغمبر(ص) فرستاد، گفتم یا رسول‌الله، خدا و رسول او را شناختیم، اولی‌الامر و فرمانداران که خدا اطاعت ایشان را به اطاعت تو پیوسته، کدامند؟ حضرت فرمود ایشان جانشینان و پیشوایان هدایت و رستگاری پس از من هستند. اول آنان علی‌ابن ابیطالب(ع) است، پس از او حسن(ع)، پس از او حسین(ع)، پس از او علی‌ابن‌الحسین(ع)، پس از او محمدابن علی(ع)، پس از او صادق جعفر ابن محمد(ع)، پس از او موسی‌ابن جعفر(ع)، پس از او علی‌ابن موسی(ع)، پس از او محمدابن علی(ع)، پس از او علی‌ابن محمد(ع)، پس از او حسن‌ابن علی(ع)، پس از او نیز همنام و هم کنیه من، حجت و دلیل خدا در زمین...». حدود ۱۵۰ سال پس از هجرت، قبیله تیم در حومه اصفهان مسجدی بنا کردند که بعدها مسجد جامع اصفهان نامیده شد. تصویر، کتیبه ایوان جنوبی این مسجد است که به خط ثلث برجسته بر سنگ حک شده. در ادامه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، آیه ۵۹ از سوره نسا آمده است: «قال‌الله تبارک و تعالی اطیعوالله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم». / عکس: غلامرضا نصر اصفهانی



از کاشغر تا پرندگان تهران

نخستین شماره ویژه‌نامه ایران‌شناسی سرزمین من همشــهری ماه، بازتاب‌های گوناگونی در میان ایرانیان و ایران‌شناسان داشت. بعضی با تشویق‌ها و بعضی هم با پیشنهادها و انتقادهای خود ما را به ادامه راه دلگرم کردند. نظرات بعضی از کارشناسان و متخصصان امور فرهنگی را درباره شماره نخست این ویژه‌نامه می‌خوانید.

احمد محیط طباطبایی

[مدیر کمیته ملی شورای بین‌المللی موزه‌های ایران]



با عرض خسته نباشید خدمت عزیزان ویژه‌نامه «ســرزمین من» که در راه احیای فرهنگ ایران تــلاش می‌کنید. به امید آنکه مجله شما آینه تمام‌نمایی از جهان ایرانی برای مخاطبان آن باشد.

بهرام پروین گنابادی

[عضو مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی]

کار اصلی این ویژه‌نامه ، معرفی کشــورمان ایران است که واقعا ستودنی است.

خیلی خوب اســت که بتوان مردم را به سمت این مجله آورد تا با کشور خودشان بیشــتر آشنا شوند. جایش واقعا خالی بود.

هوشنگ ضیایی

[کارشناس پیشکسوت محیط‌زیست]



ویژه‌نامه «سرزمین من» بسیار باارزش و باعث افتخار اســت. درود بر همه دســت‌اندرکاران آن که توانستند چنین نشریه‌ای را که جــای آن تاکنون خالــی بــوده، وارد عرصه مطبوعات کنند.

از مطالــب و عکس‌هــای آن بســیار لــذت بردم؛ به‌خصوص مطلب پرنــدگان تهران کــه تازگی و جذابیت خاصی داشت.

سیدمنصور سیدسجادی

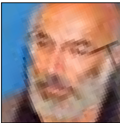
[باستان‌شناس]



«ســرزمین من» نشریه بسیار بسیار خوبی است. به‌خصوص از بخش بازتاب فرهنگی ایران در دیگر کشــورهای آن لذت بردم که به کاشــغر پرداخته بود. این کار واقعا لازم است چون ما فرهنگ ایران را در چهارچوب مرزهای امروزی می‌بینیم.

حجت‌الاسلام شهاب مرادی

[کارشناس و مشاور امور مذهبی صدا و سیما]



وقتی که ویژه‌نامه ایران‌شناسی همشــهری‌ماه را دیــدم، این پرسش برایم مطرح شد که چرا تا به امروز آن را ندیده بودم. این مجله، زیبا و از لحاظ طراحی و گرافیک هوشمندانه و نو بود. اهل تملق نیستم ولی کار خیلی خوبی است.

داریوش مهرجویی

[فیلمساز]



ویژه‌نامــه «ســرزمین مــن» مجله‌ای نفیس و خوب است. هدفش معرفی ناشناخته‌های ایران است و کشــور ما هم در این زمینه ناگفته‌های زیادی دارد. فقط یک پیشنهاد برای شما دارم؛ در نشریه‌تان احساس کردم که جای مقالات تحلیلی، فکری و فلسفی درباره موضوعات و اماکن ایران خالی است. به هرحال جای این نشریه خوب در مطبوعات ما خالی بود و مطمئنم که آینده خوبی در راه دارد.

کیانوش عیاری

[فیلمساز]



«سرزمین من» حقیقتا مجله‌ای اســت در نوع خودش نــادر و بسیار جذاب. مطالب تحقیقی و پژوهشی آن که به موارد خوبی هم پرداخته، خیلی چشمگیر هستند. من بارها این مجله را مطالعه کرده و هربار لذت تازه‌ای برده‌ام.

این ویژه‌نامه در حال ثبت فرهنگ و داشته‌های این سزمین اســت و باید آرزو کرد که همیشه با همین کیفیت پایدار و برقرار بماند.

برای من که کارم فیلمســازی و ابــزارم تحقیق و پژوهش درباره مردم و ســرزمینم اســت، مرجعی بسیار مناسب است.

حمید رضایی

[عضو هیات علمی مرکز ملی اقیانوس‌شناسی]

ویژه‌نامه «سرزمین من» همشهری ماه نشریه‌ای مصور اســت که مطالب آن صرفا علمی نیســت و عموم مردم هم می‌توانند از آن استفاده کنند.

این نشریه حیات‌وحش را بسیار خوب نشان می‌دهد و در معرفی محیط‌زیســت نقش ویژه‌ای دارد. فقط یک نکته را حتما رعایت کنید: اسامی علمی لاتین را به‌صورت ایتالیک بنویسید.

کاترین هیوز

[باستان‌شــناس حوزه تمدنی ایــران و موزه‌دار موزه حمل و نقل لندن]

عکس‌ها و ساختار این ویژه‌نامه بســیار تاثیرگذار بود. مخاطب را به یاد مجله نشنال جئوگرافیک اما به زبان فارسی می‌اندازد. من از بیشتر مطالب چاپ شده لذت بردم. به همه شما تبریک می‌گویم.

جعفر مؤذن‌زاده اردبیلی

[فرزند مرحوم استاد رحیم مؤذن‌زاده اردبیلی]



مطالبی که در رابطه با مرحوم اســتاد حاج رحیم مــؤذن‌زاده اردبیلی و زندگینامه و شناخت ایشان در ویژه‌نامه «سرزمین من» چاپ شــده، به‌خوبی عنوان و نوشته شده؛ در حدی که مورد قبول خانواده و مطبوعات است.

زحمات تحریریه این مجله – به خصوص برای مطلبی که در آن به نحو احسن مسائل تکنیکی اذان مؤذن‌زاده بیان و نوشته شده بود – جای قدردانی دارد. امیدوارم مجله خوب شما همیشه و به همین صورت بماند.

جاسم غضبان‌پور

[پیشکسوت عکاسی]

فکر می‌کنم در آینده‌ای نزدیک ویژه‌نامه «سرزمین من» به جایی برسد که مردم منتظر انتشار آن باشند. درست اســت که نواقصی دارد اما در مجموع مجله بسیار خوبی اســت و مطمئنم که این نواقص اصلاح خواهند شد.

امین‌الله رشیدی

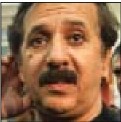
[خواننده و آهنگساز رادیو]



«عالم از ناله عشاق مبادا خالی / که خوش آهنگ و فرح‌بخش صدایــی دارد» و... عالــم از وجــود فرزانــگان، مروجان و اشاعه‌دهندگان هنر و فرهنگ راستین ایران‌زمین خالی مباد... با خوشــحالی از دیدار دست‌اندرکاران ارجمند همشهری «سرزمین من»، توفیق روزافزون این عزیزان را صمیمانه آرزومندم.

ثمرالدین عصایف

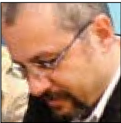
[سردبیر روزنامه جوانان تاجیکستان]



مــن بــه کارمنــدان ویژه‌نامه «سرزمین من» همشهری‌ماه از صمیم قلب کار آبادشــان را خواهان بودم. تمام خوشی‌های حیات را برایشان تمنا می کنم. بگذار همیشه کامگار باشند و مجله‌شان در ردیف سیر خواننده‌ترین مجلات ایرانی بماند. حتما مطالب این مجله را در روزنامه خود انعکاس خواهیم داد.

هادی ساعی

[عضو شورای اسلامی شهر تهران]



با آرزوی موفقیــت برای همه بچه‌های ویژه‌نامه «سرزمین من». جــای ایــن مجلــه در مطبوعات خالی‌بود.

ناصر وحدتی‌نسب

[باستان‌شناس]

چیزی که در نظر اول توجه آدم را جلب می کند، این اســت که این ویژه‌نامه از نظر عکاسی بسیار زیبا و حرفه‌ای اســت. متن‌ها خیلی مختصر ولی علمی نوشته شده‌اند و سوژه‌ها بکر و دست‌نخورده است. صفحه‌آرایی این نشــریه هم بسیار حرفه‌ای بوده و کیفیت چاپ آن خوب است. به‌طور کلی این نشریه تداعی‌کننده نشنال جئوگرافیک است.

حمید ذاکری

[سردبیر فصلنامه شکار]

به نظر من، ویژه‌نامه «ســرزمین من» مجله بسیار کاملی اســت. برای اولین‌بار اســت که مجله‌ای با چنین کیفیتی برای شناخت طبیعت و تاریخ کشور ما منتشر می‌شود؛ به خصوص اینکه بخش کودکان شما بسیار تاثیرگذار خواهد بود. آشنایی کودکان و نوجوانان با طبیعت آسیب‌پذیرمان بسیار مهم است و امیدوارم در این راستا گام بردارید.

جرج استاین‌متز

[عکاس نشنال جئوگرافیک]

فوق‌العاده بود.

آرمن مان‌ولیان

[روزنامه آزگ ارمنستان]

چــاپ چنین نشــریه‌ای در ایــران بســیار جالب و شگفت‌انگیز است. امیدوارم که همچنان و با همین کیفیت ادامه‌دهید.

مجید مجیدی

[فیلمساز]

ویژه‌نامــه خوبــی دربــاره ایران‌شناسی منتشر کرده‌اید. واقعا موفق باشید.

علیرضا قلی‌نژاد

[مدیر کل دفتر بافت تاریخی]

فقط یک کلمه می‌توان درباره مجلــه‌ای چنین وزیــن گفت: عالی.

مجتبی تبریزنیا

[معاون پژوهشکده مردم‌شناسی]

مجله خوبی است و می‌توان آن را به عنوان مرجع در کتابخانه نگهداری کرد.

مردم می‌توانند به مطالب آن استناد کنند. امیدوارم که روزبه‌روز علمی‌تر شود.

از میان نامه‌ها

محمدمهدی کتابداری

شماره نخست ویژه‌نامه «سرزمین من» بیشتر و بهتر از آنچه انتظار می‌رفت، میان علاقه‌مندان به ایران جا باز کرده.

محمدمهدی غفاری

سرزمین من، سرزمین ما، افتخار ما؛ کاری عالی، بی‌نظیر و منحصربه‌فرد و در نظر اول جذاب و گیرا.

ج. اسعدی

تولد ویژه‌نامه سرزمین من را تبریک می‌گویم. برای چند شماره اول فکر می‌کنم بهتر است امکان ورق زدن صفحات قبل از خرید مجله فراهم باشد. ازاین‌رو حداقل ۵ شماره بهتر است بدون سلفون روی دکه برود چون دکه‌داران معمولا اجازه بازکردن سلفون را به مشتریان نمی‌دهند.

بدون نام

پیشنهاد می‌کنم چند صفحه در انتهای ویژه‌نامه یا کل آن را در نشریه مشابهی به زبان انگلیسی منتشر کنید تا چند میلیارد مخاطب جهانی را جذب ایرانگردی کنید.

جواد رزمی

حضورتان غنیمت است در راستای شناساندن جاذبه‌های گردشگری سرزمین من.

بدون نام

پیشنهاد من این است که در کنار معرفی اماکن تفریحی و تاریخی، به نحوه حفظ و نگهداری آنان هم بپردازید.

بدون نام

سرزمین من آنچه انتظار داشتیم نبود.

صالحی

خسته نباشید. ویژه‌نامه بسیار خوب و دلنشینی دارید. از خواندن ـ حتی تورق ـ آن به‌عنوان یک ایرانی لذت بردم و احساس غرور کردم.

غلامرضا شمس

جای خالی ویژه‌نامه سرزمین من بسیار محسوس بود. فقط می‌توان بگویم عالی است.

خلیل پوران

ویژه‌نامه باحالی بود و امیدوارم ادامه داشته باشد.

سیدی

ویژه‌نامه سرزمین من بهترین مجله درباره ایران است که تابه‌حال دیده‌ام.

حسین صبوریان

بسیار وزین و گزیده و مفید.

محمد محمدی

ویژه‌نامه سرزمین من، آغاز زیبا اما مطالب کم. بدانیم ایران ناگفته‌های زیادتری دارد تا نادیده‌ها. اندازه عکس‌ها کوچک‌تر و اولویت موضوع‌ها در نظر گرفته شود.

فتح‌الله‌زاده

فرهنگ ایران اسلامی چون جویباری در حال حرکت است. ان‌شاءالله از این اقیانوس آبی بهره فرهنگی بیشتری صید کنید. گروه مجلات همشهری در راستای توسعه فرهنگی گام‌های موثری برداشته است.

اسدی

۱) قیمت ویژه‌نامه پایین باشد. ۲) حتما نصف ویژه‌نامه به زبان انگلیسی در اختیار شرکت‌های بین‌المللی قرار گیرد. ۳) مطالبی درباره زیرساخت‌های گردشگری ایران عزیز ارائه شود. ۴) مجله به دانش‌آموزان هدیه داده شود تا نسل آینده ایران با صنعت گردشگری ایران آشنا شوند.

هانی افسری

بنده به‌عنوان عضو کوچکی از جامعه گردشگری، از آشنایی با ویژه‌نامه وزین سرزمین من بسیار مسرور شدم. امیدوارم بتوانم مبلغ و مروج نشریه شما باشم.

دهقانپور

قطع ویژه‌نامه باعث می‌شود تا در دیدن عکس‌های ۲صفحه‌ای احساس راحتی نداشته باشیم. بیننده بر کل تصویر در فاصله ۴۰سانتی‌متری چشم خود مسلط نیست و مجبور است سر خود را بالا و پایین کند. شاید قطع کوچک‌تر مناسب‌تر باشد.

مریم ربابی

خوشحال شدم که رفته‌رفته طبیعت در زندگی روزمره ما انسان‌ها جایگاه واقعی خود را بازمی‌یابد؛ البته با تلاش شما عزیزان.



«اینجا مانی در حال مطالعه است و مطلبی راجع به پرندگان، علی‌الخصوص اقوام خودش (مرغ مینا) می‌خواند.» این یادداشت به همراه عکس سمت راست، در یکی از وبلاگ‌ها گذاشته شده بود.
مطلب پرندگان تهران، از آن دست مطالبی بود که طرفداران زیادی پیدا کرد. بعضی از روزنامه‌ها و سایت‌ها پس از انتشار شماره اول درباره پرندگان پایتخت نوشتند و لزوم نگهداری آنان را یادآوری کردند

[سرمقاله]

هست‌ها و بایدهای سرزمین من

بازتاب‌های مختلف انتشار اولین ویژه‌نامه سرزمین من همشهری ماه نشان داد که بسیاری از آنچه در طرح اولیه این ویژه نامه، مد نظر گروه مجلات بود، بر آورده شده است. یکی از چشم‌اندازهای اصلی این طرح، جلب طیف‌های مختلف مخاطب بود؛ مجله ای که انتظارات خواص را بر آورده و با مخاطب عمومی نیز ارتباطی نزدیک و دوستانه برقرار کند. واکنش متخصصین و مخاطبان عمومی نشان داد که این نکته تا حدود زیادی بر آورده شده است. نکته دیگر آن بود که خوانندگان بخواهند این مجله را داشته باشند و حتی آن را در کتابخانه خود نگهداری کنند، که واکنشها نشان داد این امر نیز کم و بیش تحقق یافته است. تا کنون این رویایی به نظر می‌رسید که مجله‌ای حقوق معنوی و مادی عکس و مطلب را توامان ادا کند، تجربه شماره اول نشان داد که بر آوردن چنین انتظاری ناممکن نیست. افزون بر مخاطبان هم‌وطن، تشویق همسایگان هم‌فرهنگ و هم‌تاریخ کشورهای حوزه ایران فرهنگی نیز امیدبخش بود و درخواست ارسال مجله برای آن سوی مرزها روزافزون. با تمام این اوصاف هنوز این ویژه‌نامه راه زیادی تا محقق شدن تمام چشم‌اندازهایش دارد. هر چند رسیدن به آنها منوط به گام برداشتن در مسیری است ناپیموده؛ نکته ای که باعث تاخیر در مثنوی دوم این ویژه‌نامه شد. باشد روزی که کیفیت محتوایی و شکلی این ویژه‌نامه به حداعلای خود برسد و محصولی عرضه شود که شایسته فرهنگ و مخاطب ایرانی باشد.

● گروه مجلات همشهری

درباره تنهایی لک‌لک‌ها

دوستی می گفت در شهری می‌خواسته‌اند خانه لک‌لک‌ها را خراب کنند و نزدیک بوده این اتفاق به غائله‌ای منجر شود. قصه از این قرار بوده که مردم شهر به خاطر احساس و دلبستگی‌شان به لک‌لک‌ها مانع آزار رسیدن به این پرندگان شده‌اند و صدای اعتراض‌شان به آسمان بلند شده است. در شهری که بعید است فعال محیط زیستی در آن به سر ببرد یا اساسا تشکل سبزی وجود داشته باشد، اعتراض خود به خود و توسط مردم شکل گرفته است. نکته این اتفاق در این است که حضور و وجود این پرنده برای مردم اهمیت داشته ؛ شاید ریشه در این باور داشته که اگر کسی خانه لک‌لک‌ها را خراب کند خانه خراب خواهد شد. تردیدی در نادرست بودن این باور نیست اما فارغ از این نکته، بحث اینجاست که مردم نسبت به این پرنده حساس بوده‌اند؛ بختی که تمام جانورانی که در گوشه و کنار ایران زندگی می کنند از آن برخوردار نیستند. آنها هنوز اهمیت‌شان برای مردم روشن نیست و بودونبودشان چندان توفیری به حال خلق ندارد. از طرفی این جانوران علاوه برآن که هر کدام حیاتشان شگفتی‌های خلقت را نشان می‌دهد، جزو دارایی‌های اجدادی این مردم‌اند. اینجاست که مسیر معرفی و آشنایی بیشتر با پیچیدگی‌های زیستی آنها، راهی است امروزی برای معنادار کردن حیات‌شان و برانگیختن احساس مردم برای این حق حیات. اگر آنجا یک باور عامیانه دامن به احساس می زند، بی‌شک اینجا شناخت علمی باعث احساس نزدیکی می‌شود. در شماره‌ای که پیش رو دارید به خصوص پرونده گاندو یا همان تمساح مردابی، تمام تلاش بر آن بوده است که تا آنجا که میسر است بهترین عکس‌ها، بسته بندی اطلاعات و مطالب ارائه شوند. هر چند که هنوز خرده‌ها بر آن می توان گرفت و اهل نظر قطعا نظرات سودمندی برای بهبودی مطالب بعد خواهند داشت. فقط این را بگوییم که این رویکرد و حساسیت همچنان ادامه خواهد داشت و قطعا همراهی، همدلی و حمایت اهل فرهنگ و دلبستگان این سرزمین به ثمر رسیدن این آرمان را مدد خواهد رساند. به امید آن که روزی بیاید که ایرانیان یک پارچه احساس و شناخت نسبت به وطن شان باشند و دور نباشد روزی که لک‌لک ها و چند گونه انگشت شمار دیگر در فهرست گونه‌های جانوری محبوب مردم تنها نباشند.

● سردبیر

[همشهری ماه / ویژه‌نامه ایرانشناسی - ایرانگردی / صاحب‌امتیاز: موسسه همشهری]

[گروه مجلات همشهری]

علی قنواتی طراح و مدیر طرح توسعه مجلات همشهری
سیداحسان جاهد قائم‌مقام اجرایی
حمید باباوند، سیدجواد رسولی سردبیران ارشد
علی هاشمی شهرکی مدیر ارشد هنری
مسعود شاهمرادی بازاریابی و توسعه بازار
علی کاشفی‌پور طرح و برنامه
محمد نظری انفورماتیک
نفیسه مرشدزاده، حامد سلیمانی امور فرهنگی
مرتضی توکلی سایت مجلات
امین مؤیدی، پیمانه صفایی تهرانی مدیریت فنی
جمال رحمتی دبیر تصویرسازی
محمدرضا شاهرخی نژاد دبیر عکس

[ویژه‌نامه سرزمین من]

رضا مختاری سردبیر ویژه‌نامه سرزمین من
تحریریه: **علی شهیدی، ابولفضل شاهی، محسن ظهوری، محسن امین، ایمان مهدی‌زاده**، دبیر عکس: **حسین کریم‌زاده، با تشکر از جواد منتظری**، مدیر هنری: **مجید کاظمی**، صفحه‌آرایی: **منصور بلدزاده**، امور اجرایی: **فاطمه عطایی**، عکس جلد: **جلال سپهر**، طراح جلد: **محمدمهدی رمضانی**، ویرایش عکس: **رومیصا رهبر، شبنم رضوانی، با تشکر از مرجان عبداللهیان**

تهران، خیابان کریم‌خان‌زند، روبه‌روی خیابان ایرانشهر شماره ۱۰۱، ساختمان گروه مجلات همشهری، طبقه ۳
تلفن: ۸۴۳۲۱۳۱۶ روابط عمومی: ۸۴۳۲۱۸۳۱
آگهی: ۸۸۸۱۲۲۶۷ اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۴۳
پیامک: ۳۰۰۰۹۹۹۰۵
Email: sarzamineman@hamshahrimags.com



ایران قدیم چهار ولایت داشت؛ شرقی، غربی، شمالی و جنوبی. ولایت شرقی، شامل خراسان و ماوراءالنهر بود. جنوب رود جیحون یا آمودریا، خراسان نام داشت و آن سوی آمو، فرارود. شهرهای بزرگ خراسان و ماوراءالنهر عبارت بودند از: بلخ، بخارا، سُغد، سمرقند، خجند، چاچ، هرات، مرو، خوارزم، طوس و نیشابور. اما برای ایرانیان بلخ جای دیگری بود؛ آن‌قدر عزیز بود که آن را بلخ بامی می‌نامیدند؛ یعنی درخشان. هنوز مردم افغانستان اینجا را عزیز می‌دارند و «مزارجان» می خوانند و هرجای دنیا که دلشان می گیرد، «بیا که بریم به مزار» را زمزمه می کنند.





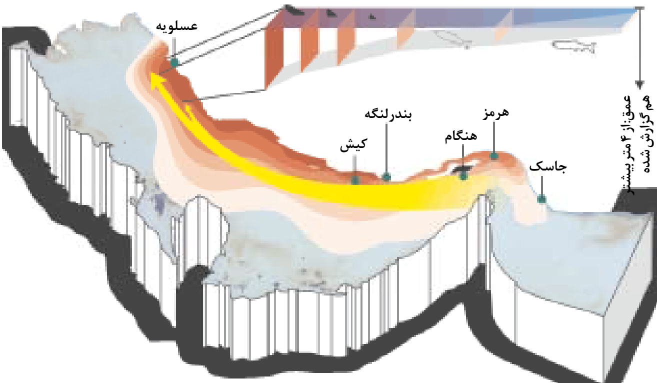


این تصویر، کشند قرمز را در عمق ۶ متری آب‌های قشم، در ظهر روز۲۱بهمن‌ماه سال‌جاری نشان‌می‌دهد. سرخی کشند قرمز از زیر آب زرد دیده می‌شود/ عکس: بهزاد ترکی‌زاده

از دیاد فیتوپلانکتون‌ها در آب‌های جنوب کشور باعث تخریب اکوسیستم منطقه شد

حمله مرگ سرخ

تصویری که همیشـــه از دریا در ذهن داریم به رنگ آبی اســت و هر چیزی که به این رنگ باشــد، بی‌اختیار ذهن مــا را به این آبی بیکران می‌برد. کشور ما هم در جنوب خود مملو از این آبی‌هاست؛ همان‌جایی که بــا افتخار از آن با نام آب‌هــای نیلگون خلیج‌فارس یاد می کنیم و حالا چند وقت اســت که سرخ شــده. هفتم مهرماه سال‌جاری بود که خلیج‌فارس تغییر رنگ داد و سرخ مایل به قهوه‌ای شــد. چند روز بعد لاشــه ده‌ها تن انواع ماهی به ســاحل آمد و این تغییر رنگ تا آب‌های ساحلی قشم، سیری، بندر لنگه، بندرعباس، شرق جاســک و هرمز هم رســید. طبق گزارش کارشناسان گروه علوم‌زیستی مرکز ملی اقیانوس‌شناسی، این پدیده «کشند قرمز» (Red tide) نام دارد و بر اثر شــکوفایی فیتوپلانکتونی از جنس Cochlodinium رخ می‌دهد. حمیــد رضایی – عضو هیات علمی این مرکز – اعلام کرد که این پدیده از بندر سیریک از توابع شهرستان میناب تا بستانه از توابع شهرســتان بندر لنگه گسترش پیدا کرده و در نوع خود بی‌نظیر اســت؛ زیرا از سال ۱۳۶۹ تابه‌حال، هیچ‌یک از کشندهایی که در این آب‌ها رخ داده، به این اندازه سبب مرگ‌ومیر ماهیان مرجانی و شیلاتی نشده است. ■



جلبک‌ها پیش می‌تازند

از دیاد فیتوپلانکتونی (Red Tide) یک‌جا نمی‌ماند. همان‌طور که در تصویر می‌بینید، رشد مخرب آنها از بندر جاسک آغاز شد، جزایر هرمز، قشم و هنگام را پشت‌سر گذاشت و پس از آنکه لاشه بسیاری از ماهی‌ها را به ساحل فرستاد، به سمت غرب خلیج‌فارس رفت. چند ماهی هم گذشت که به عسلویه رسید. در آخرین دقایقی که این خبر را منتشر می کردیم، خبر رسید که به بندر بوشهر هم رسیده‌است و هنوز کارشناسان نتوانسته‌اند گونه فیتوپلانکتون‌ها را مشخص کنند. مرگ سرخ، ۲ماه در آب‌های خلیج‌فارس حکمرانی مطلق کرد و اواسط آذرماه، پژوهشکده اکولوژی خلیج‌فارس و دریای عمان از کم‌شدن شدت تراکم آن خبر داد ولی اوایل دی‌ماه بود که دوباره خبر رسید رشد جلبک‌ها شدت یافته و به‌زودی سر تا سر خلیج‌فارس را فرا می گیرد.

اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی



لقمه‌های غذا

قطعه‌قطعه کردن شکار پس از کشتن و آماده کردن آن برای خوردن، از آن کارهایی است که فقط از انسان برمی آید. کاوش‌ها به‌تازگی نشان داده‌اند که ۲۸۰ قرن پیش هم اجداد ما در مازندران، جانوران را قصابی کرده و بعد می خوردند

تصویرسازی: فراز شانیار

بقایای سنگی و استخوانی پستانداران بزرگ، راز یک قصابی تاریخی را آشکار کرد

قصابخانه ۲۸ هزارساله

بقایای اســتخوانی و ابزارهای ســنگی به‌جا مانده از ســال‌ها پیش، باستان‌شناسان را به حیرت انداخت. آنها این‌بار گورستان، قلعه یا شیء گرانبهایی نیافتند بلکه قصابخانه‌ای ۲۸هزار ساله را پیدا کردند.

ســال ۱۳۸۴ بود که محوطه «گرم‌رود ۲» در نزدیکی شهرستان آمل به‌عنوان یک محوطه باستانی شناســایی شد تا هیأت مشترک ایران و فرانسه، یک‌سال بعد کاوش‌های خود را در آن منطقه آغاز کنند. نتیجه این کاوش‌ها در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۷، سایت «گرم‌رود ۲» را به سایتی منحصر به‌فرد تبدیل کرد. حامد وحدتی‌نسب – سرپرست میدانی هیأت مشترک باستان‌شناســی ایران و فرانسه – که گزارش این کاوش را به‌تازگــی و در دهمین گردهمایی بین‌المللی ســالانه باستان‌شناسی ارائه داد، در این‌باره گفت: «حفاری‌هایی که در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ میلادی در محوطه «گرم‌رود ۲» انجام گرفت، منجر به دسترسی به یک سری اطلاعات شامل ۱۰هزار قطعه مصنوعات سنگی و بقایای استخوانی پستانداران بزرگ شامل گوزن، گاومیش و پستانداران کوچک شــامل جوجه تیغی، موش کوچک و تعدادی از نرم‌تنان شــد». این‌طور که وحدتی‌نسب می گوید، در این محوطه حیوانات را برای خوردن قصابی کرده‌اند؛ «این موضوع از طریق آنالیز ابزار و آنالیز پراکنش قطعات کاملا مشخص شــده است. ۲ گوزن در همان‌جا شکار شده و قصابی شده‌اند».

اما جالب‌ترین قسمت ماجرا، قدمت این قصابخانه است؛ گاه‌نگاری مطلق این یافته‌ها، عدد۲۸هزار سال را نشان می‌دهد که به دوره پارینه سنگی جدید تعلق دارد؛ یعنی اجداد ما در ۲۸۰ قرن قبل، در مازندران حیوانات را شکار کرده و آنها را پس از قصابی خورده‌اند. این کار را هم با ابزارهایی سنگی انجام داده‌اند که هنوز بقایای آنها باقی است و خود این برجا ماندن ابزار و استخوان‌ها، سؤال دیگری برای باستان‌شناسان به‌وجود آورد؛ اینکه چگونه این بقایا پس از این همه سال مانده‌اند؟

وحدتی‌نسب در جواب این ســؤال می گوید: «این محوطه اولین محوطه روباز کشور اســت که همه چیز آن برجاســت. شواهد نشان می‌دهد که در این مکان شکار و قصابی انجام گرفته، سپس ابزارها و استخوان‌ها رها شده‌اند و بلافاصله رسوبات روی آن را پوشانده‌اند». ■



۵ شیء اول بقایای استخوان‌های گوزن و گاومیش و ۶ شیء بالا هم بقایای سنگی مورد استفاده در قصابی است

عکس: حامد وحدتی‌نسب

پخش فیلمی از یک تابوت باستانی دردسر ساز شد

مومیایی هخامنشی!

همه‌چیز با یک بلوتوث شروع شد. اواخر آبان‌ماه سال‌جاری بود که فیلمی از طریق موبایل در بین مردم استان کردستان پخش شد که در آن جسدی را در تابوتی از طلا نشان می‌داد. می گفتند که این جسد، پادشاهی است هخامنشی که با زیورافزار و اشیای زرین و جواهرات فراوان در تابوتی از جنس سرب و طلا، صحیح و سالم دراز کشیده و کتیبه‌هایی طلایی‌ای به خط میخی، بر سینه و شرمگاه او گذاشته شده است؛ بعضی‌ها هم ترجمه متن کتیبه‌ها را که به شکل ماهی و عقاب است می‌دانستند: «پادشاه وصیت کرده که نزدیکان او را در کنارش به خاک بسپارند».

همزمانی این بلوتوث با کشف گورستانی ۳هزارساله در سنندج، باعث شد تا دامنه شایعات تا پایتخت گسترش پیدا کند و کارشناسان میراث فرهنگی برای ازبین‌بردن این شایعه وارد عمل شوند. آنها هرگونه ارتباط این بلوتوث را با گورستان سنندج رد کردند و این قبرستان را یک نمونه از گورستان‌های تاریخی مردمان بومی دانستند که هرازگاهی در ایران کشف می‌شود.

کارشناسان بارها اعلام کرده‌اند که ایرانیان معتقد به مومیایی کردن اجساد خود نبوده‌اند و این کار مختص مصریان بوده است. اما بازهم مردم قانع نشدند تا دوم آذرماه که فرمانده‌انتظامی مراغه از کشف یک جسد مومیایی تقلبی از باند قاچاق اشیای عتیقه در این شهرستان خبر داد؛ «سرکرده این باند دستگیر شده است و تحقیقات بیشتر و تلاش برای دستگیری دیگر اعضای باند ادامه دارد».

سرهنگ امام‌پور اعلام کرد که براساس گزارش‌های مردمی، اعضای این باند قصد داشتند این مومیایی جعلی را با عنوان مومیایی یکی از پادشاهان هخامنشی به قیمت ۵۰میلیارد ریال بفروشند.

فرمانده انتظامی شهرستان مراغه گفت: «این مومیایی به همراه ادوات جنگی آن در داخل صندوقی سیمانی که بیرون آن با تصویر سرباز هخامنشی و نشان‌ها و نمادهای آن دوران تزیین شده بود، قرار داده شده بود. جنس این مومیایی و لوازم موجود در آن از گچ، سیمان و اشیای بی‌ارزش بوده است».

پیش از این هم مومیایی‌های تقلبی دردسرساز بوده‌اند. نمونه‌اش مومیایی موسوم به «رودگونه» – دختر خشایارشا – بود که پس از بررسی مشخص شد جنازه دختر ۲۱ ساله ایرانی‌ای است که فقط ۱۵ ماه از مرگش می گذرد. شواهد نشان می‌داد که پس از قتل، امعا و احشا و مغز این دختر جوان خارج شده و جسد از پودر سفیدرنگی پر شده است.



جعل ناشیانه
این مومیایی تقلبی را به‌قدری بد درست کرده‌اند که کارشناسان فقط با دیدن فیلم آن به جعلی بودنش پی‌بردند؛ حتی خطوط نوشته شده بر الواح این مومیایی هم هیچ معنی خاصی نمی‌دهد و تنها تقلید ناشیانه‌ای از خط میخی است
عکس‌ها: پرویز بابایی، ایرنا

تابوت گچی
مومیایی تقلبی را در همین تابوتی که می‌بینید گذاشته بودند؛ تابوتی از گچ که ساده‌دلان تصور می کردند می توانند کارشناسان این حوزه را با آن فریب دهند

حلقه یافت‌شده در قبر شاهزاده‌خانم‌های عیلامی، یک راز تاریخی را آشکار کرد

کشف یک پادشاه

شواهد باستان‌شناسی به‌دست آمده از مقبره ۲شاهزاده خانم متعلق به دوره «عیلام نو، مرحله سوم ب» که در محوطه جوبجی رامهرمز خوزستان کشف شد، نشان می‌دهد که «شوتور نهونته» که همواره با «شوتروک نهونته» – شاه عیلامی – اشتباه گرفته می‌شد، پسر «این‌دد» بوده و احتمالا از آخرین شاه‌های محلی عیلامی بوده است.

آرمان شیشه‌گر – سرپرست هیأت باستان‌شناسی در رامهرمز خوزستان – درباره خط‌نوشته‌های کشف شده در آرامگاه رامهرمز به ویژه‌نامه «سرزمین من» گفت: «نخستین‌بار که نام شوتور نهونته در کتیبه حنی در ایذه دیده شد، گمان کردند که اشتباه نگارشی صورت گرفته و منظور همان شوتروک نهونته بوده است ولی حالا که دوباره به این نام که روی حلقه این شاهزاده خانم‌های عیلامی حک شده برمی‌خوریم، متوجه می‌شویم که این دو پادشاه یکی نبوده‌اند». شیشه‌گر درباره تاریخ دوره حکومت شوتور نهونته توضیح داد: «تاریخ‌گذاری انجام گرفته، دوره حکومت شوتور نهونته را میان سال‌های ۵۸۵ تا ۵۳۹ پیش از میلاد نشان می‌دهد، در حالی که دوره حکومت شوتروک نهونته در سال ۶۹۹ قبل از میلاد به پایان می‌رسد. ما اینجا با بیش از ۱۰۰ سال اختلاف روبه‌رو هستیم. شواهد نشان می‌دهد در عین حالی که هخامنشیان به قدرت رسیده‌اند، هنوز شاهان عیلامی مثل شوتور نهونته، در مناطق کوچکی حکومت محلی داشته‌اند». سرپرست هیأت باستان‌شناسی در رامهرمز خوزستان از پیدا شدن اشیای قیمتی در کنار شاهزاده خانم‌های عیلامی خبر داد و گفت: «اشیای قیمتی زرین، نقره‌ای، مفرغی، سنگی و سفالی بسیاری در کنار این دو زن دفن شده بود که احتمال وابستگی آنان به خاندان سلطنتی عیلامی را قوت می‌بخشد. به نظر می‌رسد اسم‌های حک شده روی نگین‌های یافت شده، اسامی ۲زن مدفون شده باشد؛ به این ترتیب که یکی از آنها «لعرنه» و دیگری «انی نومه» نام دارد».

۲۶۰۰پ.م
بعضی از پژوهشگران تاریخ عیلام را تا اواخر هزاره چهارم پ.م به عقب برده اند. اما چون در متون میان‌رودانی نام این سرزمین نیامده بهتر است تاریخ عیلام را از حدود سال‌های ۲۵۰۰ تا ۲۶۰۰ پ.م آغاز کنیم.

عیلام

۱۰۰۰پ.م

۷۴۴پ.م
مرحله اول

۶۴۷پ.م
مرحله دوم
■ حکومت شوتروک نَهونته
بین سال‌های ۷۱۷ تا ۶۹۹ پ.م

عیلام‌نو

۵۸۵پ.م
مرحله سوم – الف
■ پیروزی آشوربانیپال بر تِپتی‌هونبان‌اینْشوشیناک پادشاه عیلام در ۶۵۳ پ.م
■ ویرانی شوش در ۶۴۷ پ.م
■ حکومت هخامنشان در پارس:
تیس‌پِس اول حدود ۶۳۵ تا ۶۱۰ پ.م
کوروش اول حدود ۶۱۰ تا ۵۸۵ پ.م

۵۳۹پ.م
مرحله سوم–ب
■ حکومت محلی شوتور نَهونته در زمانی نامشخص در ارتفاعات غربی خوزستان از ایذه تا رامهرمز
■ حکومت هخامشیان در سراسر ایران:
کمبوجیه اول حدود ۵۸۵ تا ۵۵۹ پ.م
کوروش بزرگ حدود ۵۵۹ تا ۵۳۰ پ.م

■ عیلامیان
■ هخامنشیان
■ آشور



حکومتی که بود
عیلامی‌ها (رنگ قرمز در نقشه) برای خود پادشاهی بزرگی درست کرده بودند و غرب ایران را در اختیار داشتند. با فروپاشی‌شان توسط آشوربانیپال، تنها از آنها حکومت‌های محلی کوچکی به‌جای ماند
اینفوگرافی: مجید کاظمی



حلقه رازگشا
این تصویر همان حلقه‌ای است که راز وجود یک پادشاه محلی را کشف کرد. خوب که نگاه کنید، خطوط داخل آن‌را می‌بینید که نام شوتور نهونته بر آن نقش بسته است
عکس: آرمان شیشه‌گر

نور و گرمای ابدی

آذربایجان شرقی؛ اهالی شیشوان از توابع عجب‌شیر در شب‌های تاسوعا و عاشورا «پولکه» می‌گردانند. آنها امسال نیز در سرمای چند درجه زیر صفر برای عزاداری مولایشان به کوی‌وبرزن آمده و با گوی‌های آتشی که به آن پولکه می‌گویند، در کنار نوحه‌خوانی و سینه‌زنی مراسم خاصشان را اجرا کردند

عکس: آذین حقیقی



ساخت باد

لرستان؛ فرسایش چشمگیر در سازندهای آهکی زاگرس، باعث به‌وجود آمدن این چشم‌انداز بی‌نظیر در نزدیکی شهرستان کوهدشت شده است. دره شیرز با ارتفاع ۴۰۰ متر –از کف دره تا نوک– همچنان در حال تغییر شکل است. البته این تغییر بسیار آرام و در طول زمان صورت می‌گیرد و برای ما محسوس نیست

عکس: علیرضا امری کاظمی



قوچ‌ها برخط افق

خراسان رضوی؛ گوسفند وحشی (Ovis Orientalis) یکی از جانوران بومی ایران با پراکندگی بسیار است.
تصویر، قوچ‌های اوریال (Urial) - بزرگ‌ترین قوچ ایران - را بر ارتفاعات کوپه‌داغ در پارک ملی تندوره، در شهرستان درگز نشان می‌دهد

عکس: سید بابک موسوی



[مردم‌شناسی]

آیین چوب و چشمه

مراسم قالیشویان مشهد اردهال

عکس: حسین کریم‌زاده

آیین فینی

در دومین هفته پاییز هر سال، فقط یک‌فینی حق دارد چوب در دست داشته باشد. طبق باور فینی‌ها، در آن روز تاریخی هیچ غیرفینی‌ای برای خونخواهی امامزاده سلطانعلی چوب به دست نگرفت و می‌گویند اگر یک غیرفینی چوب به دست بگیرد، به نوعی تاریخ را جعل می کند

عکس: حسین کریم‌زاده

از فرش تا عرش

مردم فین کاشان، این سوگواری پاییزی را نشانه وفاداری چند صدساله‌شان به ائمه(ع) می‌دانند و با برگزاری این مراسم، سنتی قدیمی را زنده نگه می‌دارند

ابوالفضل شاهی

از لابه‌لای گرد و غبار، چوب‌هایی که در هوا می‌چرخند دیده می‌شود؛ گویی موجودی طلایی و سیاه در بیابان پیچ و تاب می‌خورد. هرسال در اوایل پاییز در مرکز ایران غوغایی بر پاست؛ جوانانی سیاه‌پوش مانند پدران پدران پدرانشان در لابه‌لای کوه‌های ایران از سمتی به سمتی روانند؛ انگار جمعیتی خوابگرد در صحرا سرگردانند. آنها می‌گویند هر سال در دشت اردهال، کربلایی دیگر را تکرار می‌کنیم.

به سمت مشهد

«اینجا اگر جسم تو را با فرش بردند، قدوسیان روح تو را تا عرش بردند.»

این بیت بر بالای پوستری که روی شیشـــه یک وانت پر از انار چسبیده، نوشته شده. پوستر پر از مردان چوب به دست اســـت و زیر آن هم نوشته شده: «مراسم مذهبی‌سنتی قالیشویان فین کاشان».

امروز یک روز مانده به دومین جمعه پاییز و اینجا سه‌راه راوند است؛ روستایی در ۵کیلومتری شمال کاشان.

راننده وانت، سرش را از پنجره بیرون آورده و با یک جوان پیاده و سیاهپوش چوب‌به‌دست خوش‌وبش می کند.

جاده‌ای دیگر از راوند به سمت کوهســـتان می‌رود. روی تابلوی ابتدای جاده نوشته: به سمت مشهد اردهال.

خون‌خواهان پیاده

کنار جاده، زن و مرد و پیر و جوان راه می‌روند. در باقی سال نمی‌توان این‌همه عابر پیاده را قدم‌زنان کنار جاده دید. همه آنها اسلحه در دست دارند. به گفته یکی‌شان این تنها سلاحی بوده که اجدادشان با آن می‌توانسته‌اند به جنگ دشمنان امامزاده بروند. عابران با قد و قامت مختلف راه می‌روند و چوب‌های یک اندازه‌ای در دست دارند؛ حتی یک زن مســـن و یا جوانی ویلچرنشـــین هم چوب در دست گرفته و به‌راه زده‌اند.

میوه فروش راوندی کنار جاده در حالی که جعبه‌هـــای انار را جابه‌جا می کند، درباره کاروان چوب‌به‌دست می گوید: «اینها فینی‌اند. نذر دارند که پیاده بروند». لابه‌لای این کاروان پراکنده، تک و توک آدم‌های بی‌چوب هم دیده می‌شـــوند. از یکی از آنها علت را می‌پرسم، می گوید: «من فینی نیستم، کاشی‌ام. یک سال است که با فینی‌ها وصلت کرده‌ام. نذر دارم که پیاده بروم مشهداردهال و همراه اقوام زنم به آنجا می‌رویم...».

از یک پیرمرد چوب به دســـت می‌پرسم، قضیه قالیشـــویان کاشان چیست؟ پیرمرد پیش از آن که جواب سوال مرا بدهد با تاکید می گوید: «قالیشویان فین؛ نه قالیشویان کاشان». و بعد ادامه می‌دهد: «امروز روزی است که خبر یاری‌خواهی حضرت سلطانعلی به مردم فین رسید.

فینی‌ها هم چوب به دست به طرف اردهال راه افتادند. اما آن روزها ماشینی در کار نبود و مردم پیاده به سمت اردهال حرکت کردند و پیش از آنکه برسند اشقیا، امامزاده را شهید کرده بودند». کم کم جمعیت دم می گیرد که عزا عزاست امروز، مردم فین کاشان صاحب عزاســـت امروز. و نکته این است که روی فین کاشان تاکید بیشتری می کنند.

«امروز روزی است که خبر یاری‌خواهی حضرت سلطانعلی به مردم فین رسید. فینی‌ها هم چوب به دست به طرف اردهال راه افتادند. اما پیش از آنکه برسند، اشقیا امامزاده را شهید کرده بودند» کم کم جمعیت دم می‌گیرد که عزا عزاست



کهنه تازه

انگار خبر شهادت امامزاده همین امروز به گوش فینی‌ها رسیده است. چه رازی در شهادت این قهرمانان نهفته است که هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. اینجا نزدیکی‌های حسناروود در ۱۵ کیلومتری مشهد اردهال است/ عکس: محمدمهدی زابلی



چوب‌ها و آدم‌ها

فینی‌ها با حضرت سلطانعلی متولد می‌شوند و می‌میرند. امامزاده سلطانعلی با تاریخ و هویت فینی‌ها یکی شده است. چوب‌ها طی سال‌ها عنصر ثابت این مراسم بوده‌اند. در دهه‌های گذشته، ابعاد این چوب‌ها بزرگ‌تر بوده است و امسال کم و بیش چوب‌هایی را می‌شد دید که خراطی یا حتی تزئین شده بودند

عکس: جواد مقیمی



حی علی صلاة

صدای اذان می‌آید. ظهر پنجشنبه کاروان به نیمه راه اردهال می‌رسد. چند سالی است که آنها در نزدیکی مزرعه ایران گلاب توقف می‌کنند تا نمازی بخوانند و ناهار نذری صرف کنند

عکس: جواد مقیمی

شهر انار و عامر

در تاریخ ایـران، حمام باغ فین و حکایت قتل امیرکبیر شـناخته شـده‌تر از خود روستای فین است. فین روسـتایی ۲تکه در غرب کاشان اسـت که شامل فین کوچک و فین، بزرگ می‌شود. باغ فین که استراحتگاه بین‌راهی شاهان صفوی و قاجار بوده، کنـار فین کوچک قـرار گرفته و فین بـزرگ در نزدیکی تپه‌های باستانی «سیَلک». انار و قالی ۲محصول شناخته شده فینی‌هاست و در جغرافیای منطقه کاشان، آنها امامزاده سـلطانعلی را نیز متعلق به خود می‌دانند و خود را به آن می‌شناسانند. طبق اسناد تاریخی منطقه، اهالی کاشان از ابتدای تاریخ اسلام حب خاندان علی(ع) داشته‌اند. تقاعدی فینی، – مسؤول مراسم پیاده‌روی – دعوت فینی‌ها از امام‌محمدباقر(ع) برای فرستادن رهبری شیعی به این منطقه را این‌طور روایت می کند: «در آن زمان فردی به‌نام عامر بن ناصر فینی از طرف مردم فین نماینده می‌شود تا به مدینه برود.

عامر یک فرد عادی نبود، عارف و عالمی بزرگ بود و امامی را برای منطقه فین و حومه، از حضرت امام محمد باقر(ع) درخواست می کند. عامر با تحفه‌هایی عازم مدینه می‌شود و کاروان او در مکانی که الان زیارتگاه امامزاده سلطانعلی است، اتراق می کند. او سـید بزرگواری را در خواب می‌بیند که به او می گوید به مدینه می‌روید و فرزندم علی را به این منطقه می‌آورید.

آن حضرت به کوه‌های اردهال کاشـان اشـاره می کند و می گوید که در همین دشت، دشمنان اسلام او را به شهادت می‌رسانند. عامر تصمیم می گیرد که از این سفر منصرف شود؛ ولی دوباره حضرت را به خواب می‌بیند که به او می گوید شما موظفید ماموریت را انجام دهید».

تقاعدی که اصرار دارد به او بگویند عامر، کاروان را از پشت وانت هدایت می‌کند و در میکروفون می‌خواند: «خیز ای شهید اردهال زجایت / قربانی از فین می‌رسد برایت». او این جایگاه را ارث خانوادگی خود می‌داند؛ جایگاهی کـه بعد از پدر مرحومش به او رسـیده. عامر امروزی درباره سـابقه مسـیر پیـاده‌روی می‌گوید: «پیاده‌روی قبل از جمعه قالیشـویان، قدمتی چندسـاله دارد. ولی ۲۰-۱۰ سالی بود متوقف شده بود که همت کردیم و دوباره آن را راه انداختیم. قبلا فینی‌ها مسـتقیم از فین به اردهال می‌رفتند. اما چند سالی اسـت که به خاطر تبلیغات بیشـتر ابتدا به کاشـان می‌آییم و از راه راوند به مشهد می‌رویم». او روایتش از دعوت، حضور و شهادت امامزاده را این‌طور تمام می‌کند:

«عامر به مدینه مشـرف می‌شود و درخواست خود را به امام محمدباقر(ع) می‌گوید. حضرت هم فرزند خود را که او را قره‌العین رسـول می‌داند – یعنی سـلطانعلی – بـه منطقه فین اعـزام می‌کند. ایشـان در منطقه فین اقامت می‌کند و تابستان‌ها هم به روستای «خاوه» در نزدیکی اردهال می‌رود. اشقیا که از حضور حضرت احسـاس خطر می‌کردند کمر به قتل ایشـان می‌بندند و بالاخره در دره «ازناوه» با ایشـان وارد جنگ می‌شـوند. بعد از چند ساعت جنگ و نزاع، حضرت پیکی را برای یاری‌خواهی به فین اعزام می‌کند. پیک در راه به شهادت می‌رسد و زمانی که مردم فین خبردار می‌شوند و به اردهال می‌رسند، با بدن نیمه‌جان آن حضرت و به روایتی دیگر با پیکر شهید ایشان مواجه می‌شوند و این واقعه در اوایل پاییز و روز ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۶قمری بود و چون جامعه آن روزگار کشاورزی و پاییز نیز فصل فراغت کشاورزان از کار بود، تصمیم گرفتند هر سال مراسمی را به تقویم قمری برگزار کنند.حالا دیگر هر سـال مردم فین با سلاح ساده یا همان چوب به اردهال می‌روند و این مراسم را برگزار می‌کنند».

اعتقاد مردم این منطقه محدود به جمعه دوم پاییز و مراسـم قالیشـویان نمی‌شـود. امامزاده سلطانعلی، طبیب بسـیاری از دردهای آنهاست و ایمان مردم به کرامات او همیشـگی اسـت. علاوه بر مسـؤول مراسم، بسیاری از عابـران چوب به دسـت، روایت‌های زیادی از شـفادادن و کرامات امامزاده سلطانعلی دارند.

بیمه سلطانعلی

هر سه نفرشان چادر به سرند و چوب دستشان اسـت. یکی از اعضای این گروه ۳ نفره که به سمت اردهال حرکت می کند، از دلیل آمدنش می گوید: «من متولد تهرانم ولی پدر و مادرم، فینی‌اند. نذری داشتم که امامزاده برآورده کرد. الان چند سـال اسـت همراه کاروان پیاده‌ها به پابوس امامزاده می‌روم». جوانی با سری تراشیده به سمت ما می‌آید. او هم به خاطر ارادتش به امامزاده پای در راه گذاشته:

عامر با تحفه‌هایی عازم مدینه می‌شود و کاروان او در مکانی که الان زیارتگاه امامزاده سلطانعلی است اتراق می کند. او سید بزرگواری را در خواب می‌بیند که به او می گوید به مدینه می‌روید و فرزندم علی را به این منطقه می‌آورید



دود اسپند برای چشم زخم

این واقعه سال‌هاست که در حال تکرار است. گویی تاریخ در دومین جمعه مهرماه در دشت اردهال متوقف شده. کاروان در میان دود اسپندهای مردم روستایی در میانه راه حال و هوایی روحانی پیدا کرده است؛ انگار آدم‌ها و مکان‌ها همان آدم‌ها مکان‌های هزار سال پیش هستند / عکس: گلناز بهشتی



قالی مقدس

قالی مهم‌ترین محصول کاشان است. در این مراسم، قالی کاشان نمادی از پیکر سلطانعلی است و این قالی نمادین، هرساله تعویض می‌شود ولی از صبح مراسم تا انتهای آن، برای اهالی از جان گرامی‌تر است. این تصویر لحظاتی قبل از شروع مراسم است. قالی در حرم آرام گرفته است. مردم آن را برای تبرک لمس می‌کنند. لحظاتی بعد خدام زیارت قالی را تحویل خاوه‌ای‌ها می‌دهند

عکس: گلناز بهشتی

غلام فخاری هم که از اعضای گروه برگزاری مراسم است و کاروان را هدایت می‌کند از ۴۰ سال سابقه شرکتش در این مراسم می‌گوید. او راننده بیابان بوده و اتفاقاتی برایش پیش آمده که حضرت نجاتش داده است.
آخرین آنها، گیر کردن در یخ و برف در گردنه صعب‌العبور نراق بوده است. او از سلطانعلی مدد می‌طلبد و مردم با بیل و کلنگ به کمکش می‌آیند. او می گوید: «ماشینم را بیمه سلطانعلی کرده‌ام». فخاری اینها را در حالی می گوید که زیر درخت خیابان حسنارود در حال نفس تازه کردن است.

امشب شب قالی است

«تا حرم سلطانعلی را هروله‌کنان و حسین‌گویان می‌رویم. اگر کسی خواست، به ما ملحق شود ولی این‌طور نباشد که تازه‌نفس باشد و بخواهد جلوتر بیفتد و صدای حسین گفتنش هم بلندتر باشد».

این جملات مسؤول کاروان در روستای علوی و ورودی صحن امامزاده محمود می‌پیچد. تا اینجا کاروان نزدیک به ۹ساعت است که در راه است؛ تنها توقفی کوتاه برای ناهار نذری در کنار کارخانه گلاب داشته و بعد نیم‌ساعتی هم در حسنارود برای به‌هم‌رسیدن تمام پیاده‌ها منتظر مانده‌اند. اینجاست که دغدغه رئیس کاروان برای تازه‌نفس‌ها معنا پیدا می‌کند. چوب‌به دستان، حسین حسین‌گویان وارد صحن می‌شوند؛ آنها سینه می‌زنند، چوب می‌چرخانند و دم می‌گیرند:

«عزا عزاست امروز روز عزاست امروز/ مردم فین کاشان صاحب عزاست امروز»

جمعیت از صحن بیرون می‌زند. خستگی در چهره‌شان موج می‌زند اما هنوز سر پا هستند و چیز زیادی تا رسیدن به مشهد نمانده است. خستگی مانع نمی‌شود که کسی حسین‌گفتن از زبانش بیفتد یا حواسش به اتفاقات مراسم نباشد. بین راه یکی از جوان‌ها چوبی به دست دارد که رویش را پونز کوبیده و تزیینش کرده. پیرمردی چوب را از او می‌گیرد و پونزهای آن را می‌کند و می‌گوید این کارها در شأن فینی‌ها نیست. چوب‌های ما باید ساده باشد، از این بازی‌ها نداریم.

سرانجام نزدیک نماز مغرب، کاروان به مشهد اردهال می‌رسد. آنها شب را اینجا می‌مانند چوب به دستان جابه‌جا کنار صحن یا اطراف آن پراکنده‌اند؛ فینی‌ها، اردهالی‌ها، خاوه‌ای‌ها، نشلجی‌ها، نیاسری‌ها، نراقی‌ها، دلیجانی‌ها، کاشانی‌ها و بسیاری، از نقاط دورتر آمده‌اند تا فردا شاهد یا برگزارکننده مراسم قالیشویان باشند. هوای مطبوع اوایل پاییز است.

بوی گوشت‌لوبیا - یک غذای محلی منطقه - و قیمه نذری همه جا را پر کرده است. کنار صحن غربی، ردیفی از چادرهای زرد در کنار باغ‌های اردهال دیدنی است.

بیشتر چادرنشین‌ها فینی هستند و درون هر چادری یک خانواده به گفت‌وگو مشغولند و بچه‌ها هم که طبق معمول همه جا را پر از سروصدا و بازی کرده‌اند. امشب - شب زیارت سلطانعلی - شلوغ‌ترین و نورانی‌ترین شب دشت اردهال است و فردا روز میعاد آنها با امامزاده، چشمه و قالی است.

خاوه‌ای‌ها قالی را تحویل می‌دهند

خورشید روز دوازدهم مهر ۱۳۸۷، کم‌کم صحنه نمایش فینی‌ها، اردهالی و خاوه‌ای‌ها را روشن می‌کند. خاوه‌ای‌ها تولیت آستان امامزاده را به عهده دارند و به تعبیری حافظ قالی هستند. خاوه، روستای کوچکی در نزدیکی اردهال است. طبق روایت اهالی، گویا خاوه‌ای‌ها زودتر از فینی‌ها بر سر پیکر بی جان امامزاده رسیده بودند و پیکر امام را برای غسل قالی و به روایتی دیگر قالی خون‌آلود را بعد از دفن امامزاده برای شست‌وشو به فینی‌ها که دیرتر رسیده بودند، داده‌اند. تا اینجای مراسم هر چه فینی‌ها پر شور و حرارت بوده‌اند، خاوه‌ای‌ها آرام و صبورند. نقش خاوه‌ای‌ها در این مرحله از مراسم، گرفتن قالی از خدام در داخل حرم و تحویل آن به فینی‌ها در ایوان صحن عتیق است. فینی‌ها از سمت پله‌های عریض پاپک وارد صحن عتیق می‌شوند. ابتدا مناقب سلطانعلی و ذکر مصیبت کربلا خوانده می‌شود. بعد، مراسم سخنرانی مسؤولان که چند سالی است به جای لعن‌خوانی به مراسم اضافه شده. امام جمعه کاشان - آیت‌الله نمازی - در مراسم سخنرانی امسال، روایت شهادت سلطانعلی را به حماسه کربلا و صورت او را به صورت مبارک پیامبر[ص] بسیار شبیه می‌داند و حماسه جاوید فینی‌ها را سند افتخار منطقه کاشان می‌داند.



جمعه قالی

اردهال امروز چند برابر همه سال زائر دارد. هر ۴ صحن فینی‌ها، کاشی‌ها، قمی‌ها و عتیق پر از جمعیت می‌شوند. در قدیم حجره‌های زیارت در انحصار. بزرگان و کاسبان عمده بودند و مردم هم بیشتر در روستای اردهال اتراق می‌کردند

عکس: گلناز بهشتی

فینی‌ها،اردهالی‌ها، خاوه‌ای‌ها، نشلجی‌ها،نیاسری‌ها، نراقی‌ها،دلیجانی‌ها، کاشانی‌هاوبسیاری، از نقاط دورتر آمده‌اند تا فردا شاهد یا برگزارکننده مراسم‌قالیشویان‌باشند. هوای مطبوع اوایل پاییز است



سعی قالی در بین‌الحرمین

قالی امسال، قالی جوشقانی بود جوشقان از روستاهای کاشان است که یک نوع از معروف‌ترین قالی‌های ایران در آنجا بافته می‌شود. مردم در مسیر حمل قالی به سمت چشمه سعی دارند برای تبرک، دستی به آن بزنند. فینی‌ها در حمل، کار سختی دارند؛ از یک طرف باید سعی کنند هیچ غیرفینی‌ای دست به قالی نزند و از یک طرف هم هجوم فینی‌ها و غیرفینی‌ها به سمت قالی غیرقابل کنترل است. قالی در دشت میان بقعه و چشمه، هزار بار از مسیر منحرف می‌شود و تلوتلوخوران به چشمه نزدیک می‌شود/ عکس: جواد مقیمی



ارث هزارساله

ایشان تنها فرد کاشانی مراسم و نسل چهلم از جانمازنگه‌داران سلطانعلی است و هر سال سوار بر اسبی قهوه‌ای در جلوی چوب‌داران فینی‌ها حرکت می‌کند. در روز مراسم، آن شخص نقش محوری دارد؛ گرچه ممکن است در شهر یا روستا کارگر یا کارمند ساده اداره‌ای باشد

عکس: محمدمهدی زابلی

لعن‌هایی که چند سالی است حذف شده، به همدستان قتل سلطانعلی که به اشقیا معروفند حواله می‌شد. مشهورترین این اشقیا بدون آوردن نام روستا یا شهرشان اینها هستند : آستین کوتاه، پیمان شکن، دم دار، فیل پا، لوچ، افساردزد و پاپهن. آنها به خاطر ناراحتی اهالی روستاهایی که از آنجا برخاسته بودند، دیگر از لعن‌شدن نجات پیدا کرده‌اند. جالب است که یکی از این لعن‌ها بر سم اسب فینی بود به خاطر اینکه فینی‌ها را دیر به امامزاده رساند و و قتی رساند که امامزاده شهید شده بود.

حسن صفری - پیرمرد ۷۸ ســاله فینی - هم از حذف لعن‌خواهی دفاع می کند؛ تفرقه می‌انداخت بین مردم. لازم نیست لعن کنیم. خدا خودش درستشان می کند. کار آنها با خداست ما چرا نفرین کنیم. هنوز صحبت پیرمرد تمام نشده که ناگهان فینی‌ها با فریاد یاحسین یاحسینشان، صحن را می‌لرزانند و و شور و غوغایی در صحن به پا می‌شود. چوب‌ها را به هم می‌زنند و اطراف حوض آب وسط صحن، چندین بار می‌چرخند. در صحن جای سوزن انداختن هم نیست و همه جا، تا روی بام‌ها و منارها هم پر از تماشاگران و زائران است.

مراسم به اوج که می‌رسد درهای حرم باز می‌شود و قالی‌ای که با پارچه‌سیاه پوشیده شده توسط خادمان حرم به پیران فینی تحویل داده می‌شود، با دیدن قالی، جوانان فینی از خود بی‌خود می‌شوند و هجوم می‌آورند و قالی را چنان به آغوش می‌گیرند که گویی هنوز پیکر امامزاده در آن است. فینی‌ها علاوه برحمل قالی تمام سعی‌شــان براین است که کســی قالی را نبیند و اگر یک غیرفینی به آن نزدیک شود با چنان ضربه چوبی پذیرایی می‌شود که تا پایان عمر فکر این جســارت دوباره به ذهن او نرســد! همین سختگیری و تعصب فینی‌ها بوده که هنوز اســت این مراســم را در انحصار فینی‌ها نگه داشته. خود فینی‌ها معتقدند که آنها اولین کسانی بودند که بعد از خبردارشدن از شــهادت امامشــان بر سر پیکر تکه‌تکه او رســیدند و او را در قالی نفیسی پیچیدند و غسل دادند.

ســهیل ضرابی - مؤلف «مرات القاســان» - در ۱۲۸۸ قمری می‌گوید: «اگر شخص ساده‌لوحی به جهت تبرک ۵۰ هزار تومان بدهد که در آن روز دســت به گوشــه قالی گذارد قبول نکنند و اگر بیچاره‌ای از باب عدم اطلاع بر قاعده آنها غفلتا ســر برســد و دست برگوشــه قالی بگذارد هزار چماق و انواع حربه بر ســر او فرود می‌آورند».۵۰هــزار تومان در عهد ناصری مبلغی شــگفت‌انگیز است که نشــان از جدیت فینی‌ها بر برپایی اصیل این مراسم دارد. حســن نراقــی - مؤلف «تاریخ اجتماعی کاشــان» - هم این مراســم را یکی از تظاهرات مذهبی شــیعیان کاشــان و فین در برابر ســکنه مخالف روستاهای اطراف مشهد می‌داند. ولیکن از سده دهم هجری که مردم دهات اطراف هم به مذهب شیعه گرویدند، ادامه این مراسم برحسب عادت و برای مردم فین یک نوع امتیاز مذهبی و شرافت تاریخی به شمار می‌رود.

آب و قالی

امسال برای بار اول قالی را با شیلنگ شستند؛ از تانکری که با گلاب پر شده بود به روی قالی گلاب پاشیدند. مراسم شستن قالی در طول سالیان تغییرات زیادی کرده است. در سالیان دور، فینی‌ها چوب‌هایشان را به آب می‌زدند و به قالی می‌پاشیدند. بعدها به‌خاطر ازدحام جمعیت، ورود چوب به دست‌ها به داخل چشمه ممنوع شد و فقط قالی را به داخل حفره چشمه می‌بردند و به آن آب می‌پاشیدند. تا امسال که شست‌وشو به روز شده بود

عکس: حسین کریم‌زاده



آیین آب و قالی

خاوه‌ای‌ها زودتر از همه از صحن خارج می‌شــوند و زیر لب نوحه می‌خوانند. در جلوی خاوه‌ای‌ها و فینی‌ها - تنها کاشانی و سواره این مراسم - سیدی است که یکی از اخلاف جانمازنگه‌دار حضرت در مسجد جامع کاشان است. او گرزی که با پارچه سبز پوشانده شده در دســت دارد و یک پارچه ترمه را روی شانه راستش انداخته است. جمعیت فینی با قالی مقدسشان پرغوغا و هیجان با غروری قومی و مانند سپاهی خشمگین و نه غمگین به سمت چشمه می‌روند. هیچ مانع و اتفاقی نمی‌تواند جلودار آنها شود.

توده‌ای ســیاه پوش که با چوب‌های طلایی‌رنگ بر بالای آنها به هر طرف تاب می‌خورد. انگار زمان متوقف شــده و هزاران سال است که این صحنه عجیب در پس غبار، هر ساله این دشت را تکان می‌دهد. این بزرگ‌ترین عهدی‌است که یک فینی را فینی نگه می‌دارد.

توده‌ای ســیاه‌پوش لابه‌لای گرد وغبار، شــیئی را همچون جانشــان در میان گرفته‌اند و می‌خروشند. به نظر می‌رسد انگار اگر زمین هم شکاف بردارد آنها راه خود را کج نمی کنند. تیمور برادران - پیرمرد ۷۵ ساله فینی - در حال تماشای این هنگامه است. او درباره اهمیت این مراسم برای فینی‌ها می گوید: «پدرم تعریف می کرد که یک‌بار سردار کاشی سوار اسب بود و آمده بود جلوی راه فینی‌ها را سد کرده بود و می‌خواست قالی را از فینی‌ها بگیرد.

ملاصالح که فینی و آدم خود ســردار بود، با تفنگ اسبش را زد. سردار گفت: چرا این کار را کردی؟ ملاصالح گفت که احترام سرداری‌ات را نگه‌داشتم؛ و الا می‌زدم توی مخت این قالی ماست و هیچ کس نمی‌تواند آن را از ما بگیرد. سردار کاشی مال زمان قبل از رضا شاه بود که آخر هم رضا شاه کشتش. »

مؤلف «مرات القاسان» می‌گوید: اگر شخص ساده لوحی به جهت تبرک ۵۰هزار تومان بدهد که در آن‌روز دست به گوشه قالی گذارد قبول نکنند و اگر بیچاره‌ای از باب عدم‌اطلاع بر قاعده آنها غفلتا سر برسد و دست بر گوشه قالی بگذارد هزار چماق بر سر او فرود می‌آورند



آیین کهن جوانان

مراسم بعد از تحویل قالی به خاوه‌ای‌ها تمام می‌شود. این مراسم در انحصار جوانان ۲۰ تا ۳۰ ساله است؛ آن‌هم جوانانی که از بنیه کافی برخوردار باشند. بعضی از جوانان بعد از آخرین مرحله که پرزحمت‌ترین قسمت مراسم هم هست، تمام توان بدنی‌شان را از دست می‌دهند و بی‌هوش می‌شوند. آنها معتقدند هر که مشقت بیشتری در این مراسم بکشد به نوعی در سختی و شکنجه‌ای که آقایشان در آن روز تاریخی کشیده، شراکت دارند/ عکس: حسین کریم‌زاده



عاشورای پاییزی

جوانان فینی یک سال منتظر این روز می‌مانند. امروز عاشورای جوانان فین است. عاشورایی که در دومین جمعه مهرماه برگزار می‌شود

عکس: محمدمهدی زابلی

جمعیت حالا به نزدیکی چشمه رسیده؛ هنگامه‌ای بر پا می‌شود، موجی سیاه در اطراف چشمه تلوتلو می‌خورد و بارها تا نزدیک گودی چشمه می‌رسند و باز منحرف می‌شوند تا عاقبت به گودی چشمه می‌غلتد؛ جمعیتی که همزمان، هم سعی می‌کنند قالی را پنهان کنند و هم آن را خیس کنند. چند سالی است که دیگر چوب‌به‌دست به درون چشمه نمی‌روند؛ می‌گویند به خاطر اینکه گفته بودند ما خدای ناکرده با چوب به قالی می‌زنیم؛ در حالی که ما قبلا هم با چوب به قالی آب می‌پاشیدیم. اگر اندکی احساس باشد نمی‌توان از حادثه بی‌تاثیر ماند. سیاه‌پوشان خیس در هم فرو می‌روند و درمی‌آیند.

و قالی باز می‌گردد

قالی بعد از آنکه به آب چشمه تر شد، در سراشیبی مراسم می‌افتد. فینی‌ها به هزار زحمت و مشقت از گودی چشمه بیرون می‌آیند و به سمت بقعه بر می‌گردند. ولی این بار از مسیر دیگر و آرام‌تر. در طول راه صدها گوسفند قربانی می‌شود تا ضامن پایداری مراسم باشد. نزدیک ظهر به صحن فینی‌ها که امسال صحن عامر فینی نامیده می‌شوند، می‌رسند و باز شور و غوغا به پا می‌شود. جماعت ۳ بار دور حوض وسط صحن می‌چرخند و حین چرخیدن چوب های خود را در آب می‌اندازند.

انگار آب، نقشی حیاتی‌تر از فینی‌ها در مراسم دارد. در ابتدا و قبل از گرفتن قالی ۳ بار دور حوض پر آب صحن عتیق می‌چرخند، بعد شستن نمادین قالی در آب چشمه و در انتها که قبل از تحویل قالی ۳ بار دور حوض صحن سردار می‌چرخند و چوب‌هایشان را به آب می‌اندازند.

حالا دیگر خاوه‌ای‌ها برای تحویل‌گرفتن قالی به بالای ایوان صحن رفته‌اند. فینی‌ها با اکراه قالی را نزدیک ایوان می‌برند و خاوه‌ای‌ها با اصرار سعی درگرفتن قالی دارند.

فینی‌ها می‌خواهند خودشان قالی را به درون صحن ببرند و خاوه‌ای‌ها با وجود کم تعدادبودن آنها اجازه بالا آمدن به ایوان را نمی‌دهند. نزاع واقعی است یا مجازی؟ این فقط یک نمایش صرف نیست یک جنگ تمام‌عیار است. فینی‌ها می‌دانند که عاقبت باید قالی را تحویل دهند؛ ولی باز با حمیت و تعصبی عجیب قصد فتح قلعه خاوه‌ای را دارند. ده‌ها فینی از فشار جمعیت از هوش می‌روند و مجروح می‌شوند. بالاخره با اصرار ریش‌سفیدان فینی و خستگی جوانان، فینی‌ها حاضر به تحویل قالی می‌شوند و بزرگان خاوه‌ای قالی را داخل حرم می‌برند.

این آخرین مرحله مراسم است. چوب‌های درون حوض وسط صحن عامر فینی هر کدام جهتی را نشان می‌دهد و جمعیت نیز هر یک به سمتی می‌رود؛ عده‌ای به زیارت، عده‌ای به سمت قتلگاه، عده‌ای به صرف نذری و عده‌ای به سمت بازار.

پایان پاییزی چوب‌ها

از صحن امامزاده می‌توان سیاهه آدم‌هایی را دید که در طول مراسم از کوه چسبیده به امامزاده تماشاگر مراسم بودند. اگر کسی همت کند و از کوه بالا رود از آن بالا، دشت اردهال را با هنگامه‌ای که در آن برپاست، خواهد دید. در محوطه مابین امامزاده و چشمه، دایره تعزیه پیداست که امسال به گفته یکی از اهالی چندان رمق ندارد و دیگر مانند چند سال پیش، از تعزیه خود امامزاده خبری نیست.

در غرب امامزاده تجمع بازار به چشم می‌آید؛ بازاری که سابقه هزارساله دارد و امسال هم در آن همه رقم جنس از پوشیدنی تا خوردنی می‌شد پیدا کرد. از دور و۲ کیلومتر بالاتر، قتلگاه امامزاده پیداست و جمعیتی که با ماشین به سمت آن روانند. و در پایین دست امامزاده ازدحام ماشین‌ها و چادرهای رنگ به رنگ مسافرانی را که به قصد زیارت یا تفرج از راه دور آمده‌اند و شب را در مجاورت امامزاده مانده‌اند، دشت را پوشانده‌اند.

نزدیک به ساعت ۴عصر است و ماشین‌های پارک‌شده برای خروج از مشهد اردهال به جنب‌وجوش می‌افتند. جاده‌های خروجی باریکند و در ترافیک سنگین ماشین‌ها بیشتر آدم‌هایی که از دیروز همراه ما بودند را لابه‌لای جمعیت می‌بینیم.

فینی‌های خسته، سواره در راه بازگشت به فین هستند. آنها با چوب‌هایشان به خانه برمی‌گردند تا جمعه دوم پاییز سال بعد. ■



آب‌دادن به چوب‌های خشک

فینی‌ها ختم مراسم را با انداختن چوب‌هایشان در حوض صحن عامر اعلام می‌کنند. چوب‌هایی که برای خونخواهی امامزاده از فین آمده بودند در آب حوض شناور می‌شوند. این مراسم در کنار چشمه آغاز شده و در کنار حوض هم تمام می‌شود

عکس: جواد مقیمی

این آخرین مرحله مراسم است. چوب‌های درون حوض وسط صحن عامر فینی هر کدام جهتی را نشان می‌دهد و جمعیت نیز هر یک به سمتی می‌رود؛ عده‌ای به زیارت، عده‌ای به سمت قتلگاه، عده‌ای به صرف نذری و عده‌ای به سمت بازار

[خلیج‌فارس]

فراعنه خلیج‌فارس

ماهی مرکب، یک آبزی با تفاخر طرح و رنگ

همایون حسین‌زاده صحافی

در بین جانوران زیر آب، فرعونی زندگی می‌کند که لباس‌های رنگارنگ و زیبا به تن دارد و رفتارش چون فرعون‌ها حاکمانه است؛ چشمانی بزرگ، بازوانی توانمند و اسلحه‌ای کارآمد دارد و هر لحظه خود را به رنگی درمی‌آورد. شاید همیشه پیروزی از آن او نباشد اما نسبت به دشمن خود سختگیر است. «سپیافارا‌عونیس» (Sepia Pharaonis) که این لقب را از آن خود کرده، عضوی کوچک ولی معروف از خانواده‌ای بزرگ به نام «مرکب‌ماهیان» است که مردمان خلیج‌فارس در هر شهری او را به نامی صدا می‌زنند؛ مردمان بوشهر «خساک»، ساکنان هرمزگان «نقر»، «عنکاس» یا «انکاس» و ساحل‌نشینان جزیره خارک «نکله»اش می‌گویند. این جانور که یکی از مهم‌ترین گونه‌های «سرپایان» در حوزه اقیانوس هند و به‌ویژه در خلیج‌فارس و دریای عمان است، در آب‌های استان بوشهر به‌وفور وجود دارد و در میان حدود ۲۰ گونه از سرپایان گزارش شده در منطقه خلیج‌فارس و دریای عمان، او گونه غالب است.

عکس: بهزاد ترکی‌زاده

تفاخر طرح و رنگ

معروف‌ترین ماهی مرکب موجود در خلیج‌فارس، نامی برازنده طرح، رنگ و رفتارش دارد؛ سپیا فاراعونیس، فرعونی آبزی است

دکتر همایون حسین‌زاده صحافی، عضو هیأت علمی مؤسسه تحقیقات شیلات ایران است. حسین‌زاده، مسؤولیت بخش آبزی‌پروری این موسسه را بر عهده دارد که بحث پرورش ماهی‌های دریایی، یکی از حوزه‌های تمرکز این بخش است. او همچنین با دانشگاه تربیت مدرس، شهید بهشتی و دانشگاه آزاد همکاری‌های علمی و پژوهشی دارد. علاقه اصلی حسین‌زاده به بیولوژی و فیزیولوژی آبزیان است و بیش از ۲ دهه است که درباره آبزیان خلیج‌فارس کار می‌کند. او با اینکه دایره پژوهش خود را روی تکثیر و پرورش آبزیان گسترده کرده اما هرگز خلیج‌فارس و جذابیت‌های زیر آب آن را رها نکرده و هر از گاهی برای دیدن عجایب خلیج‌فارس در آب‌های آن غواصی می‌کند.



بارها در آب‌های خلیج‌فارس غواصی کرده و هربار به موجود جالبی برخورده‌ام. ۱۲ سال پیش بود که برای پژوهش درباره نرم‌تنان خلیج‌فارس، در زیر آب‌های جزیره کیش بودم که ناگهان موجودی در فاصله یک متری من، از قهوه‌ای مایل به صورتی به آبی تغییر رنگ داد و همین طور که چشم‌های بزرگش را به من دوخته بود، به آهستگی از من دور شد. جذابیت و غریب بودن جانوران زیر آب را با هیچ دسته‌ای از جانوران نمی‌توان مقایسه کرد، اما این یکی با آن تغییر رنگ غریبش مبهوت کننده بود. هنوز که هنوز است، چشمان بزرگ او بیش از هر چیزی به یاد من مانده است. این جانور یک سپیا فاراعونیس بود که بعضی‌ها او را «ماهی مرکب» می‌نامند، در حالی که این جانور اصلا ماهی نیســـت؛ نرم‌تنی ست از شاخه بی‌مهرگان که ستون فقرات ندارد و شباهت و ارتباطی با دسته ماهیان ندارد. اشتباه در نامگذاری این جانور از آنجا ناشی شده که در گذشته، هر موجودی را که در آب حرکت می‌کرد، ماهی (Fish) صدا می‌زدند و بسته به رنگ، شکل، اندازه یا خصلت خاصی از آن موجود، نامی بر آن می‌گذاشتند. ماهی مرکب هم که کیسه‌ای پر از مرکب سیاه با خود دارد، نامی به‌فراخور کارش گرفته اســـت. سـپیا فاراعونیس، معروف‌ترین جانور دسته کاتل‌فیش‌ها (Cuttle Fish) است. پاهای این جانور روی سرش قرار دارد و برای همین مثل اسکوئیدها یا لولیگوها، هشت‌پاها یا اختاپوس‌ها و نوتیلوس‌ها جزو دسته سرپایان قرار دارد. از دسته کاتل‌فیش‌ها تاکنون ۷ گونه در خلیج‌فارس دیده شده که ۶ گونه سپیا و یک گونه سپی‌یلا بوده است اما گونه غالب در آب‌های خلیج‌فارس سپیا فاراعونیس است.

چراغی برای حیات

اعماق دریا همیشـــه تاریک اســـت؛ به‌خصوص شـــب‌ها که نور ماه هـــم به آنجا نمی‌رسد. با اینکه بیشتر عکاسان یا پژوهشگران روز را برای غواصی در زیر آب‌های خلیج‌فارس انتخاب می‌کنند اما همیشه چراغ‌های مخصوصی به همراه می‌برند تا بتوانند در تاریکی اعماق دریا، جانوران یا گیاهان را رصد کنند. اما در همین تاریکی شـــب، موجوداتی از مخفیگاه خود بیرون می‌آیند که به‌دنبال غذا هستند و یکی از آنها سپیا فاراعونیس است.

این جانور از تاریکی نمی‌ترسد و همیشه با خود چراغی به‌همراه دارد. او در اعماق دریا و در دل تاریکی، ناگهان چراغ بدن خود را روشن می‌کند. نور تابانی که از بدن این جانور به بیرون می‌تابد، برخی از جانوران دریایی را مســـخ می‌کند و به سمت خود جذب می‌کند و فرصت خوبی در اختیار سپیا فاراعونیس می‌گذارد تا غذایش را به‌راحتی انتخاب کند.

اما نور بدن این فرعـــون آبزی از کجا می‌آید؟ چراغ قـــوه درون بدن این جانور، از ترکیبات شیمیایی تابانی به نام «لوســـیفرین» تولید می‌شود که در قسمت‌های مختلف پوست و دور چشم‌های بیشتر ماهیان مرکب وجود دارند.

این موجودات، دارای لوله‌های نقره‌ای رنگ بســـیار ریزی هستند که از مقداری پروتئین ناشـــناخته تشـــکیل شـــده‌اند. دانشـــمندان، این پروتئین مخصوص را «منعکس کننده» می‌نامند. این سلول‌های نقره‌ای، رنگ و نور را جذب می‌کنند و بعد آنها را به بیرون می‌تابانند. اما نور بدن این جانور فقط برای شـــکار نیســـت؛ بسیاری از ماهی‌هایی که دشمن او هســـتند، با دیدن این نور فرار می‌کنند تا جان سـپیا فاراعونیس در امان بماند. یکی دیگـــر از کاربردهای نور بـــدن این جانور، هنگام تولیدمثل اســـت که برای جذب جنس مخالف به‌ســـوی خـــود، بدنش را روشن می‌کند.

کودکان یتیم

ســـپیا فاراعونیس‌ها مانند همه مرکب‌ماهی‌ها دارای جنس‌های نر و ماده جدا از هم هستند. جثه جنس نر بزرگ‌تر از ماده است و رنگ‌های متنوع و جذابی دارد که جنس ماده را به طرف خود جذب می‌کند. فصل تخم‌ریزی این جانـــوران در بهار یا پاییز و معمولا در عمق ۵۰ متری دریاست. وقتی سپیا فاراعونیس نر همسر خود را انتخاب کند، بازوهای دهانی‌اش را تغییر شکل می‌دهد و آماده می‌شود تا او را به سمت خود بکشاند. اما این کار به همین راحتی هم نیست؛ او برای به‌دست آوردن همسر، ناچار به مبارزه با رقیبان است. پس باید همه آنها را وادارد تا صحنه را ترک کنند و او را با سپیا فاراعونیس ماده تنها بگذارند. حالا نوبت آن می‌رسد تا رضایت همسر را جلب کند؛ او بالای همسر آینده‌اش شنا می‌کند، نور می‌تابد و تغییر شکل می‌دهد تا دل او را به دست آورد.

بعد از لقـــاح تخمک‌هـــا، نوبت آن اســـت که تخم‌هـــا از بدن مادر خارج شوند. این کار فقط برعهده مادر است و باید به تنهایی از پس آن برآید اما این موضوع دلیل بر این نیست تا پدر بیکار بنشیند؛ او باید مراقب اوضاع باشد و با هر موجود مهاجمی مبارزه کند تا همسر، کار خود را به پایان برساند.

اولین کار این است که بستری سخت و ترجیحا حفره مانند را به‌عنوان محلی مناسب برای تخم‌گذاری پیدا کنند. پس پدر و مادر شناکنان به‌دنبال این محل می‌گردند. با اینکه سپیا فاراعونیس، سطحی کاملا شنی در مناطق عمیق را برای استراحت دوست دارد ولی هنگام تخم‌ریزی، مناطق صخره‌ای در کنار سواحل را انتخاب می‌کند. پس از آنکه مادر محل مناسب را پسندید، در پناه حفاظت همسرش، شکل خود را به حالت یک دوکی درمی‌آورد. ســـپس یکی از بازوهایش را که برای این کار تغییر شکل داده، وارد فضای

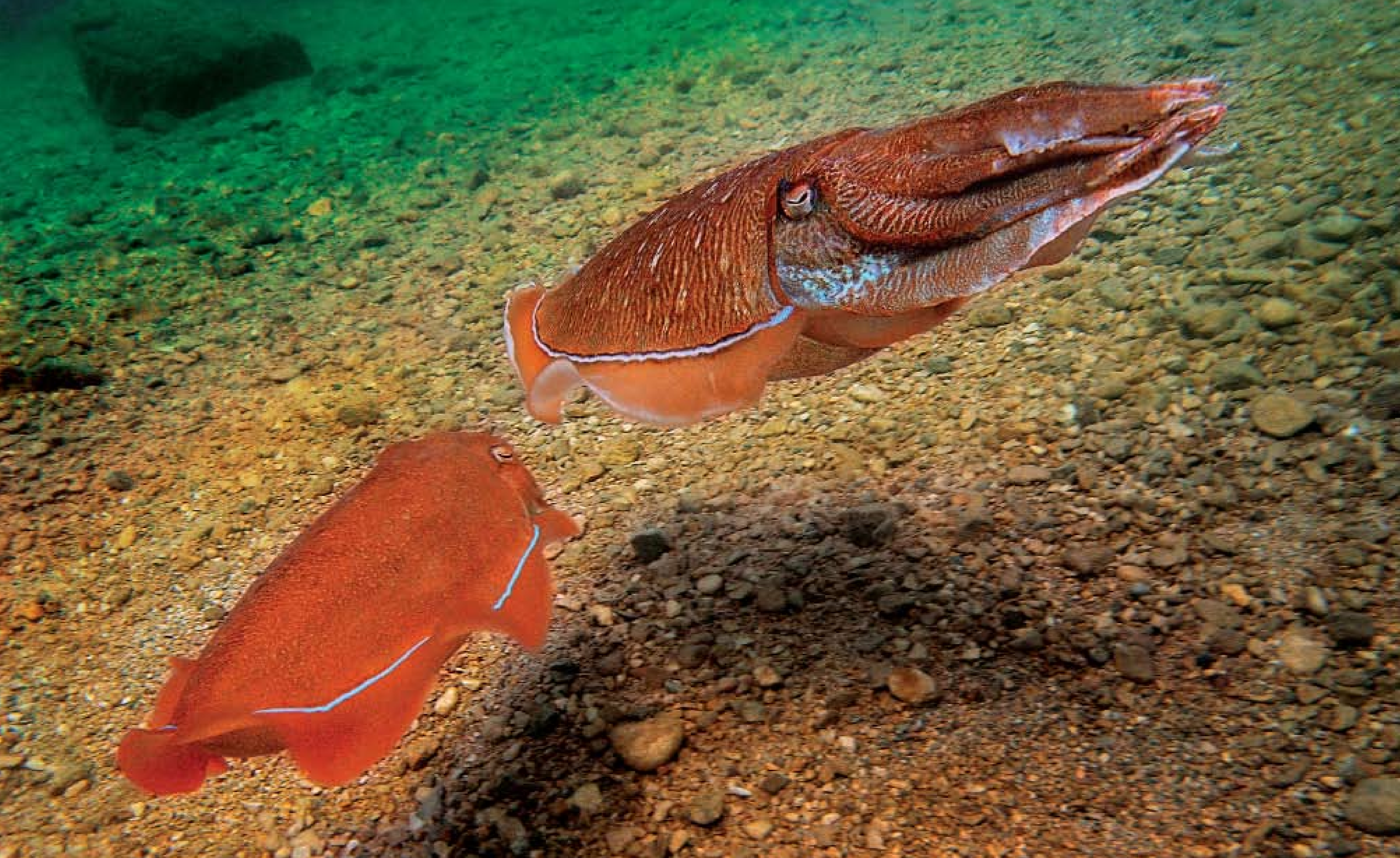


<< کمین فرعون
سپیا فاراعونیس در این تصویر مستقیم به لنز دوربین خیره شده. او در اعماق خلیج‌فارس بی‌حرکت مانده تا طعمه‌ای برای خوردن پیدا کند که ناگهان سر و کله عکاس پیدا شده و او را با دوربین خود شکار کرده‌است
عکس: سید علی محترمی



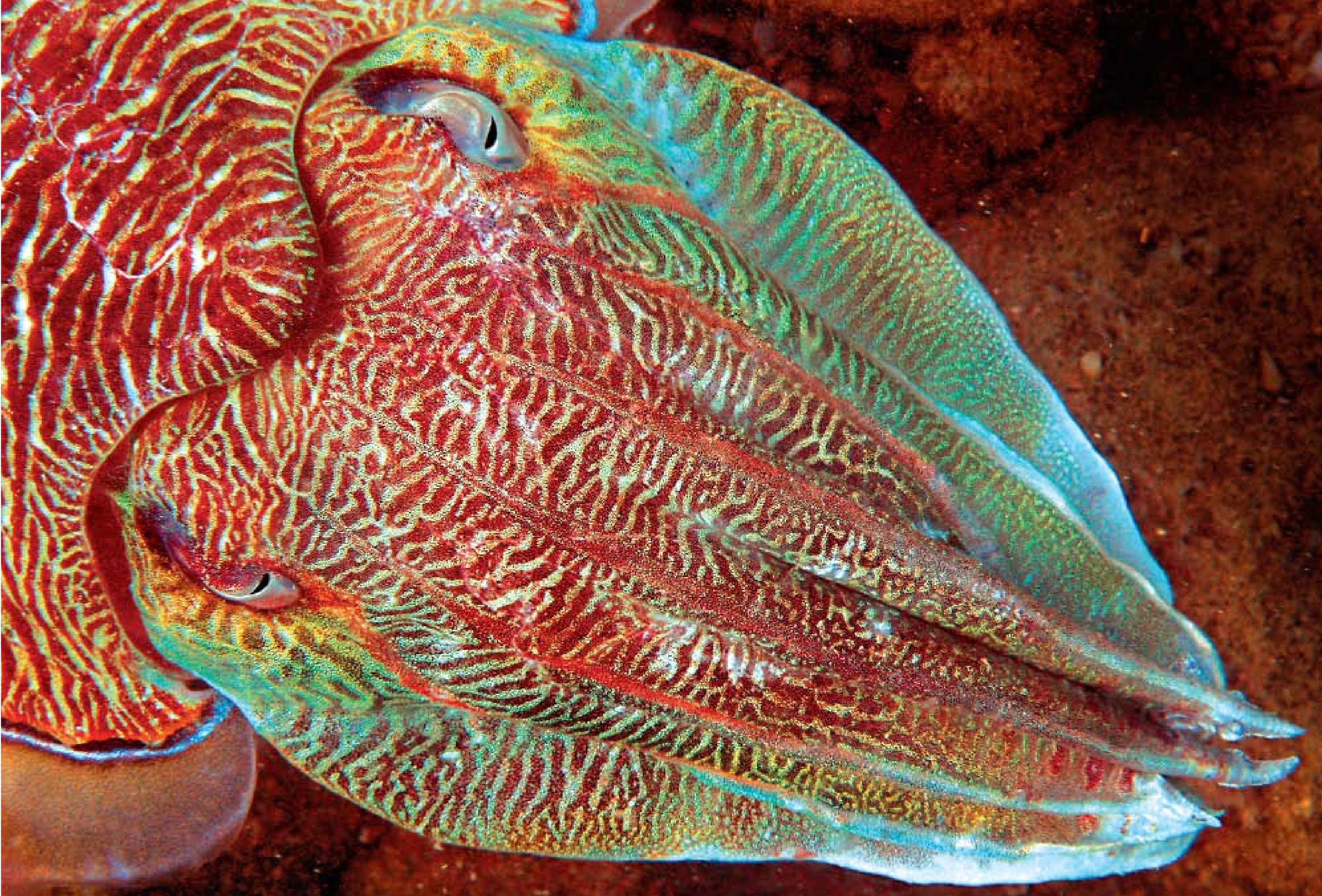
< چشم انتظار
فرعون خلیج‌فارس در میان تمام موجودات، نسبت به جثه بزرگ‌ترین چشم، و در بین بی‌مهرگان قوی‌ترین و تکامل‌یافته‌ترین آن را دارد. او با همین چشم‌ها، مدت‌ها منتظر می‌ماند تا غذایش از راه برسد و در لحظه مناسب آن را وارد دهانش کند
عکس: بهزاد ترکی‌زاده

سپیا فاراعونیس از تاریکی نمی‌ترسد و همیشه با خود چراغی به‌همراه دارد. او در اعماق دریا و در دل تاریکی، ناگهان چراغ بدن خود را روشن کرده و طعمه را به سوی این نور جذب می‌کند



فانوس دریایی

سپیا فاراعونیس چراغ دورتادور بدن خود را روشن می‌کند تا توجه همسر آینده‌اش را جلب کند. او با همین نور، طعمه‌های خود را هیپنوتیزم کرده و آنها را با بازوهای بلند خود شکار می‌کند/ عکس: بهزاد ترکی‌زاده



خالی بدن خود که «جبه» نام دارد، می کند و تخم‌ها را با دقت خاصی به صورت خوشه‌ای به بستر می چسباند. در میان بیشتر ماهیان مرکب، بعد از تخم گذاری، وظیفه والدین به پایان می رسد، یا هر دو می میرند، و یا به آب‌های عمیق باز می گردند. سپیا فاراعونیس‌ها عمر کوتاهی دارند؛ در یک سالگی بالغ می شوند و تنها ۲ تا ۳ سال عمر می کنند. علت این موضوع هم به خون آنها برمی گردد؛ سپیا فاراعونیس دارای قلبی ۳ حفره‌ای است که ۲ حفره برای پمپاژ خون به دستگاه تنفسی و یک حفره برای پمپاژ خون به کل بدن است. وجود هموسیانین یعنی مس به‌جای آهن در خون او، باعث شده که رنگ خونش به‌جای قرمز به‌صورت سبز آبی دیده شود. این سیستم گردش خون، انرژی بسیاری احتیاج دارد که همین مصرف انرژی، طول عمر این جانور را کوتاه می کند. تخم‌های سپیا فاراعونیس که هر کدام بین ۷ تا ۱۹ میلی متر است، بسیار شبیه خوشه‌های انگور مانند ژله‌ای‌اند؛ اگر یکی از آنها را به سوی نور بگیرید، می توانید مینیاتور کوچک و کاملی از یک سپیا فاراعونیس را در داخل آن ببینید؛ چرا که نوزاد آنها فاقد مراحل دوران لاروی است. این نوزادان بسته به شرایط محیط، بعد از ۲۰ تا ۲۵ روز از مرحله جنینی خارج می شوند و از پوشش شفاف و شیشه‌ای تخم بیرون می آیند. از آن همه تخم رها شده که بعدها به نوزاد تبدیل می شوند، فقط تعداد محدودی شانس زندگی دارند و بسیاری از آنها قبل از رسیدن به بلوغ و تولیدمثل به‌وسیله شکارچیان خورده می شوند. اما آنها که زنده می مانند، زندگی کامل و مستقلی را از نوزادی شروع می کنند. فرعون خلیج فارس با اینکه در جوانی علاقه‌مند به زندگی جمعی است ولی به تدریج که بزرگ می شود، قلمرو طلب شده و زندگی انفرادی را ترجیح می دهد تا وقتی که زوج خود را بیابد. آن وقت است که دوباره باید خود را رنگارنگ کند و نور بتاباند تا به راه پدر یا مادر خود برود.

رنگ‌های فریبنده

رنگ به رنگ شدن سپیا فاراعونیس تنها برای تولیدمثل یا شکار نیست؛ او این کار را در مواقع خطر هم انجام می‌دهد. از آنجا که این جانور بیشتر روز را در خواب است، همواره در معرض تهدید شکارچیان قرار دارد؛ فقط کافی است که از وجود یک دشمن احساس خطر کند، تا برای فرار از دست او به‌سرعت تغییر رنگ دهد و کاملا هم‌شکل محیط اطرافش شود. تغییر رنگ این جانور به‌قدری ماهرانه است که برایش فرقی نمی کند در اطرافش پاره‌های آهن باشد یا ماسه‌های سپید و یکدست کف دریا؛ سریعا به همان رنگ درمی آید. البته بهترین کار برای این جانور این است که وقتی می خواهد بدون هیچ مزاحمتی استراحت کند، خود را به رنگ محیط درآورد تا خوابش آشفته نشود.

درست است که قابلیت او در تغییر رنگ بی‌اندازه بالاست اما این جانور هم برای خود رنگ ثابتی دارد. رنگ اصلی و زمینه یک سپیا فاراعونیس، کرم رنگ است که لکه‌ها و طرح‌های قهوه‌ای، بدن او را پوشانده. این جانور به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند رنگ اصلی بدن خود را تغییر دهد و تنها رنگ لکه‌ها و طرح‌های خود را هم‌شکل محیط می کند. سپیا فاراعونیس این تغییر رنگ را به‌وسیله رنگدانه‌هایی به‌نام «کروماتوفور» که به تعداد بی‌شمار در سطح بدنش وجود دارد، انجام می‌دهد؛ هر کدام از این رنگدانه‌ها رنگ خاصی را تولید می کنند؛ زرد، نارنجی، قرمز، صورتی، آبی، سیاه و... اما این تغییر شکل به چه صورت انجام می‌شود؟

ماهیچه‌های بسیار کوچکی از اندام این جانور به «کروماتوفور»‌های بدنش وصلند که با تحرکات مختلف، وضعیت آنها تغییر می کند؛ هر گاه ماهیچه‌های بدن خود را منقبض کند، رنگدانه‌ها در یک نقطه جمع می‌شوند و او را بی‌رنگ می کنند. وقتی هم

بادکش‌های مجهز به خار که در انتهای تنتاکل‌های سپیا فاراعونیس قرار دارد باعث می شود تا طعمه به آنها بچسبد و راه فراری نداشته باشد

غذای اصلی فرعون دریا، ماهی‌های کوچک، میگو و بعضی از انواع خرچنگ است

تنتاکل‌ها یا بازوهای اصلی، فنری شکل هستند و در بین بازوهای دهانی مخفی شده‌اند

هشت بازوی دهانی به سپیا فاراعونیس کمک می کند غذا را محکم نگه‌دارد تا گوشت آن‌را با منقار خود بخورد

باله این جانور وسیله حرکتی اوست. او با کمک همین باله است که می تواند مدت‌ها بی حرکت در یک جا ثابت بماند

رنگ لکه‌های بدن سپیا فاراعونیس بر خلاف رنگ زمینه بدنش متغیر است و او می تواند به‌راحتی خود را همشکل محیط کند

با ۳ روش یک سپیا فاراعونیس را اندازه می‌گیرند:

- **اندازه «منتل» یا اندام:** ۳۰ تا ۳۵ سانتی‌متر
- **از سر تا شاخ انتهایی:** ۳۸ تا ۴۳ سانتی‌متر
- **اندازه تنتاکل‌ها یا بازوهای اصلی:** ۶۰ تا ۷۰ سانتی‌متر

این جانور همیشه مرکب سیاهی را در کیسه‌ای همراه دارد. به محض نزدیک شدن دشمن، مرکب را به بیرون پرتاب می کند و محیط را چنان به سیاهی می کشاند که صیاد به‌سختی می تواند او را ببیند

>> لباس امپراتور

در نگاه اول این‌طور به نظر می‌رسد که بین طرح و نقش‌های روی بدن این جانور، هماهنگی و هارمونی وجود ندارد اما وقتی خوب نگاه کنید، می‌بینید که این‌طور نیست. به طرح و نقش‌های روی بازوهای دهانی سپیا فاراعونیس در تصویر سمت راست نگاه کنید و هماهنگی این طرح‌ها را در دور چشم، قاعده بازوها و انتهای آنها ببینید

عکس: بهزاد ترکی‌زاده

> دست‌ها روی سر

سپیا فاراعونیس جزو سرپایان است. ۸ بازو و ۲ تنتاکلش - بازوهای اصلی - روی سرش قرار دارند و دهانش در میان این بازوهاست. لوله فانل این جانور - که مرکب از آن به بیرون پرتاب می‌شود- هم بالای مخرج، زیر دهانش قرار دارد. تیزی انتهایی بدن او را که در تصویر می‌بینید، خار انتهایی کاتل اوست که جنین سپیا فاراعونیس با آن، پوسته تخم را می‌شکافد و بیرون می آید

اینفوگرافی: محمدمهدی رمضانی

که آنها را منبسط کند یا در حال استراحت باشد، رنگدانه‌ها پراکنده می‌شوند و سطح بدن جاندار رنگ‌های مختلفی به خود می گیرد. این همان کاری بود که نخستین سپیا فاراعونیسی که در خلیج‌فارس دیدم انجام داد. او با دیدن من احساس خطر کرد و خود را به رنگ آبی دریا درآورد. احتمالا اگر به او نزدیک‌تر می‌شدم، با اسلحه دفاعی خود به سمت من شلیک می کرد.

مرکب مخدر

تغییر رنگ برای یک سپیا فاراعونیس تنها وسیله دفاعی نیست؛ او همواره مسلح است و هیچ‌وقت سلاح را از خود دور نمی کند. مواقعی پیش می آید که شکارچی، او را دیده و دیگر تغییر رنگ فایده‌ای ندارد. پس این جانور از روش دیگری برای حفاظت از خود استفاده می کند؛ او همیشه مرکب سیاهی را در کیسه‌ای بالای سمت راست روده‌اش همراه دارد. پس به محض نزدیک شدن کوسه‌ها و برخی ماهیان بزرگ جثه مانند میش‌ماهیان که دشمن او هستند، دهانه کیسه را در نزدیک مخرج باز می کند و مرکب را با انقباض به بیرون پرتاب می کند. با این کار، به‌سرعت محیط را چنان به سیاهی می کشاند که صیاد به‌سختی می تواند او را ببیند. اما این کار او فقط برای سیاه کردن محیط اطراف نیست چرا که بینایی در دنیای جانوران زیر آب، یکی از آخرین حواس آنهاست. شکارچی‌ها به‌راحتی می توانند با راداری که در سر خود دارند شکار را تعقیب کنند اما از دست مرکب تیره‌رنگ سپیا فاراعونیس، راه فراری نیست؛ این مرکب سرشار از ترکیباتی به نام «ملانین» و ماده شیمیایی «آلکالوئید» است و به‌نوعی ماده مخدر به حساب می آید. به محض اینکه شکارچی با این مرکب برخورد کند، گیرنده‌های شیمیایی‌اش توسط آلکالوئیدها بسته می‌شود تا سپیا فاراعونیس او را گیج و گمراه به حال خود رها کند و از مهلکه بگریزد. جالب است که این کیسه سرشار از مرکب، در زمان جنینی در بدن فرعون دریا شکل می گیرد و تا آخر عمر همراه اوست. نوزادهای تازه متولد شده سپیا فاراعونیس هم می‌توانند با تخلیه این کیسه از خود محافظت کنند؛ فقط کافی است شکارچی این نوزاد را بخورد تا دهانش بی حس شود و بی‌اراده بازش کند تا نوزاد بیرون بیاید.

شکار با رنگ و بازو

سپیا فاراعونیس، شکارچی ماهر شب است. او تمام روز را کف دریا در مخفیگاهش پنهان می‌شود و شب‌ها وقت خود را به شکار می گذراند. این جانور، شیوه فوق‌العاده‌ای برای شکار طعمه‌های خود دارد؛ در گوشه‌ای خود را استتار می کند و به رنگ محیط اطرافش درمی آید. سپیا ۸ بازوی دهانی و ۲ «تنتاکل» یا بازوی اصلی بزرگ دارد که وسیله شکار و دفاع اوست. این شکارچی قهار، شش‌دانگ حواس خود را متوجه پیرامونش می کند تا جانورانی را که به سمت او می آیند رصد کند. به محض اینکه طعمه‌ای به حدود یک‌متری او نزدیک شود، سپیا فاراعونیس ناگهان ۲ بازوی اصلی منقبض خود را که مانند فنر جمع کرده، تا ۲ برابر طول تنه‌اش دراز کرده و به سمت طعمه پرتاب می کند. انتهای «تنتاکل»های این جانور، از بادکش‌های مکنده مجهز به خار پوشیده شده که طعمه به آنها می چسبد. خارهای روی بادکش‌ها بسیار ریزند و یکی از کلیدهای شناسایی این‌گونه به حساب می آیند. این خارها باعث می‌شوند تا در صورت فرار طعمه از مکندگی بادکش‌ها، باز هم به



«تنتاکل»ها بچسبند. فاراعونیس سپس به‌سرعت طعمه شکار شده را به سمت دهان خود می‌برد و به‌وسیله بازوهای دهانی خود محکم نگهش می‌دارد تا امکان فرار به صفر برسد. دهان این جانور را «بیک» یا «منقار» می‌گویند که شامل ۳ دندان در کنار هم است. فرعون خلیج‌فارس با این منقار سوهانی، شکار را تکه‌تکه کرده و می‌بلعد. او تنها گوشت جانور را می‌خورد و بقیه اجزای طعمه را دور می‌اندازد.

غذای سپیا فاراعونیس در دوران مختلف زندگی متفاوت است؛ در نوزادی زئوپلانکتون‌ها را می‌خورد، وقتی بچه است سخت‌پوستان کوچک پلانکتونی را در دستور غذایی خود می‌گذارد و وقتی بالغ می‌شود خرچنگ‌ها، میگوها، صدف‌ها، حلزون‌ها و ماهی‌های کوچک را می‌خورد. سپیا فاراعونیس هرگز مردارخواری نمی‌کند و اگر غذای موردعلاقه خود را هم مرده بیابد، محال است که آن را بخورد.

حرکت با موتور

از آنجا که بدن نرم‌تنان فاقداسکلت‌بندی است، قادر به شنا کردن نیستند. بیشتر نرم‌تنان برای جابه‌جایی، خود را به دست حرکت آب می‌سپارند اما سپیا فاراعونیس برای خودش موتوری دارد که با کمک فشار آب کار می‌کند. او آب را وارد «جبه» خود می‌کند و سپس با فشار از درون لوله‌ای به‌نام «فانل» که در زیر بازوهای دهانی‌اش قرار دارد، بیرون می‌دهد و بدین ترتیب، حرکتی در خلاف جهت خروج آب برای خود ایجاد می‌کند.

سپیا فاراعونیس با کمک ماهیچه‌های مختلف بدنش، میزان فشار آب را می‌سنجد و سرعت خود را کنترل می‌کند؛ هرگاه این ماهیچه‌ها را منقبض کند، آب با فشار بیشتری خارج شده و سرعت جابه‌جایی هم بیشتر می‌شود. «فانل» او هم بسیار منعطف است و به‌راحتی تغییر شکل می‌دهد. بنابراین سپیا فاراعونیس می‌تواند با تغییر محل قرارگیری این لوله، مسیر حرکت خود را انتخاب کند. البته ورود و خروج آب به بدن این جانور، فقط وسیله‌ای برای حرکت نیست بلکه برایش نقش تنفسی هم دارد.

فرعون دریا برای به حداقل رساندن سرعت خود هم وسیله ویژه‌ای دارد؛ او باله‌ای در حاشیه بدن خود دارد که به‌وسیله آن حرکات خود را کند می‌کند و حتی می‌تواند بی‌حرکت در یک جا ثابت بماند. این یک جا ایستادن و شنا کردن، به‌وسیله هماهنگی خارق‌العاده بین حرکات موزون باله و انقباض ماهیچه‌های بدن و «فانل» به وجود می‌آید. این قابلیت برای او بسیار مهم است و برای شکار و جفت‌گیری به آن احتیاج دارد.

میراثی به نام کف دریا

در بدن سپیا فاراعونیس، اسکلت‌بندی سفیدرنگی با حفره‌های ریز و متعدد وجود دارد که درون این حفره‌ها به‌وسیله گازهای متعددی چون ازت، دی‌اکسید کربن و... پر شده است. وجود گازها در شناوری و حفظ تعادل این جانور، نقش ویژه‌ای دارد و باعث می‌شود او انرژی کمتری برای جابه‌جایی مصرف کند. نام علمی این اسکلت‌بندی که در بدن تمامی گونه‌های کاتل‌فیش وجود دارد، «Cuttle» است که مردمان سواحل ایرانی خلیج‌فارس به آن «کف دریا» می‌گویند. علت گذاشتن این نام روی این اسکلت، رنگ سفید و سبکی آن است. به‌محض اینکه یکی از گونه‌های کاتل‌فیش می‌میرد و گوشت بدنش خوراک خورندگان دریا می‌شود، این «کاتل»ها که تنها باقیمانده او هستند، مانند کف روی سطح آب می‌مانند.

یکی دیگر از کاربردهای کاتل مربوط به دوران جنینی سپیا فاراعونیس است.

در سال ۸۷، میزان صید ماهی‌های مرکب در جنوب ایران ۹۳۵ تن بوده است. جالب است که صیادان تنها در عرض ۷۱ روز، با ۶۹ فروند موتور لنج و ۱۵۹ فروند قایق این صید را انجام داده‌اند

<< دامی برای تجارت

صید این جانور در زمان تولیدمثل، با تورهای گرگور از بلاهایی است که انسان به سر او می‌آورد. خوب که به داخل تور نگاه کنید، تخم‌های چسبیده به آن را می‌توانید ببینید. سپیا فاراعونیس بیچاره این تورهای فلزی را با صخره‌های سخت اشتباه گرفته و نوزادان خود را روی آن چسبانده

< فرعون در دام

صید فرعون دریا به تجارت مهمی تبدیل شده و صادرات آن به خارج از کشور نیز منبع درآمدخوبی برای ایران ایجاد کرده. مردم بعضی از کشورها گوشت آن را می‌خورند و به‌ازای آن پول خوبی هم پرداخت می‌کنند

عکس‌ها: مهکامه پروانه



جنین موجود در تخم سپیا فاراعونیس، برای به دنیا آمدن باید پوسته تخم (کوریون) را بشکافد که این کار را با ضربه زدن توسط خار انتهایی اسکلت بدنش یا همان کاتل انجام می‌دهد. از گذشته‌ها این اسکلت‌های شناور روی آب، برای آدمیان جذاب بوده‌اند. هنوز هم از بعضی عطاری‌های قدیمی می‌توان سراغ ماسک صورت «کف دریا» را گرفت. این ماسک که مخلوطی از پودر کاتل و آب است، همواره مورد استفاده خانم‌ها بوده و برای ترمیم پوست، آن را روی صورت می‌گذاشتند. امروزه هم این کاتل‌ها مصارف خاصی دارند؛ از اسکلت و بدن این جانور، پودری تهیه می‌کنند که برای پرورش ماهی مورد استفاده قرار می‌گیرد. دانشمندان بریتانیایی هم به‌تازگی آزمایشی انجام داده‌اند و به ارزش‌های دیگر این کاتل‌ها پی برده‌اند. آنها اسکلت کاتل‌فیش را در محلولی از پیشروهای فوق هادی اکسید باریم مس قرار دادند و در حرارت بالای ۹۰۰ درجه سانتی‌گراد توانستند نوع جدیدی از فوق هادی‌ها را بسازند. ساختار حفره‌دار و پیچیده این اسکلت، موجب تولید یک ماده فوق هادی سبک وزن می‌شود که مصارف بسیار زیادی در علوم آزمایشگاهی دارد. اما تمام استفاده آدمیان از این موجود، تنها به اسکلت او منحصر نمی‌شود؛ مردمان محلی محل زیست این جانور هم از قدیم با او آشنا بوده‌اند؛ به طوری که در جنوب ایران از مرکبی که این جانور با خود حمل می‌کند، سورمه چشم و مرکب خوشنویسی می‌ساختند. این رمز را چینی‌ها هم دریافته بودند و با مرکب او کتابت می‌کردند که به «مرکب چین» معروف بوده. با پیشرفت علم، مرکب این جانور ارزش دیگری پیدا کرد و هنوز هم تلاش برای یافتن خواص دارویی این جوهر به دلیل آلکالوئیدهای موجود در آن ادامه دارد.

تجارت با فراعنه

به‌طور کلی علت اصلی صید ماهی‌های مرکب، مصرف خوراکی آنهاست. درست است که ماهی‌های مرکب در ایران جنبه خوراکی ندارند اما این موضوع دلیل نمی‌شود که صید آنها در کشورمان متوقف باشد چرا که مردم برخی کشورها گوشت این جانور را می‌خورند. تنها در سال ۸۷، میزان صید ماهی‌های مرکب در جنوب ایران ۹۳۵ تن بوده است. جالب است که صیادان تنها در عرض ۷۱ روز، با ۶۹ فروند موتور لنج و ۱۵۹ فروند قایق این صید را انجام داده‌اند. این میزان نسبت به سال گذشته که میزان صید ۸۳۶ تن بوده، ۱۱ درصد رشد داشته است. برای همین است که جهت بازسازی ذخایر ماهی مرکب در ایران، صید آن فعلا ممنوع شده است. صید ماهی‌های مرکب عموما توسط انواع ترال‌های کفی و تورهای محاصره‌ای، رشته قلاب یا جیگینگ یا انواع کوزه صورت می‌گیرد اما برای سپیا فاراعونیس، بیشتر از قفس‌های فلزی به‌نام «گرگور» استفاده می‌کنند. بیشترین علت صید آنها در ایران برای صادر کردن به کشورهای اروپایی مانند ایتالیا، فرانسه و جنوب شرق آسیاست. از صادرات آن در سال گذشته، ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار دلار ارز وارد کشور شده است. یکی از ایرادات اساسی صید ماهی‌های مرکب در ایران که باید هرچه سریع‌تر اصلاح شود، استفاده از قفس‌های گرگور و زمان صید است. صیادان در فصل تولیدمثل، اقدام به گرگوراندازی می‌کنند و چون این قفس‌ها فلزی و سخت است، مولدهای سپیا فاراعونیس تخم‌های خود را روی دیواره آن می‌چسبانند و این تخم‌ها از بین می‌روند. در کشورهای جنوب شرق آسیا این تخم‌ها را از گرگور جدا می‌کنند و در محل خاصی پرورش می‌دهند و پس از طی مراحل نوزادی، در دریا رهایشان می‌کنند. متاسفانه در ایران این کار صورت نمی‌گیرد. ■

[طبیعت]

یاقوتی از بهشت

ایران قدیمی ترین و بزرگ ترین تولیدکننده مرغوب ترین و گران ترین انار دنیاست

ایمان مهدی‌زاده

اسب‌ها لابه‌لای صدای تیراندازی شیهه می کشند و روی پاهایشان بلند می‌شوند. ساز و دهل پی‌اش را می گیرد و صدا در صدا می‌اندازد. هلهله، هوای آبادی را پر کرده است. راه را باز می کنند. جوانان دست‌ها را بر هم می‌زنند و می خوانند: «برید کنار، دوماد می خواد نار بزنه». نار زدن رسمی است که هنوز در اقوام و ایل‌های قشقایی، شاهسون، بختیاری و هزاره اجرا می‌شود. اقوام ایرانی ۴۵قرن است با انار آشنایی دارند و این میوه در تار و پود فرهنگ ایرانی تنیده شده و می توان گفت انار بومی ترین میوه ایران است.

عکس: مهدی مرزاد

با وجـودی که انار به شـکل خودرو علاوه بـر ایران در افغانسـتان و سوریه هم می‌روید اما بنا به روایت اسناد تاریخی، ایرانیان نخستین پرورش‌دهندگان انار در دنیا بوده‌اند.

قدیمی‌ترین تصویـری که از انار خوردن ایرانیان به ما رسـیده، روی کتیبه‌های تخت‌جمشید می‌توان دید. این تصویر، سندی بر ضیافتی بودن این میوه در دوره هخامنشی اسـت، هرچند دانشمندان علوم کشاورزی، کاشـت و پرورش انار در ایران را به ۴۵ قرن پیش نسبت داده‌اند. نیزه اناری شکل دست سـربازان ویژه گارد جاودان یکی از این اسناد است. طی این مدت، بیش از ۷۶۰ رقم انار در ایران شناسایی شده و از دوران باستان تا امروز، ایران هنوز بزرگ‌ترین تولیدکننده انار دنیا محسوب می‌شود.

دانا انار دارد

تازه یقه سفید و روپوش در مدارس باب شده بود. هنوز تهران پوست نینداخته و دهه ۵۰ نرسیده بود. پسرهایی که دیر می‌رسیدند، باید کف دست‌ها یا پاهایشان را برای تحمل ضربه ترکه‌های انار که در حوض یخ‌زده مدرسه خوابیده بودند، آماده می‌کردند. تعبیر معلم‌ها این بود که چوب معلم گل است و هر کس نخورد خل است. بسیاری دلیل انتخاب شاخه‌های انار برای این تنبیه را، خواص درمانی آن می‌دانستند و معتقد بودند ضرب ترکه‌اش بچه‌های شر و شیطان را سـر به راه می‌کند. با اینکه به نظر می‌رسد این عقیده توجیهی بیش نباشد و خوش‌دستی و دردآور بودن ترکه، آن را به گزینه‌ای مناسب برای ابزار تنبیه تبدیل کرده اما انار از میوه‌هایی است که آن‌قدر فوایدش تحسین شده که مثالی کلامی در درمانگری شده تا حدی که می‌گویند: «یک انار و صد بیمار»؛ ضرب‌المثلی که به خوبی خواص درمانی انار را نشان می‌دهد. این میوه از پوست ریشه تا دانه، برگ و ضرب ترکه‌اش دارای خواص درمانی است. انار در حقیقت یک میوه نیست بلکه یک پزشک و درمان کننده بیماری‌های کبدی، مسمومیت‌های خون، خستگی جسمی و عصبی و بهبوددهنده بیماری‌های عفونی و انگل‌های دستگاه گوارش است.

حکیم بوعلی سینا در کتاب «قانون» بارها دانه‌دانه کردن و خوردن انار یا جوشانده خود و مشتقات‌اش را تجویز کرده اسـت. غرغره گل انار زخم‌های دهان را بهبود می‌دهد و نوشیدنش برای درمان اسهال بسیار مفید است. پوست انار را اگر بجوشانند و به کسی که از گلودرد و زخم گلو رنج می‌برد بخورانند، خوب می‌شود. مزه‌مزه کردن جوشانده ریشه انار، درد پرآزار دندان را تسکین می‌دهد. انار شیرین تسکین‌دهنده دردهای سینه و ریه است. خوردن مغز و دانه‌های انار موجب تقویت اعصاب و آرامش روان می‌شود. گوشـت‌های فیبری انار روده‌ها را تمیز می‌کند و ویار زنان باردار را تسکین می‌دهد. برگ‌های له‌شده انار را اگر روی پوست بگذارید، خارش را از بین می‌برد. برای برطرف کردن سوختگی پوست، گل‌های انار را له کرده، با روغن کنجد مخلوط می‌کنند و آن را روی سوختگی می‌مالند.

طبق توصیه پزشـکان، خوردن دانه‌های انار به مراتب بهتر از نوشیدن آب انار اسـت و به آن میوه خون‌سـاز می‌گویند. از این‌رو خوردنش را هنگام صبح و ناشتا بهترین موقع می‌دانند، در حالی که آب انار به تنهایی خاصیت‌هایی بیش از چند میوه دارد. آب‌انار با خاصیت‌های ادرارآوری، ملین، افزایش ترشـح صفرا، انعقاد اسهال، خون‌سازی، تصفیه خون، شاداب کنندگی رنگ صورت، رفع گرفتگی صدا، افزایش وزن، قوت‌بخشیدن به قلب و معده، بیماری نوشندگانش را درمان می‌کند. براساس



بین انار و گلنار

گل انار در انارستان‌ها از بهار تا تابستان روی شاخه‌ها، سرخ می‌درخشد. گلنارها با کم‌شدن زهر گرمای تابستان از دانه‌ها پر شده و به انار تبدیل می‌شوند. این انارهای کوچک و سبز که هنوز بین گلنار و انارند روی درخت‌های گرگانی جا خوش کرده‌اند

عکس: سهراب سردشتی

حمل یاقوت با جعبه چوبی!

هنوز که هنوز است، انارهای ایرانی را پس از چیدن، به روش سنتی سال‌ها پیش در جعبه‌های چوبی می‌چینند. با وجود سرآمد بودن این محصول باغ‌های ایرانی و بی‌رقیب‌بودنشان، شیوه بسته‌بندی آن به روش روز دنیا انجام نمی‌شود. تصویر مربوط به برداشت انار در استان مرکزی است

عکس: مهدی مریزاد

آخرین تحقیقات مراکز علمی جهان، استفاده از نصف یک لیوان آب انار در روز موجب جلوگیری از بروز سرطان و مبارزه با آن می‌شود. به همین خاطر تقاضای مصرف انار در بازار جهانی افزایش یافته است.

میوه‌ای از بهشت

اما پیش از آنکه علم به پیشرفت‌های امروزی دست پیدا کند، خواص درمانی انار تا حد زیادی شناخته شده بود؛ چنانچه پیامبر بزرگ اسلام و پیشوایان دینی هم خوردن انار را بسیار توصیه کرده‌اند. علامه محمدباقر مجلسی در جلد ۶۶ «بحارالانوار» از بزرگان دین اسلام، احادیثی درباب فوایدانار نقل کرده است؛ حضرت رسول اکرم(ع) در جایی می‌فرمایند؛ «اگر کسی انار بخورد و دانه‌ای از آن نریزد و اسراف نشود، درهای بهشت به‌رویش گشوده می‌شود». امام صادق(ع) هم به علاقه پیامبر(ص) به انار اشاره کرده و فرموده‌اند: «هیچ میوه‌ای نزد پیامبر محبوب‌تر از انار نبود». ایشان خود نیز انار را این طور توصیف می‌کنند: «انار برای آدم گرسنه غذای کامل و برای آدم سیر میوه‌ای است گوارا» و در روایتی دیگر می‌فرمایند: «۱۲۰ نوع میوه هست که بهترین آنها، انار است». بنیانگذار اولین دانشگاه اسلامی در روایتی دیگر محاسن پزشکی انار را بیان می‌کنند: «انار را با پیه آن (پوست نازکی که میان دانه‌ها قراردارد) بخورید زیرا معده را دباغی وذهن را تقویت می‌کند». امام پنجم ما حضرت محمد باقر(ع) نیز فواید این میوه را تحسین کرده‌اند؛ «هر کس در حال گرسـنگی (و ناشتا) انار بخورد تا ۴۰ روز قلبش روشن می‌ماند». و امام موسی کاظم(ع) علاوه بر مزایای پزشکی انار به دود ساقه درختش اشاره فرموده و آن را برای دفع حشرات، مفید معرفی کرده‌اند. شاید تحقیقات پیشوایان دینی ما درباره انار از تاکید کتاب مقدس قرآن بر اسراف نکردن انار نشات گرفته است. در این کتاب آسمانی ۳ بار نام رمان (نام عربی انار) آورده شده است. خداوند در سوره انعام در آیه ۱۴۱ گفته است: «و اوست که باغ‌هایی آفرید نیازمند به داربست و بی‌نیاز از داربست و درخت خرما و کشتزار، با طعم‌های گوناگون و زیتون و انار، همانند، در عین حال ناهمانند. چون ثمره آوردند از آنها بخورید و در روز درو حق آن را نیز بپردازید و اسراف مکنید که خدا اسراف کاران را دوست ندارد».

همین سوره در آیه ۹۹ از مزایای این میوه چنین گفته است: «اوست خدایی که از آسمان، باران فرستاد و بدان باران هر گونه نباتی را رویانیدیم و از آن نبات ساقه‌ای سبز و از آن دانه‌هایی بر یکدیگر چیده و نیز از جوانه‌های نخل، خوشه‌هایی سر فروهشته پدید آوردیم و نیز بستان‌هایی از تاک‌ها و زیتون و انار، همانند و ناهمانند. به میوه‌هایش آنگاه که پدید می‌آیند و آنگاه که می‌رسند بنگرید که در آنها عبرت‌هاست برای آنان که ایمان می‌آورند.» در آیه ۶۸ سوره الرحمن به انار در کنار خرما اشاره کرده و گفته‌شده؛ در آن ۲، میوه هست و نخل هست و انار هست. علاوه بر این در کتب معتبر اسلامی دیگر به ویژه الکافی، احادیث متعددی از پیشوایان تشیع درباب فواید انار نوشته شده است.

پیشینه نام انار علاوه بر اسناد ایرانی در کتاب‌های کهن را می‌توان در زبان‌های سریانی و آرامی پیدا کرد. اصل و خاستگاه واژه رمان هنوز ناشناخته مانده و به احتمال بسیار، واژه‌ای غیرسامی است و سامیان آن را از زبان‌های دیگر گرفته‌اند. واژه‌های انار، هنار و نار به عنوان القاب، همراه با فرهنگ انار از ایران به ترکیه، هندوستان و حتی استرالیا رفته که در گویش مردمشان شنیده می‌شود. در حالی که این میوه را با نام علمی (punica) «پونیکاسه» می‌شناسند که قرن‌ها فرهنگ ایران‌زمین را طعم و عطر داده است.

انار فقط یک میوه نیست بلکه یک پزشک و درمان کننده بیماری‌های کبدی، مسمومیت‌های خونی، خستگی جسمی و عصبی و بهبوددهنده بیماری‌های عفونی و انگل‌های دستگاه گوارش است

دلم پر نار و اشکم دانه نار

رد قدمت انار را در شعر فارسی هم می‌توان گرفت. رنگ و شکل انار و تنیدگی‌اش در فرهنگ اقلیمی شاعر، منجر به استفاده‌های مکرر از انار در شعر فارسی شده است که گاه اشاره مستقیم به انار دارند و گاه از وجه تشبیهی آن استفاده کرده‌اند. رودکی انار



یاقوت‌های آفتاب‌خورده

مردم محلی شهرهای شمالی و برخی شهرهای استان لرستان، انارهای وحشی و خودرو را می‌چینند. آنان انارهایشان را دانه‌دانه کرده و برای تبدیل به فراورده‌های لذیذ، ابتدا جلوی آفتاب پهن می‌کنند. ناردانه‌ها برای تبدیل به لواشک انار خشک می‌شوند

عکس: سهراب سردشتی

را در بیتی برای تشبیه معشوق به کار گرفته است:

زلف ترا جیم که کرد؟ آن که او/ خال ترا نقطه آن جیم کرد
وآن دهن تنگ تو گویی کسی/ دانگکی نار به دو نیم کرد

و شاعر طبیعت‌سرای بعد از او - منوچهری دامغانی - هم در شعرش به پاییز و جشن مهرگان - که همان فصل برداشت انار است - اشاره کرده است:

آمد خجسته مهرگان، جشن بزرگ خسروان/نارنج و نار و اقحوان، آورد از هر ناحیه

گذشته از شاعران قرون اولیه شعر فارسـی، در قرن‌های بعد نیز استفاده از انار تداوم می‌یابد.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در ۲بیت، ۲بار از نام انار با مفاهیم مجزا استفاده کرده است: انار بودم خندان، برآن عقیق لبت/ کنون چو شعله نارم، تو نیز می‌دانی/ انار عشق تو بودست شمس تبریزی/ که برد بر سردارم، تو نیز می‌دانی

و در جایی دیگر، خونین‌جگری و لب‌بستن از دلتنگی‌ها را با استعاره از انار عنوان می‌کند: دل را چو انار ترش و شیرین/ خون‌بسته و دانه‌دانه دیدم

گرچه برخی هنرمندان با نگاهی شـاعرانه و ظریف آن‌را نمـادی از زخم‌های هزارگانه عشق معرفی کرده‌اند اما فردوسـی حکیم به انار نگاهی دیگر دارد. او در ابیاتی از شاهنامه به انار جایگاهی اسطوره‌ای داده‌است. او پهلوانش، اسفندیار را با آب انار حمام داد تا رویین‌تن شود. زادگاه فردوسی - خراسان - از همان روزگار تا امروز انارهای مرغوب و مشهوری دارد.

در بین شاعران معاصر ایرانی هم استفاده سهراب سپهری از انار شاخص‌تر است. سـپهری که خودش اهل یکی از مناطق انارخیز ایران اسـت، انار را نماد شفافیت و صداقت می‌داند؛ «من اناری را می کنم دانه، به خـود می گویم کاش این مردم، دانه‌های دلشان پیدا بود».



نار و انار
برای تهیه رب انار، ناردانه‌ها را روی این مجموعه‌های بزرگ تف می‌دهند تا لیسه‌های پرمهیب آتش آب آن را بگیرد. انار پس از تف‌داده‌شدن برای مرحله بعد آماده می‌شود
عکس: محمد قدمعلی

فسنجان ترش و فسنجان شیرین
رب انار آماده است. انارهای شمال و لرستان ترش است و رب انارشان نیز ترش است و خورش فسنجان نیز در این مناطق ترش پخته می‌شود. انارهای مناطق مرکزی و کویری شیرین است و رب و خورش فسنجانشان نیز شیرین. بدون رب انار، خورش لذیذ و ایرانی فسنجان پخته نمی‌شود و این غذای لذیذ طعمش را مرهون این فراورده انار است
عکس: سهراب سردشتی

دردانه‌های ایران

تقریبا تمام نقاط ایران انار دارد؛ از مردمان حاشیه کویر گرفته تا ساکنان ارتفاعات ۳هزار متری البرز و زاگرس، باغ انار دارند. اما در این میان، انار شهرهای کویری از همه مرغوب‌تر است. دلیل همسایگی انار و کویر، شرایط رشد مناسب این میوه است. خاک‌های رسی عمیق برای پرورش انار بهترین خاک محسوب می‌شوند. این خاک در نواحی مرکزی ایران به وفور وجود دارد. حتی فرهنگ آنان نیز رنگ و بوی اناری بیشتری دارد. طرح قالی با گل‌های انار و نام دخترانه گلنار فقط ۲نمونه از تاثیر انار بر فرهنگ مردم کویرنشین هستند. انارهای شهر ساوه که در شمال کویر مرکزی ایران قرار گرفته، یکی از بهترین انارهای ایران و حتی جهان است.

این شهر در شـمال کویر مرکزی ایران قرار دارد که همه شهرت جهانی‌اش را مرهون انارهای ملس و ترش و شیرین‌اش است. انارهای ساوه، بسته به ویژگی‌هایشان نام‌های متفاوتی دارند. «تبریزی یوسـف‌خانی»، «آقامحمدعلـی» و «آلک» که طعم‌های ترش و شـیرین دارند، ۳رقم از انارهای مرغوب صادراتی ساوه به حساب می‌آیند. این اسامی را از نام اشخاص و محله‌ها وام گرفته‌اند. زمان که گذشته، این نام‌ها برای گونه‌های مختلف انار ثبت شده است. شهر قم هم یکی دیگر از شهرهای انارخیز شرق کویر مرکزی است. قم پس از سـاوه، به دلیل داشتن انارهای مرغوب شهرت جهانی پیدا کرده است. بهترین انارهای قم، گونه‌های «قجاق» و «شاه‌پسند» است که مردم در گویش محلی به شاه‌پسند، «دخترحمومی» می‌گویند.

انار در شهرهای اطراف کویر مرکزی علاوه بر کیفیت، ارج و قرب ویژه‌ای دارد. یزد و شهرهای اطرافش از مناطق خوش انار ایران هسـتند. انار عقدا و انار ملس یزدی با ویژگی‌های منحصر به‌فردشـان از جمله ملسی و ترشـی، رقیبانی جدی برای انار سـاوه‌اند. از آنجایی که ذائقه اروپاییان و آمریکایی‌ها مزه ترش را بیشتر می‌پسندد، انارهای ترش ساوه و یزد را به این کشورها می‌فرستند. اما گران‌ترین انار دنیا، دانه‌سیاه ملس ساوه است. بیشتر مشتریان این سوغات کویری، از مردم سرزمین تابان هستند. ژاپنی‌ها برای هر کیلو انار دانه‌سیاه ملس ساوه، هزار دلار می‌پردازند.

هرچه در مجالس شـهرهای کویری می‌توان انار خورد، در شـهرهای حاشیه خزر غذاهایی طبخ‌شده با انار پیش روی مهمان می گذارند. انارهای وحشی، ترش و سبز و کوچکند. این انارها در شهرهای شمالی و استان لرستان که از پرآب‌ترین مناطق ایران است، به وفور وجود دارند. از آنجایی که این میوه، وحشی و خودروست و رایگان یا ارزان به دست می‌آید، ماده اولیه غذاهای متنوعی شده. در غذاهایی مانند «موتن‌جن»، «شش‌انداز»، «کولی‌غورابیج»، «ماهی فیبیج» و «انار‌بیج» که در شهرهای شمالی آماده می‌شوند، انار حرف اول را می‌زند.

سـاکنان اطراف پناهگاه حیات وحش میانکاله در حوالی بهشـهر، انارهای وحشی را برای تهیه رب و لواشک می‌چینند. رب انار که مزه بسیار ترشی دارد، از مواد اولیه خورش مشهور و لذیذ فسـنجان به حساب می‌آید. این خورش، طعم، رنگ و بخشی از انرژی خود را مرهون همین فراورده انار است. استفاده از انار در طبخ غذا حتی در جنوب شرق ایران هم مرسوم اسـت. مردم سرباز و ایرانشهر، غذای مشهوری به نام «تباهی» دارند که طبخش حدود ۴۵ روز طول می کشد و



این غذا را به وسیله دانه‌های انار و آفتاب آماده می کنند. آب انار نیز چاشنی‌های غذایی را عطر و طعم می‌بخشد. از آب انار برای درست کردن ژله، عصاره، چاشنی (سس)، چاشنی سرکه و مخلوط آب و نمک، سرکه و ادویه استفاده می‌شود. انار علاوه بر مصارف دارویی و غذایی، در صنعت چرم‌سازی و رنگ‌سازی نیز استفاده می‌شود. پس از ایرانیان باستان، از قرن‌ها پیش، اسپانیایی‌ها و مراکشی‌ها با پوست انار چرم را دباغی کرده‌اند. گل‌های سرخ روشن این میوه نیز شامل رنگ‌دانه‌هایی با کیفیت عالی هستند که در صنعت رنگ‌سازی استفاده می‌شوند.

گل سرسبد یلدا

انار خوردن آداب خودش را دارد. انار را هر جا و هر طور نمی‌توان خورد. خوردن انار به وقت و دقت نیاز دارد. اما یکی از شب‌هایی که حتما مردم ناحیه کویر انار را سر سفره می‌آورند، شب طولانی یلداست؛ انارها را دانه‌دانه کرده و با گلپر و نمک در کاسه‌های بلور، کریستال یا چینی ریخته و با قاشق طعم ملس انار را می‌چشند. انار با گلپر بدن را در برابر سرماخوردگی بیمه می کند. پس از انار خوردن، دست‌ها را باید شست؛ انار قابض است و پوست به دلیل تماس با دانه‌های انار جمع می‌شود.

حکایت انارخوری در شـب یلدا به این می‌رسد که مردم هر کدام از شهرهای کویری، به شکلی انار را برای این شب، تازه‌خور نگه می‌دارند. در حالی که پوست ضخیم انار موجب می‌شود این میوه تا ۶ ماه سـالم بماند، مردم مناطق انارخیز، تازه‌خوری آن‌را دوست دارند. برای نمونه، یزدی‌ها انارها را اوایل پاییز می‌چینند و

گران‌ترین انار دنیا، دانه‌سیاه ملس ساوه است و بیشتر مشتریان این سوغات کویری، از مردم سرزمین تابان هستند. ژاپنی‌ها برای هر کیلو انار دانه‌سیاه ملس ساوه، هزار دلار می‌پردازند

بخشی از آنها را در خمره‌هایی بزرگ، لای خاک رسی نرم می گذارند تا چرمینگی و تازگی پوستش حفظ شود. اما اهالی نایین و دیگر شهرها شیوه‌های خود را دارند. اهالی شهر و روستاهای انارخیز نه‌تنها در شب یلدا که در بیشتر شب‌نشینی‌ها، انار می‌خورند. در این مجالس، انار نشانه‌ای از وضعیت مالی و نحوه پذیرایی میزبان به حساب می‌آید. در مجالس خودمانی و نزد نزدیکان، انار درصدر ظرف میوه جای می‌گیرد اما در محافل رسمی، آن‌را دانه کرده و در ظرف می‌ریزند. این رسم، یعنی اینکه برای آن مهمان یا مهمانان، سنگ تمام گذاشته‌اند. ■

[طبیعت]

گاندو

درنده خجالتی

تمساح بلوچستان ایران

میراث ماقبل تاریخ

خطوط درهم پیچیده این چهره، یادگار روزگار دوری است. پیش از آنکه دایناسورها بر حیات وحش زمین حکومت کنند، گروکودیل‌ها با چهره‌ای خشن و درنده‌خوی کنار رودهای بزرگ می‌زیستند



اصغر مبارکی، کارشناس خزندگان سازمان حفاظت محیط زیست است و حدود ۱۵ سال است که به محل زیست این جانور در جنوب‌شرقی سیستان و بلوچستان می‌رود و به‌طور مستقیم درباره این جانور تحقیق می‌کند. مبارکی از معدود کارشناسانی است که تمساح مردابی را در حالت‌های مختلفی دیده و از آن عکاسی کرده است. او به مراکز پرورش تمساح در کشورهای مختلف سفر کرده تا الگوی مناسبی را برای راه‌اندازی یکی از این مراکز در ایران با اهداف حفاظتی -اقتصادی به‌دست آورد. مبارکی درباره گاندوها تحقیقات مفصلی کرده و گاندوهای ساکن در ایران دیگر او را خوب می‌شناسند.

تمساح بلوچستان ایران

محلی‌های جنوب سیستان و بلوچستان تمساح مردابی ساکن در منطقه‌شان را گاندو می‌نامند؛ کروکودیلی که برخلاف دیگر اعضای خانواده‌اش خجالتی است و با انسان کاری ندارد

اصغر مبارکی، عکس: جلال سپهر

درنده‌خوی و بی‌رحم؛ احتمالا اینها اولین صفاتی هستند که با شنیدن نام تمساح یا همان کروکودیل به ذهن هر کسی می‌آید. حتما بارها این حیوان مهیب را در تلویزیون دیده‌اید که ناگهان سر از آب بیرون می‌آورد و با آن جثه بزرگ و آرواره‌های قوی خود، آهویی را که در حال رفع تشنگی است با خود به زیر آب می‌برد؛ اما این تصویری نیست که اهالی سیستان و بلوچستان از کروکودیل دارند؛ آنها یکی از گونه‌های کروکودیل را که در منطقه‌شان زندگی می‌کند، مایه برکت و موجودی خجالتی می‌دانند و «گاندو» صدایش می‌زنند. «جانوری که روی زمین می‌خزد»؛ این جمله، معنی کلمه‌ای است که محلی‌ها برای تمساح مردابی در ایران به کار می‌برند. با اینکه این جانور قرن‌هاست که در ایران زندگی می‌کند و ردپای آن را در متون ادبی ما مانند شاهنامه با نام نهنگ می‌توان یافت اما بررسی علمی آن در ایران، به نیم قرن هم نمی‌رسد.



تا به‌حال گاندو را از نزدیک ندیده بودم. اولین‌بار نزدیک به ۱۴ سال پیش بود که به منطقه باهوکلات در جنوب‌شرقی سیستان و بلوچستان سفر کردیم تا گاندویی را از «هوتک» به رودخانه سرباز منتقل کنیم. هوتک به استخری گفته می‌شود که برای جمع‌آوری آب در سیستان و بلوچستان کنار هر روستا ساخته می‌شود. هوتک‌ها زیستگاه مهم گاندو است و آن سال به خاطر کم‌آبی، آب هوتک تمام شده بود و باید برای اینکه گاندو زنده بماند، از آنجا به بیرون منتقلش می کردیم. در این سال‌ها گاندوها را بیشتر دیده و شناخته‌ام. آنها خیلی نیاز به آب دارند، عادت‌ها و رفتارهای عجیب، جالب و منحصر به خودشان را دارند، در عین بی‌آزار بودن، به‌وقت احساس خطر، موجودات درنده‌ای می‌شوند و علاوه بر تمام اینها، مردم محلی رفتار و حسی ویژه و خاص نسبت به آنها دارند.

آن سال‌ها دیدن گاندو کار بسیار سختی بود. عمده دشواری‌ها به شرایط جغرافیایی منطقه و کمبود و پراکندگی زیستگاه‌های تمساح در ایران، برمی‌گشت. سفرهای ما با حداقل امکانات صورت می‌گرفت. در تابستان وسیله سفر ما یک لندرور فرسوده و بدون کولر بود. از طرفی آن سال‌ها جاده اصلی کم بود و برای رسیدن به زیستگاه گاندوها، باید از مسیرهایی فرعی عبور می‌کردیم که فقط محلی‌ها آنها را می‌شناختند. در یکی از همین سفرها، ۶ساعت طول کشید تا یک راه تقریبا نیم‌ساعته را طی کنیم و به برکه‌ای برسیم که در آن گاندویی زندگی می‌کرد. چون جاده بیابانی بود، چندبار مسیر را گم کردیم. جاده از خاک پودرمانندی بود که باعث می‌شد رد ماشین‌ها را گم کنیم. بعداز ۶ساعت گشت و گذار در بیابان راه را پیدا کردیم. اوضاع بسیار بدی بود؛ راه برگشتی هم نداشتیم و بنزینمان هم داشت تمام می‌شد. از ذخیره آبمان هم چیزی نمانده بود و تشنگی امانمان را بریده بود. به روستایی رسیدیم و از یک محلی آب خواستیم.



گاندوی آکروبات
درست است که در آب به‌راحتی مانور می‌دهند و می‌توانند به‌سرعت دور خود بچرخند اما در خشکی به‌خاطر وزن بدنشان کند هستند و نمی‌توانند عکس‌العمل سریع از خود نشان دهند



طبخ غذا به سبک گاندو

این ماهی کپور ۷۰ سانتی‌متری نصف طول اندام گاندویی است که آن‌را شکار کرده. طعمه باید از تازگی و سفتی در آید تا از گلوی شکارچی پایین برود؛ برای همین گاندو آن را جلوی نور خورشید گذاشته و هر از چندگاهی جابه‌جایش می‌کند تا گوشت طعمه له و نرم شود و بعد با دندان‌هایش آن‌را تکه‌تکه کند

عکس: اصغر مبارکی

زره طبیعی

کروکودیل‌ها زره محکم و قدرتمندی دارند که بدن آنها را از حوادث طبیعی حفظ می‌کند. جوشن تن گاندو بی‌اختیار آدم را یاد تصاویر بازسازی شده‌ای که از دایناسورها دیده است می‌اندازد؛ زرهی سفت و سخت ولی تکه‌تکه تا بتواند حرکات سریع خود را با وجود آن انجام دهد

لانه پر رمز و راز

تابه‌حال کسی به انتهای نقب‌هایی که گاندو در آن زندگی می‌کند نرفته تا بشود فهمید چطور از داخل این تونل بیرون می‌آید. همین‌قدر مطمئنیم که گاندو دنده عقب نمی‌تواند برود، پس حتما در انتهای این نقب، فضایی را برای دور زدن درست کرده. این لانه‌ها تنها برای حفظ آنها از سرما و گرماست و تاکنون دیده نشده که در آن تخم‌گذاری کنند

عکس: اصغر مبارکی

یک لیوان آب خنک برای من آورد. از او پرسیدم که این آب خنک را از کجا آورده؟ گفت از آب برکه. حالم دگرگون شد؛ من از آب برکه‌ای خورده بودم که کروکودیل ایرانی در آن زندگی می‌کرد.

خجالتی و دیریاب

کمی امکانات و بدی مسیر، فقط یکی از دشواری‌های دیدن گاندوست؛ گاندو اهل آب است و در خشکی احساس خطر می‌کند و سخت به آفتاب احتیاج دارد. ساعت‌ها و ساعت‌ها در آب می‌ماند و اگر هم بیرون بیاید، معمولا برای آفتاب‌گیری یا راهپیمایی‌های طولانی برای یافتن غذاست و با شنیدن کوچک‌ترین صدایی به داخل آب می‌رود. دیدن این جانور حتی از راه دور هم کار دشواری است و عکس گرفتن از آن دشوارتر. حساسیت آنها نسبت به حضور انسان زیاد است و با احساس کمترین خطر، غیبشان می‌زند. ممکن است در فاصله ۳۰۰ متری آنها کمین کرده باشید، کافی است کوچک‌ترین صدایی از حضور شما بشنود، آن وقت سریع عکس‌العمل نشان داده و به زیر آب می‌رود. آنها صدا را از فاصله‌های خیلی دور – از ۸۰۰–۷۰۰ متر آن‌طرف‌تر – می‌شنوند. اینجاست که پریدن تمساح مردابی در آب برای کسی که مدت‌ها وقت و انرژی گذاشته، مساوی با فاجعه است!

برای کمین کردن و شکار حتی یک تصویر از گاندو، اول باید با حال و هوا و رفتار آنها آشنا بود. گاندوها عادت‌های خاص خودشان را دارند که دانستن آنها مهم‌ترین کلید برای دیدنشان است. باید فصل مربوط به هر یک از عادت‌هایش را دانست و زمان کمین کردن را آموخت. آنها در تابستان بیشتر زیر آبند و در فصل سرما بیشتر برای آفتاب‌گرفتن به خشکی می‌آیند. معمولا می‌توان از طریق پناهگاه آنها در خشکی یا نقب‌هایشان، رد رفت و آمد آنان را گرفت.

غار تنهایی

گاندوها تقریبا بیشتر عمرشان را در آب می‌گذرانند. یکی از دلایلی که آنها را به خشکی می‌کشاند، عادت آفتاب‌گیری آنهاست. آفتاب‌گرفتن گاندو برای خودش ساعت‌ها و فصل‌های مختلفی دارد؛ مثلا در تابستان که هوا خیلی گرم است به‌ندرت از آب بیرون می‌آید ولی در فصول سرد، بیشتر می‌توان او را در حال آفتاب‌گرفتن دید. این عادت در راستای هضم غذایشان است؛ عموما خزندگان برای فعال‌تر شدن گردش خونشان نیاز به گرما دارند تا با افزایش سوخت و ساز وجریان خون بدنشان غذایشان راحت‌تر و سریع‌تر هضم شود.

اما بیرون‌آمدن گاندوها فقط محدود به روز نمی‌شود؛ آنها عادت عجیب و غریب دیگری هم دارند؛ شبگردی. به دفعات در طول بررسی‌ها ردپای گاندو را در اطراف برکه یا در مسیرهای متفاوت تعقیب کرده‌ایم که مشخص شده آثار پیاده‌روی‌های شبانه آنهاست.

مورد دیگری که شاخص‌ترین و بارزترین رفتار گاندو در بین تمام کروکودیل‌ها و راهنمای خوبی برای پیداکردن آنهاست، عادت نقب‌زنی است. گاندوها درحاشیه برکه‌ها یا رودخانه نقب می‌زنند. نقب‌ها اکثرا روی دیواره برکه‌ها یا دیواره کنار رودخانه با فاصله مشخصی از سطح آب و در صورت عدم وجود جای مناسب، در کنار برکه در دیواره تپه‌های اطراف یا حتی در زیر ریشه درختان حفر می‌شوند. به همین دلیل، از طریق رد به‌جا مانده از رفت و آمد آنها به محل نقب، می‌توان مسیر حرکتشان را رصد کرد. دلیل نقب‌زنی گاندوها هنوز به روشنی مشخص نیست؛ همین‌قدر می‌دانیم که آنها ساعات گرم یا سرد را داخل نقب سپری می‌کنند و با خنک‌تر شدن و حتی تاریک‌شدن هوا از آن بیرون می‌آیند. اختلاف دمای موجود داخل نقب و محیط بیرون و همچنین نحوه لانه‌سازی و تخم‌گذاری این جانور نشان می‌دهد که گاندو از نقب به عنوان محل تخم‌گذاری استفاده نمی‌کند.

نقب گاندو طولانی است و رسیدن به انتهای آن به‌لحاظ شکل خاص لانه و موقعیت آن بسیار سخت است؛ امری که تا به‌حال موفق به انجام آن نشده‌ایم. البته به احتمال زیاد باید در انتهای تونل فضای کافی‌ای برای چرخش و استراحت یک کروکودیل وجود داشته باشد. نقب‌زنی برای گاندوها کاری غریزی است و حتی دیده شده که در یک‌سالگی هم اقدام به این کار می‌کنند.

آفتاب و آرواره‌ها

دیدن صحنه شکار یا غذاخوردن گاندو کار سختی است و باید بخت یارتان باشد تا بتوانید این اتفاق را تماشا کنید. چند سال پیش با همکاران به سمت روستای جور می‌رفتیم که به‌طور اتفاقی گاندویی را دیدم که ماهی کپور بزرگی را – در حدود ۷۰ سانتی‌متر – از آب بیرون آورده و کنارش خوابیده بود. او منتظر بود که تا طعمه‌اش آفتاب بخورد و گوشتش شل و آماده خوردن شود. جالب اینجا بود که همان‌طور که ماهی را در آفتاب گذاشته بود، مدام زیر آب می‌رفت و دقایقی بعد بیرون می‌آمد و غذا را جابه‌جا می‌کرد. نزدیک ۲ تا ۳ ساعت آنجا نشستیم و این صحنه را نگاه کردیم و از آن عکاسی کردیم.

دیدن گاندو حتی از راه دور هم کار دشواری است و عکس گرفتن از آن دشوارتر. حساسیت آنها به حضور انسان زیاد است و با احساس کمترین خطر، غیبشان می‌زند

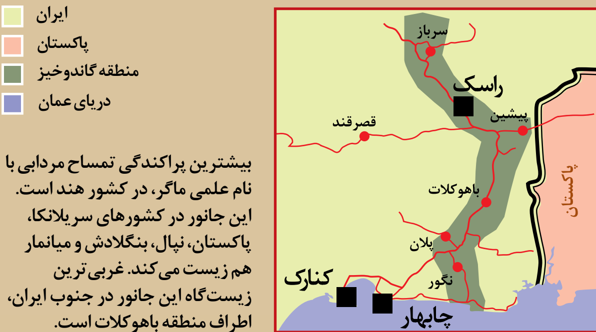


اندام یک زره‌پوش

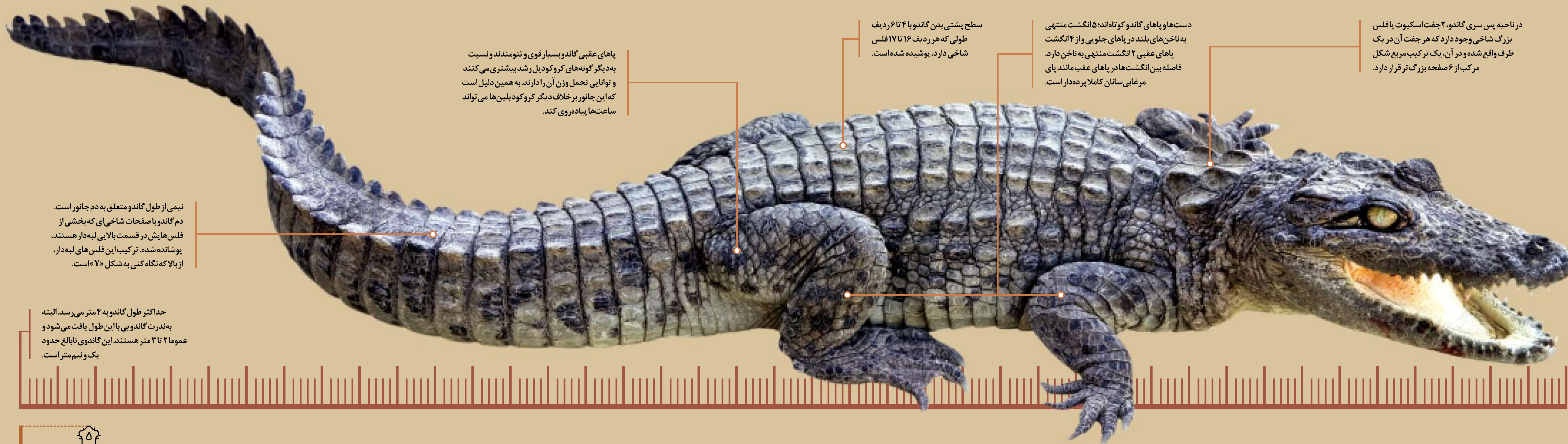
تشریح تصویری اندام تمساح مردابی ساکن در ایران

تک تک اعضای اندام این جانور در شیوه زندگی، شکار و رفتار او تاثیرگذار و دخیل است. گاندو برای آنکه بتواند در عین پنهان‌شدن به اطراف خود هم مسلط باشد، چشم‌های خاصی دارد. دم این جانور در موقع شنا به یاری‌اش می‌آید و آرواره قدرتمند و بزرگ او وسیله خوبی است تا بتواند طعمه را هنگام شکار به‌خوبی مهار کند. درست است که پاهای راسته کروکودیلین‌ها توان حمل وزن سنگین آن‌ها را ندارد، ولی گاندو با دیگر اعضای خانواده‌اش فرق می‌کند و می‌تواند با پاهای عقبی قدرتمند خود ساعت‌ها پیاده‌روی کند. تمساح مردابی‌ای که در تصویر می‌بینید، یک گاندوی نیمه‌بالغ است که در پاسگاه درگس چابهار از آن نگهداری می‌شود. / اینفوگرافی:امین‌علی‌نیا.محمدمهدی‌رمضانی

نقشه پراکندگی گاندو در جهان



بیشترین پراکندگی تمساح مردابی با نام علمی ماگر، در کشور هند است. این جانور در کشورهای سریلانکا، پاکستان، نپال، بنگلادش و میانمار هم زیست می‌کند. غربی‌ترین زیست‌گاه این جانور در جنوب ایران، اطراف منطقه باهوکلات است.



بینی و گوش

سوراخ‌های بینی و گوش‌های گاندو در زیر آب، با درپوش‌های پوستی‌ای پوشانده می‌شوند و مانع از داخل شدن آب به داخل حفره‌های گوش و بینی می‌شوند. گاندو می‌تواند صدا و احتمالا بو را از فاصله‌های دور تشخیص دهد.



آرواره و دندان

مجموع دندان‌های تمساح مردابی، به ۶۶ تا ۶۸ عدد می‌رسد؛ ۱۹ دندان بالا و ۱۵ دندان پایین. جالب است که در زیر هر دندان، دندان دیگری قرار گرفته که با شکستن یا افتادن دندان رویی، جایگزین آن می‌شود.



پلک و چشم

موقعیت قرار گرفتن چشم‌ها روی سر این جانور، طوری است که وقتی تمام بدن کروکودیل هم زیر آب می‌رود، می‌تواند آنها را خارج از آب نگه دارد. مردمک چشم گاندو، عمودی و بیضوی شکل است و برای فعالیت‌های شبانه جانور مفیداست.



شکم و معده

شکم تمساح برخلاف تن زره‌پوش‌اش، نرم و نازک است. او تکه‌های قورت داده طعمه را با فشار عضلات نیرومند شکم و معده خود و به‌وسیله قلوه‌سنگ‌های کوچکی که از کف رودخانه بلعیده، مثل عمل سنگ‌های آسیا خرد می‌کند تا غذا هضم شود.



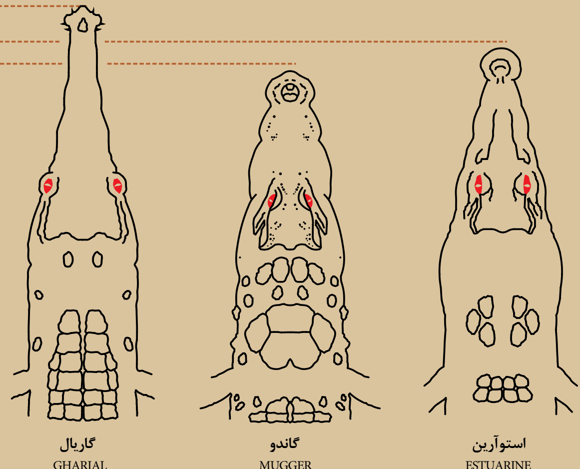
پوزه‌ها و نژادها

تفاوت عمده پوزه کروکودیلین‌ها مرتبط با رژیم غذایی آنهاست. گاریال‌ها که پوزه‌ای باریک و بلند دارند منحصرا ماهی می‌خورند و گاندو که پوزه‌ای پهن و آرواره‌هایی قوی دارد، می‌تواند حیواناتی مثل پرندگان و پستانداران را هم شکار کند.



مقایسه پوزه گاندو با گونه‌های دیگر

آلیگاتورها، تمساح‌ها و گاریال‌ها، سه خانواده کروکودیلین‌ها هستند که شکل و اندازه پوزه آن‌ها با هم متفاوت است. همان‌طور که در تصویر سمت چپ می‌بینید، پوزه‌های تمساح مردابی (گاندو) و استوآرین (تمساح آب شور) که از یک خانواده هستند، تفاوت زیادی با هم ندارند و این تفاوت در اندازه پوزه‌های بالغ این گونه‌ها فقط در حد چند سانتی‌متر است. اما شکل پوزه گاریال که از خانواده دیگری از کروکودیلین‌هاست، کاملا با این دو تمساح متفاوت است. گاندوها پوزه‌ای پهن و کوتاه دارند و به همین علت است که آنها را تمساح پوزه کوتاه هم می‌نامند.





گاندوی قحطی‌زده
خشکسالی استان سیستان و بلوچستان تلفات زیادی داشت. عکاس، این گاندوی لاغر و نحیف را اواسط سال‌های ۷۰ در منطقه دیده که چون مدت‌ها نتوانسته غذایی برای خود پیدا کند، نصف وزن بدنش را از دست داده است

ارکستر کودکان کروکودیل
کارشناسان برای مطالعه روی بچه‌گاندوها، تعدادی از آنها را زنده‌گیری کردند و به محل پاسگاه درگس بردند. این کودکان ۳۰ تا ۴۰ سانتی‌متری اما نمی‌خواهند مورد آزمایش قرار بگیرند؛ پس همه در یک خط جمع شده‌اند و آواز اعتراض می‌خوانند

نوزادان بی‌دفاع
این چاله مکان امنی است که گاندوی مادر تخم‌های خود را درون آن می‌گذارد. معمولا دور تادور این چاله، چاله‌های تقلبی دیگری هم حفر می‌کند تا دشمنان نوزادانش را فریب دهد. البته با وجود این ترفندها از بین این چند تخمی که درون چاله می‌بینید، شاید فقط یکی بتواند زنده بماند

عکس‌ها: اصغر مبارکی

گاندوها قدرت جویدن ندارند و معمولا لاشه‌های بزرگ را یا زیر آب نگه می‌دارند یا زیر آفتاب می‌گذارند تا گوشت طعمه شل شود و بتوانند آن را به‌راحتی بخورند. البته این گونه از کروکودیل‌ها فقط در انتظار شل‌شدن گوشت شکار خود نمی‌مانند؛ گاهی اوقات با تکان‌های شدید و حرکات سریع و نیرومند سر خود، طعمه را تکه‌تکه می‌کند و این تکه‌ها را می‌بلعد.

با اینکه غذای اصلی گونه گاندو، عموما ماهی است اما چیزهای دیگری هم می‌خورد. نوع تغذیه این جانور، بستگی به منابع غذایی در دسترسش دارد. برای تعیین دقیق نوع تغذیه گاندو در منطقه باهوکلات، چند نمونه مدفوع این جانور را جمع‌آوری کردیم و علاوه بر بقایای ماهی، پر و پشم و سوسک هم در آن دیدیم که همین موضوع نشان می‌دهد منوی غذایی این جانور بسیار متنوع است. گاندوها گاهی حتی به سگ‌های شکاری منطقه باهوکلات هم حمله و آنها را طعمه خود کرده‌اند. البته محلی‌ها موردی از حمله سگ‌ها به گاندویی حدود یک‌متر را هم گزارش داده‌اند. گویا گاندو در برکه کم‌آبی زندگی می‌کرده و همین موضوع باعث شده تا دسترسی سگ‌های گرسنه به این جانور آسان شود و او را بخورند. این گونه اتفاقات به‌ندرت رخ می‌دهند چرا که کروکودیل‌ها اصولا دشمنی ندارند و هر نوع جانداری را که بتوانند، می‌خورند. در بین گاندوها حتی عادت به مردارخواری هم دیده شده است. احشام مردم محلی و بومی هم از دیگر منابع مهم غذایی تمساح مردابی است که چندان خوشایند مردم نیست.

حقه مادرانه

تا سال‌ها که برای مطالعه درباره گاندو به منطقه می‌رفتم، نتوانسته بودم لانه‌ای را که گاندو در آن تخم می‌گذارد ببینم. گاندوها مانند تمام اعضای خانواده کروکودیل‌ها، تخم‌گذار هستند و تخم‌های خود را در یک خاکریز یا کپه و یا گودالی شبیه به کوزه یا تخم‌مرغ بزرگ که روی زمین حفر می‌کنند، قرار می‌دهند. حفره‌ای که گاندو در آن تخم‌گذاری می‌کند، خاکی نرم و رطوبتی مناسب دارد و عمق آن به حدود ۳۰ سانتی‌متر می‌رسد. اما چیزی که پیداکردن این لانه‌ها را سخت می‌کند، این است که مادر، بعد از قرارگرفتن تخم‌ها در خاک، رویشان را با خاک می‌پوشاند و با حرکات دم خود، آن را کاملا شبیه محیط اطراف، بازسازی می‌کند.

گاندوی مادر به همین کار بسنده نمی‌کند و یک یا حتی ۲لانه کاذب هم برای فریب دادن شکارچیان در اطراف لانه می‌سازد. این لانه‌ها از نظر ظاهری کاملا شبیه به لانه اصلی هستند و دشمنان را به‌راحتی فریب می‌دهند. بارها برای پیداکردن لانه‌ای که گاندو در آن تخم‌گذاری کرده، به این لانه‌های جعلی برخورده‌ام.

اولین‌بار که موفق به دیدن لانه گاندو شدم، به کمک دیگر همکاران بود. اصولا هر گاندویی برای خود قلمرویی خاص برای لانه‌سازی دارد. لانه گاندوها به میزان فاصله‌شان از آب، شکل‌های مختلفی دارد. محل لانه معمولا در ساحل رودخانه- جایی که ارتفاع و فاصله مناسبی از ساحل داشته باشد- حفر می‌شود.

یک‌بار لانه‌ای در سد شیرگواز دیدم که ارتفاع آن تا سطح آب، بالای ۳متر با شیب خیلی زیاد بود. این نکته که گاندو به‌راحتی از این شیب خودش را بالا کشیده و در این ارتفاع لانه گذاشته، برای من بسیار جالب بود. البته لانه را زمانی پیدا کردیم که نوزادها از تخم بیرون آمده و به آب رفته بودند و تنها پوست تخم‌ها به‌جا مانده بود. تخم‌های گاندو دو جداره است؛ جدار بیرونی آهکی، سخت و شکننده و جدار زیر آن نازک و به‌صورت پرده سفیدرنگ، مقاوم و قابل انعطاف است. تعداد تخم‌ها بسته به عواملی مثل تغذیه یا شاید سن مادر متفاوت است و به طور معمول هر گاندو حدود ۲۰ تا ۳۰ عدد تخم می‌گذارد. وظیفه مراقبت از تخم‌ها فقط بر عهده مادر است و گاندوی مادر بعد از تخم‌گذاری، تا زمان به‌دنیا آمدن بچه‌هایش کاری جز حفاظت از لانه ندارد.

تولد تدریجی یک خزنده

بعد از آنکه گاندو مراحل جفت‌گیری، لانه‌سازی و تخم‌گذاری را پشت‌سر می‌گذارد، ۵۰ تا ۶۰روز می‌گذرد و وقت آن می‌رسد تا نوزادان گاندو اواخر تیرماه سر از تخم درآورند؛ اما مادر روی تخم‌ها را با خاک پوشانده و آنها با توجه به جثه کوچکشان قادر به بیرون آمدن نیستند. پس بچه‌ها زیر خاک آن‌قدر مادر خود را صدا می‌کنند تا مادر لانه را حفر کند و نوزادان را با دهان خود به نزدیک‌ترین و امن‌ترین منبع آبی هدایت کند؛ البته در صورت نزدیک بودن آب، نوزادان خودشان به سمت آب می‌روند.

بچه گاندوها هنگام خروج از تخم، ۲۵ سانتی‌متر طول دارند. رنگ بدنشان زیتونی روشن است که لکه‌های سیاهی روی بدن، دم و پهلوهای خود دارند. این لکه‌ها همزمان با رشد گاندوها، کمرنگ‌تر می‌شوند. در طول مدت رشد نوزادان، مادر دائم در کنار آنهاست و از آنها محافظت می‌کند. در صورت فراهم بودن غذا و مساعد بودن شرایط، نوزادان تمساح مردابی به سرعت بزرگ می‌شوند و تا پایان سال می‌توانند تا یک متر رشد کنند. بچه‌های گاندو از حشرات و دوزیستان

گاندوها قدرت جویدن ندارند و معمولا لاشه‌های بزرگ را یا زیر آب نگه می‌دارند یا زیر آفتاب می‌گذارند تا گوشت طعمه شل شود و بتوانند آن را به‌راحتی بخورند



و لارو آنها و بچه‌ماهی‌هایی که معمولا در برکه‌هـای منطقه باهوکلات یافت می‌شـوند، تغذیه می کنند. رژیم غذایی نوزادان همراه با رشـد، دچار تغییراتی می‌شود و در نهایت در صورت فراهم بودن، گوشت ماهی، پرندگان یا پستانداران را می‌خورند.

تا همین ۴-۳ سال پیش، هنوز نتوانسته بودیم بچه گاندوها را برای بررسی در زیستگاهشـان پیدا کنیم. این کار برای ما بسـیار لازم بود چراکه هیچ‌گونه اطلاعاتی مثل اندازه و وزن، از آنها نداشـتیم. سـال ۸۴ بود کـه برای گرفتن نوزادان گاندو به اتفاق همکارانم در حاشـیه رودخانه باهوکلات مستقر شدیم. کار بسیار سختی بود؛ اما توانستیم حدود ۱۲ بچه از ۳ لانه مختلف را زنده‌گیری کنیم و برای گرفتن ۵ بچه گاندو از لانه، ۳سـاعت وقت گذاشـتیم. با توجه به اینکه امکانات و وسایل ما همیشه بسـیار محدود است، این بچه‌ها را به روشی خیلی ابتدایی گرفتیم؛ من دستمال گردنی داشـتم که آن را به ۴ چوب بستیم و تله‌ای درست کردیم و در آب گذاشتیم. خودمان هم پشت نی‌ها مخفی شدیم. بچه گاندوها که می آمدند روی دستمال، می کشیدیم‌شان بالا و آنها را دانه دانه می گرفتیم. برای بررسی این بچه تمساح‌ها حدود ۷ تا ۸ ساعت وقت گذاشتیم و پس از عکاسی، بیومتری و اندازه‌گیری، آنها را در همان مکانی که گرفته بودیم، رهاسـازی کردیم.

گاندو مایه حیات است

روابط بین اهالی محلی بلوچستان و گاندو همیشه صلح‌آمیز و توام با احترام بوده است. گویا قرارداد صلحی نانوشته از قرن‌ها پیش بین آنها وجود دارد تا هیچ‌کدام با دیگری کاری نداشته باشند. گاهی گاندو برای آنکه از برکه‌ای در یک روستا به برکه دیگری در روسـتای دیگر مهاجرت کند، از بیـن خانه‌ها عبور می‌کند. خانه محلی‌های منطقه، بیشتر به شکلی اسـت که حیاط ندارند. تصور کنید که خوابیده‌اند و ناگهان صدای عجیبی می‌شنوند. چشـم که باز می‌کنند، می‌بینند یک تمسـاح از محوطه خانه‌شـان رد می‌شود. اما جالب اسـت که طبق همان قرارداد نانوشـته، تابه‌حال در این نقل مکان، حمله‌ای از سـوی تمساح مردابی نسبت به مردم صورت نگرفته و اهالی هم هیچ‌وقت به این جانور حمله نمی کنند و به او آسیبی نمی‌رسانند.

دلیل مهاجرت یا جابه‌جایـی گاندوها، پیدا کردن آب و تامین غذاسـت و به همین دلیل گاندوها جایی می‌روند که آب باشد. محلی‌ها هم گاندو را مایه برکت و به‌خصوص پرآبی می‌دانند و درباره‌اش می گویند: «هرجا که گاندو باشـد آب هم هست». به همین دلیل مردم منطقه نه‌تنها گاندوها را مهاجم نمی‌دانند؛ بلکه با آنها بسـیار بزرگوارانه برخورد می کنند. درست اسـت که گاندو وقتی غذایی گیرش نیاید به احشـام آنها حمله می کند؛ اما این کار او دیگر برای مردم، بحثی عادی و مرسوم است. آنها می‌دانند که حیوان گرسنه است و نمی‌تواند تشخیص دهد که شـکارش اهلی بوده و متعلق به روستاسـت.

اما قرارداد صلح بین اهالی و این جانور درنده‌خو حد و مرز دارد. نزدیک شدن به حریم گاندو می‌تواند خطرآفرین باشد و این موضوع را اهالی محلی به‌خوبی می‌دانند. کوچک‌ترین عملـی در نقض قرارداد، می‌تواند بـه اتفاقی دل‌خراش منجر شود. حدود سال ۱۳۸۰ و در زمان خشکسـالی بود که در یکی از روستاها برای پسـر بچه‌ای اتفاق ناگواری افتاد؛ چند بچه در برکه‌ای شنا می کردند که



آدم‌ها و گاندو ▼
محیط‌بان‌های پاسگاه درگس چابهار همه زندگی‌شان را با گاندو می گذرانند. به محض این که یک تمساح مردابی را زنده‌گیری می کنند، همه جمع شده و در کنار این جانور عکس می گیرند. عکس یادگاری زیر مقایسه خوبی‌است برای آن که ابعاد یک گاندوی بالغ را در کنار انسان ببینید
عکس:الهام آبتین

محل زندگی گاندوی بالغی بود. یکی از بچه‌ها بیش از حد به این جانور نزدیک می‌شود و گاندو هم پای او را می‌گیرد و در آب خفه‌اش می کند؛ بچه را تکه‌تکه نمی کند و او را نمی‌خورد؛ بلکه فقط او را با خود به زیـر آب می‌برد. چون تعداد این حمله‌ها بسـیار کم بوده و در قیاس با جمعیت انسـان‌ها و تعداد این گونه، می‌توان آن را در حد صفر حسـاب کرد، باید این‌گونه اتفاقات را نوعی اشتباه در تشخیص شـکار دانسـت. در منطقه باهوکلات گزارش‌هایی هم از حمله‌های خفیفی مانند گازگرفتگی دسـت یا پای روسـتاییان منطقه وجود دارد که قابل چشم‌پوشی است.

با وجود این، گاندو همیشه آرام نیست و نزدیک شدن بیش از حد به حریمش خطرسـاز خواهد بود. عکس‌العمل‌های این جانور هنگام احسـاس خطر بسیار غیرمنتظره اسـت. حرکات دم و سـرش قوی است و ضربات سـر یک تمساح بزرگ به‌راحتی می تواند ساق پای آدم را بشـکند. قدرت فک این جانوران مثل کوسه‌ها بالاست؛ با آنکه به‌راحتی می‌توان فک آنها را کنترل کرد تا باز نشود اما وقتی بخواهند آن را ببندند، مهار کردن آن امکان‌پذیر نیسـت. من تا بهار سال پیش تجربه‌ای از گازگرفتن تمساح مردابی نداشتم. برای بررسی لانه‌ها، سمت باهوکلات رفته بودیـم. همکارانمان آنجا گاندویی را گرفتـه بودند و در محل پاسگاه درگس نگهداری می کردند که ما هم به آنجا رفتیم. پایم را روی سرش گذاشته بودم که با سـر ضربه‌ای زد و ۲ تا از دندان‌هایش در پای چپم فرو رفت. خوشبختانه فکش به هم قفل نشد؛ چون به هر اندازه قفل می‌شد به همان اندازه از پایم کنده می‌شد.

آدم‌ها علیه گاندو

درست اسـت که اهالی سیستان و بلوچسـتان با گاندو رفتار درستی دارند و به او آسیبی نمی‌رسـانند؛ اما این جانور از تهدیدات آدم‌ها بی‌نصیب نمانده است. بهره‌وری و توسعه در بسـیاری از موارد به‌ضرر جانوران و محیط زیست منجر می‌شـود و این موضوع درباره گاندو و زیستگاه‌اش هم صادق است. سدسازی یکی از این موارد است؛ با اینکه ساختن سد، نکات مثبت زیادی دارد ولی باعث

پرنده‌ای برای ناهار؟
کروکودیل‌ها از ماهی گرفته تا سوسک، هر چیزی را که بتوانند می‌خورند. این گاندوی بالغ گرسنه، «اگرت» بزرگ را که در بالای تپه ایستاده برای ناهار خود در نظر گرفته بود، اما عکاس می‌گوید که موفق نشده و بعد از رفتن پرنده به همان حالت ماند تا لااقل کمی آفتاب بگیرد/ عکس: اصغر مبارکی

▼ گاندوی بی‌خطر

فقط در یک صورت می‌توان به این راحتی روی کمر یک گاندو نشست؛ وقتی که دهان این جانور بسته باشد. کافی است این محیط‌بان کمی بی‌احتیاطی کند تا جانش در معرض خطر قرار گیرد. بعضی از محیط‌بان‌های پاسگاه درگس، یادگاری‌های جای دندان گاندو را روی دست و پای خود به ما نشان دادند

عکس: الهام آبتین



می‌شود تا بیشتر قسمت‌های دریاچه از نظر اکولوژی یا بیولوژیکی نامناسب شده و این جانور زیستگاه خود را از دست بدهد. اصولا تخریب زیستگاه بزرگ‌ترین تهدید برای گاندوهاست. عوامل طبیعی، مثل سیل و خشکسالی از مصیبت‌های دیگر این جانور اســت. سـیلاب‌های تند و ناگهانی در اثر بارندگی‌های خاص منطقه که به شدت گل‌آلود هســتند، باعث ایجاد خفگی یا صدمات جسمانی و فیزیکی و باعث مرگ و میر نوزادان می‌شوند. عکس این موضوع هم باز به ضرر نوزادان گاندو اســت؛ کم‌آبی بیش از حد، باعث خشک‌شدن برکه‌ها می‌شود و پناهگاه و جای امن را از آنان می‌گیرد. تبدیل و تغییر زمین‌های حاشــیه منابع آبی، برداشت آب توسط موتور پمپ‌ها و سمپاشی برکه‌ها برای مبارزه با مالاریا، از دیگر عواملی اســت که باعث تخریب زیســتگاه این جانور می‌شــود.

در آخرین طبقه‌بندی صورت گرفته توسط اتحادیه جهانی حفاظت از طبیعت (IUCN)، عوامــل تهدیدکننده این گونه بررســی شــد و آن‌را جزء گونه‌های آســیب‌پذیر طبقه‌بندی کردند. بنابر گزارش گروه تخصصی کروکودیل وابسته به IUCN، عمده عوامــل تهدیدکننده جهانی این گونه، شــکار بیش از حد و غیرقانونی و تخریب زیستگاه است.

خوشبختانه در ایران شکار گاندوها منتفی اســت؛ چرا که هم تحت حفاظت سازمان محیط زیست هستند و هم استفاده‌ای از آنها نمی‌شود. جریمه شکار این جانور در ایران ۳۲ میلیون ریال تعیین شده؛ بنابراین تمساح پوزه کوتاه ایرانی، مثل هم‌گونه خود در پاکستان دچار تهدید شکار نیست.

قبل از سال ۱۹۷۰ میلادی مسؤولان هند برنامه حفاظتی و مدونی برای بقای گاندوها تدوین کردند که منجر به جمع‌آوری تخم و نوزادان و پرورش و رهاســازی آنها در طبیعت شــد. این برنامه یکی از موفق‌ترین برنامه‌های حفاظتی بــرای این گونه بوده و یکی از آرزوهای من این اســت که آن را در ایران هم اجرا کنم.

برکت جهانی کروکودیل

طی ۴-۳ســال اخیر دغدغه ذهنی من و همکارانم این بوده که بتوانم با کمک مردم محلی، مرکزی را دایر کرده و سالانه تعدادی از نوزادان گاندو را جمع‌آوری کنیم. در ســفرهایی که به بعضی از کشورها مثل اســترالیا و تایلند داشته‌ام، با روش‌های موفقیت‌آمیز و خوبی روبه‌رو شــدم که نتایج خوبی هم داشــته؛ مثلا این کار را به ۲ روش انجــام می‌دهند؛ یا مولدها را نگهــداری می‌کنند که آنها در اسارت، تخم‌گذاری می‌کنند و نوزادان به ســلامت به دنیا می‌آیند. یا اینکه اجازه می‌دهند تمســاح در محیط طبیعی خود تخم‌گذاری کند و بعد، از نوزادان او نگهداری می‌کنند تا وقتی که به حدود ۷۰ تا ۸۰ سانتی‌متر رسیدند آنها را در طبیعت رها کنند.

پرورش تمساح یک صنعت جدید اســت که امروزه تبدیل به صنعت بزرگی شــده و درآمدهای قابل‌توجهــی را نصیب مزرعــه‌داران و کشــورها می‌کند. گونه‌های مختلفی از کروکودیل‌ها در پرورشگاه تکثیر و پرورش پیدا می‌کنند و بسته به نیاز و اهداف تعریف شده، در ســنین مختلف کشتار می‌شوند. از پوست این کروکودیل‌ها برای تامیــن نیازهای بازار داخل و صادرات پوســت و تولید محصولاتی مثل کیف، کفش، کمربند و... اســتفاده می‌شــود.

بعضی از این مراکز، بسته به امکانات، از مهم‌ترین و مشهورترین مراکز جذب گردشگر هستند که درآمد قابل توجهی را با توجه به تعداد افراد بازدیدکننده در طول سال به دست می‌آورند. این مراکز، بیشتر گونه‌های کروکودیل موجود در جهان را به تعداد کافی تکثیر کرده و پرورش می‌دهند و برای اهداف حفاظتی یا اقتصادی آنها را به کشــورهای دیگر صادر می‌کنند.

فروش اسکلت و جمجمه برای موزه‌ها، اندام‌های تاکسیدرمی شده (مثل سر، دم، دست‌ها)، گوشت، تخم کروکودیل، داروهای سنتی و... از تولیدات جنبی حاصل از کشتار کروکودیل‌هاست که درآمد خوبی برای پرورشگاه‌ها دارد. گوشــت، مهم‌ترین تولید جنبی یک مزرعه پرورش تمســاح است که بر حسب موقعیت، می‌توان آن را به کشــورهایی که از آن استفاده می‌کنند صادر کرد. بعضی بخش‌ها و اجزای بدن تمســاح هم کــه به‌عنوان تولیدات ابداعی و جدید، سوغات یا هدیه به گردشگرها فروخته می‌شوند از تولیدات دیگر مــزارع پرورش تمســاح هســتند. برای مثــال گردن‌آویز، دســتبند و جاســوئیچی هم از جمله این محصولات است که با اجزای بدن کروکودیل ساخته می‌شوند.

کارگاه پرورش تمساح، مرکز مناســبی برای انجام تحقیقات مختلف علمی روی کروکودیل‌هاست. تحقیق و بررسی عادات رفتاری، بیولوژی، نحوه تکثیر و پرورش، تاثیر انواع مواد غذایی بر رشــد و...، از جمله اموری است که در یک کارگاه پرورش تمساح به آسانی میسر می‌شود.

البته در اجرای تمام این مــوارد نباید فراموش کرد کــه قوانین بین‌المللی خاصــی وجــود دارد. تجارت تمســاح و محصــولات آن در ســطح جهانی و بین‌المللی از طریق کنوانسیون منع تجارت جهانی گونه‌های جانوری و گیاهی در معرض خطر انقراض (ســایتیس CITES)، کنترل می‌شود. روش اعمال مقررات ســایتیس درباره تمساح‌ها بســیار پیچیده‌تر از اعمال این روش‌ها در مورد دیگر گونه‌هاســت.

بیشتر گونه‌های تمساح در ضمیمه شماره یک کنوانسیون گنجانیده شده‌اند که اجازه هیچ‌گونــه فعالیت تجارتی و اقتصادی روی ایــن گونه‌ها را به دولت‌ها نمی‌دهد؛ مگر اینکه تمساح‌ها در اسارت پرورش یافته باشند.■

اعتراض به لنز

گاندوهای ساکن در ایران دشمن ندارند و در زنجیره غذایی، بالاترین هستند. این بچه گاندو که نمی‌خواست مدل عکاس ما باشد، این‌چنین اعتراض خود را نشان داده که البته سوژه بهتری برای عکاسی شده است



نقش‌های قرینه
نقش و نگارهای بدن گاندو حیرت‌انگیزند. پوست هر قسمت از بدن این خزنده، نقش جداگانه‌ای دارد که به کلیت واحدی می‌رسند. قرینگی و هماهنگی نقش‌های تن گاندو را در این تصویر به‌خوبی می توان دید

چه‌کسی اولین‌بار گاندو را دید؟

تاریخچه‌ای از مشاهده، بررسی و تحقیق درباره تمساح مردابی



مرده یا زنده؛ اولین عکس
این قدیمی‌ترین تصویر موجود از گاندوی ساکن در ایران است که متاسفانه نام عکاس، محل دقیق و تاریخ عکاسی آن نامشخص است. نکته مورد توجه این است که حتی زنده بودن این جانور هم جای سؤال دارد. گردن بادکرده و چشمان بی‌فروغ او نشان می‌دهد که احتمالا اولین عکاس از یک گاندوی مرده عکس گرفته



از نخستین بررسی و پژوهش‌های علمی درباره تمساح مردابی یا ماگر، زمان زیادی نمی‌گذرد. یکی از گزارش‌های قدیمی که درباره این جانور موجود است، توسط اسمیت در سال ۱۹۳۱ میلادی نوشته شده که تنها به گونه‌های ساکن در هند و پاکستان اختصاص دارد و به گونه ساکن در ایران هیچ اشاره‌ای نشده است. اگر بخواهیم اولین کسانی را که درباره گاندوی ایران کار کرده و گزارش آن را داده‌اند بشناسیم، باید به سال‌های دور برگردیم؛ یعنی به زمانی که سازمان محیط زیست تحت عنوان سازمان شکاربانی ایران تاسیس شد و کارشناسان خارجی برای مطالعه درباره گونه‌های مختلف جانوری به ایران آمدند. پس اولین گزارش‌هایی را هم که درباره گاندوی ایران داریم مربوط به گروهی خارجی است.

یکی از مهم‌ترین گزارش‌های موجود درباره تمساح مردابی ساکن در ایران، در سال ۱۹۷۹ میلادی توسط استیون آندرسون نوشته شده است. آندرسون که درباره خزندگان ایران بسیار کار کرده، این گزارش را برای آکادمی علوم کالیفرنیا که در آن زمان کارشناس آنجا در ایران بوده، تهیه کرده است. در این گزارش وقتی درباره تمساح مردابی صحبت کرده و خواسته تا مطالب موجود درباره گونه ساکن در ایران آن را شرح دهد، به مطالبی از آقایان کیلونن و بولاک در سال ۱۹۷۰ و آقای مینتون در سال ۱۹۶۶ ارجاع داده است. با توجه به این ارجاع، می‌شود گفت گزارش مینتون، قدیمی‌ترین گزارش درباره گاندو است.

اما قدیمی‌ترین گزارش درباره گاندوی ساکن در ایران که به زبان فارسی منتشر شده به مقاله‌ای در مجله «شکار و طبیعت» در سال ۱۳۳۹ خورشیدی برمی‌گردد. در بخشی از این گزارش آمده: «تمساح که به‌اصطلاح اروپایی کروکودیل و به‌زبان بلوچی گاندو نامیده می‌شود، در برکه‌های رودخانه پیشین و سرباز مخصوصا در اطراف باهوکلات زیاد است و یکی در رودخانه پیشین در نزدیکی اردوگاه شکار شد. دیدن این حیوان مهیب باعث تعجب شد زیرا تصور نمی‌رفت در ایران وجود داشته باشد و همیشه اسم کروکودیل، کشور مصر و رود نیل را به خاطر می‌آورد».

گزارش‌های کارشناسان خارجی درباره گاندو، با اینکه در نوع خود بسیار قابل توجه‌اند اما بیشتر حول‌وحوش تغذیه، کنش این گونه و زیستگاه‌هایی که خودشان رفته و دیده‌اند، می‌چرخد. تنها کسی که از تعداد این گونه در ایران صحبت کرده، رابرت تاک آمریکایی است که در سال ۱۹۷۵ میلادی طی گزارشی احتمال داده که تعداد تمساح‌های پوزه کوتاه ایرانی به ۵۰ یا حداکثر ۱۰۰ عدد برسد.

علم جانورشناسی و بررسی علمی دقیق گونه‌ها، علمی جدید است که تاریخ آن به یک قرن هم نمی‌رسد. گذشته از این مطالعات، ردپای گزارش تمساح را می‌توان در متون جغرافی و حیوان‌شناسی قدیمی هم پیدا کرد؛ تمساح که نامی عربی با ریشه‌ای مصری است، در زبان فارسی کلاسیک نهنگ خوانده می‌شده؛ «دلیری و بی‌باکی عقاب در هوا، نهنگ در آب و شیر در بیشه است. نهنگ در خشکی بسیار ذلیل است». این متن که نخستین اشاره به تمساح یا نهنگ در تالیفات دوره اسلامی است را جاحظ بصری در کتاب «الحیوان» خود در حدود ۱۲۰۰ سال پیش نوشته. منظور جاحظ بصری از تمساح در این متن – مانند هرودوت در ۲۵۰۰ سال پیش – تمساح رود نیل است؛ چرا که تا آن زمان گمان می‌رفت این جانور تنها در کشور مصر وجود دارد.

شهمردان بن ابی‌الخیر ۲۶۰ سال بعد برای نخستین بار در کتاب «نزهت‌نامه علائی»، به وجود تمساح یا همان نهنگ در مکانی دیگر هم اشاره می‌کند؛ «جز در رود نیل و دریای هند نباشد». این نویسنده هم چون دیگران، احتمالا بر اساس دیده‌ها، شنیده‌ها و خوانده‌ها درباره این جانور نوشته؛ چرا که متن او هم از نظر علمی ایرادات بسیاری دارد؛ «پای بسیار دارد و نیک رود و سبک دود، ... دهانی فراخ ... و زبانی دراز و قوی دارد». در تعداد زیادی از این کتاب‌ها نویسنده به شکل امروزی و کاملا دقیق به این جانور نپرداخته و در بسیاری موارد از تخیل خود استفاده کرده است؛ «هر چه بخورد قی می‌کند زیرا مسدودالدبر است».

درست است که در متون علمی کهن فارسی، مطالب پژوهشی زیادی درباره تمساح یا همان نهنگ وجود ندارد ولی این جانور در ادبیات ما حضور قدرتمندی داشته است. شاعران، نیرومندی، دلیری، جنگجویی و بی‌رحمی را همیشه با این جانور مثال زده‌اند. نمونه‌اش فردوسی که در بیتی از شاهنامه می‌گوید: «جهان را مخوان جز دلاور نهنگ /بخاید به دندان چو گیرد به چنگ». اما این تنها استفاده شاعران از این جانور نیست، زندگی نهنگ یا همان تمساح، در بعضی شعرها هم به طرز جالبی به کار گرفته شده. شکل شکار این جانور در این بیت از شعر خاقانی به‌خوبی مشخص است: «آن پیل مست انگیخته وز دست شست آمیخته / با بحر دست آمیخته تمساح پیچان بینمش». ■

اشک تمساح
قدیمی‌ها معتقدند بودند که تمساح هنگام گرسنگی مانند جسد بی‌جانی کنار ساحل دراز می‌کشد و اشکی لزج و مسموم از چشمان خود سرازیر می‌کند. حشراتی هم که به طمع غذا روی آن می‌نشینند، به آن می‌چسبند و تمساح هم هرازگاهی پوزه‌ای می‌جنباند و آنها را می‌بلعد. گریه دروغین را به‌خاطر همین داستان، اشک تمساح تعبیر کرده‌اند

[باستان‌شناسی]

سوسوی ۵هزارساله

سرگذشت کشف یک چشم مصنوعی در شهرسوخته

«شهر سوخته»، شهر شگفتی‌های باستان‌شناسی ایران است؛ شهری ۵هزارساله در گوشه جنوب شرقی ایران، بر سر راه زابل به زاهدان، برخاسته از تمدن هامون و هیرمند و پیونددهنده ۲تمدن باستانی ایران و هند؛ شهری که گورستان‌ها و اشیا منحصربه‌فردش پرده از رازهای زیادی از تاریخ این سرزمین برداشته است؛ شهری که انگار هنوز زندگی در زیر خاکش موج می‌زند و انگار نه انگار که هزاره‌هاست که زندگی در آن متوقف شده؛ شهری که پزشکان و مهندسان، صنعتگران و هنرمندان قابلی داشته و هنوز تسلط آنها بر کارشان موجب حیرت متخصصان امروزی است. اولین پیش نمونه انیمیشن دنیا، اولین جراحی جمجمه در جهان در کنار صفحه‌های بازی‌های فکری، وسایل نقاشی، لوازم آرایش و قدیمی ترین چشم مصنوعی نمونه‌هایی از شگفتی‌های کشف شده در این شهر هستند.



سیدمنصور سیدسجادی، تا پیش از ورود «سیدمنصور سیدسجادی» به شهر سوخته و استقامت و کاوش چند ده ساله در آنجا و انتشار و ارائه ده‌ها کتاب و صدها مقاله و سخنرانی، سفر به گوشه و کنار جهان و شرکت در کنفرانس‌های علمی بین‌المللی برای معرفی آثار آنجا -که همگی اتفاقاتی نادر در باستان‌شناسی ایران به‌شمار می‌روند- کسی این شهر شگفت را به‌خوبی نمی‌شناخت. ۲ سال پیش، کشف شیئی عجیب در کاوش‌های شهر سوخته، جهان را شگفت‌زده کرد. در حالی که موسسات تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و مجلات معتبر علمی بین‌المللی همچون «نشنال جئوگرافیک»، «تایمز» و «ساینس» از سراسر جهان این داستان را تعقیب می کنند و برای انتشار مطلب در این باره رقابت دارند، در حالیکه تاکنون هیچ نشریه ایرانی ای به‌طور جامع به آن نپرداخته است. آنچه می خوانید، گزارش کشف یکی از مهم‌ترین کشفیات باستان‌شناسی جهان به روایت کاشفان آن، دکتر سیدمنصور سیدسجادی و همکار ایتالیایی‌اش، دکتر لورنزو کستانتینی است.

چشم و چراغ شهری که سوخت

۵۰ قرن پیش مردمان شهر سوخته چشمی مصنوعی ساخته بودند

سید منصور سید سجادی و لورنزو کستانتینی

۲ سال پیش در جریان کاوش‌های باستانی شهر سوخته، از سرپرست کاوش‌های شهر سوخته پیغام رسید که در یکی از گورها شیءعجیبی پیدا شده است. این خبر، شروع یکی از مهم‌ترین تحقیقات باستان‌شناسی در شهر سوخته بود. آن زمان هیچ‌کس نمی‌دانست مهم‌ترین یافته این تمدن سر از خاک بیرون آورده است. ماجرای کشف این شیء از آنجایی آغاز شد که گروه حفاری، مشغول کاوش در ترانشه‌ای باستانی -محلی به ابعاد ۱۰ متر در ۱۰ متر- بود. در مرز این گمانه با زمین‌های اطراف، بقایای گوری پیدا شده بود که بیش از نیمی از آن، خارج از محدوده حفاری بود و گروه برای کامل کردن کاوش مجبور بود تا کمی خارج از محدوده ترانشه را هم بکاود. حفاری ادامه داشت و همه چیز به صورت طبیعی پیش می‌رفت که ناگهان در خلال تمیز کردن اسکلت داخل گور، شی‌ای مشاهده شد که در کاسه چشم چپ اسکلت قرار داشت.



اولین حدسی که درباره ماهیت شیء یافت شده در کاوش‌های شهر سوخته زده شد، در واقع ادعای بزرگی بود و نیاز به اثبات داشت؛ این شیء می‌توانست چشمی مصنوعی باشد که نزدیک به ۵هزار سال پیش، در حفره چشم یکی از ساکنان شهر سوخته قرار داشته است.

علاوه بر این نظریه، احتمال دیگری نیز مطرح بود که به دلایل بسیاری، همان ابتدای کار رد شد. این احتمال عبارت از این بود که همانند اقوامی چون مصریان باستان، ساکنان شهر سوخته نیز در تدفین مردگانشان، مهره‌ای روی چشم آنها می‌گذاشته‌اند. دلایل رد این احتمال بسیار روشن بود؛ اول اینکه در هیچ یک از گورهای کشف شده در شهر سوخته، نمونه‌ای مشابه دیده نشده بود؛ در حالی که این سنت تدفین، سنتی عمومی بوده و در هر مجموعه گوری می‌توان نمونه‌های مشابه آن را یافت. با این حال، تمام بررسی‌ها نشان می‌داد چنین سنتی در شهر سوخته وجود نداشته است. دلیل دیگر این بود که مهره‌ها روی هر دو چشم قرار می‌گرفتند، به شکل منفرد نبودند و علاوه بر این، قرار گرفتن این مهره‌ها نیازی به تثبیت در حفره چشم نداشت؛ به طوری که به سادگی و بی‌هیچ تمهیدی روی چشم مردگان قرار می‌گرفتند. گذشته از تمام این دلایل، این شیء، شیئی نبود که پس از مرگ بر چشم این فرد قرار گرفته باشد؛ تحقیقات انسان‌شناسی نشان داد که آثار



شهر سوخته در جنوب شرقی ایران در استان سیستان و بلوچستان واقع است

شهر شگفتی‌ها

این نمایی از سازه‌های معماری شهر سوخته، شهر شگفتی‌های باستان‌شناسی ایران در زابل سیستان است. کمی آن طرف‌تر جایگاه گورهایی است که شگفتی‌های این شهر را در خود جا داده‌اند/ عکس: آرش خاموشی



خانه آخرت

این عکس، وضعیت داخل گور زن صاحب چشم مصنوعی را در نخستین دقایق کشف چشم نشان می‌دهد. همه اشیا سر جای خود قرار دارند و به هیچ‌چیز دست‌زده نشده. درباستان‌شناسی، ثبت اطلاعات یک فضا به همان صورتی که بوده بسیار اهمیت دارد. اگر دقت کنید، فضای گور با دیواری باریک به ۲ قسمت تقسیم شده

نبش قبر صاحب چشم

این تصویر ، درون گور صاحب چشم مصنوعی است؛ با همه وسایل و اشیای داخل آن. یک گور باستانی، کتیبه‌ای است که اطلاعات زیادی از جهان باستان به ما می‌دهد. اگر زبان باستانی خواندن این کتیبه را بدانید، آن وقت خواهید دانست چه هیاهو و همهمه‌ای در شهر مردگان برپاست. تک تک آثار و اشیای درون گور که گرداگرد جسد گذاشته می‌شده، معنی و مفهوم خاص خود را دارد. این مفاهیم در کنار هم بخشی از زندگینامه صاحب گور را روایت می کند. /اینفوگرافی: مجید کاظمی

آن روی سکه
سطح پشت چشم مصنوعی به کشف معمای چشم کمک کرده. آثار تماس این سطح با مواد ارگانیک پوست پلک مشخص است

رگه طلا
برای طبیعی تر بودن شکل چشم، مویرگ‌های ریز سطح چشم را با مفتول‌های طلایی نازک طراحی کرده‌اند که بخشی از این مفتول‌ها ریخته. روش ساخت چنین مفتول‌های باریکی، خود یکی از پرسش‌های بی‌پاسخ است

تیزچشمی سازندگان
ابعاد چشم مصنوعی را با بند انگشتان بسنجید. چشم بسیار کوچک و ظریف و با اندازه‌گیری دقیق ساخته شده و یک نیمکره کامل است و این همه از دقت‌نظر سازنده یا سازندگان آن و تیزبینی صنعتگران سرزمینمان در ۵۰۰۰ سال پیش خبر می‌دهد

قاب لنز یا جعبه عینک
یکی از اشیای داخل گور، جای چشم مصنوعی است که بسیار فرسوده شده. صاحب چشم در مواقعی که از آن استفاده نمی‌کرده آن را درون قاب قرار می‌داده. این طرح قدیمی‌ترین شیء جهان است که ایده قاب لنز یا جعبه عینک را در خود دارد

طرح: شیرین ارباب

ظرف زنانه
این ظروف رنگارنگ فقط و فقط در گور زنان شهر سوخته پیدا می‌شوند؛ البته نه همه زنان؛ در گور زن صاحب چشم از این ظرف‌های رنگارنگ خبری نیست

گور موزه‌ها
تنوع و تعداد ظروف داخل گور هم معمایی است. در بعضی گورها گاه تا ۱۲۰ شیء پیدا شده است که یک دست کامل از ظروف آشپزخانه است و موزه‌ای از ظروف

دستباف زنان
در گور این زن سبدی حصیری وجود داشته که در اثر فرسایش زیاد تقریبا از بین رفته. این سبد دیگری است از همان دست و دستباف زنان شهرسوخته

خوراک آن جهانی
به همراه مردگان، ظرف‌هایی پر از غذاهای گوناگون دفن می‌شده تا در سفر آخرت بی توشه نمانند که البته بسیار زود از میان رفته‌اند

محتوی ظرف؟
از شکل ظرف‌ها می‌توان به شکل محتویاتشان پی برد. بعضی‌ها برای نوشیدنی‌ها و مایعات بوده‌اند و بعضی هم برای جامدات و دانه‌ها

معمای چهره و چشم
چشم مصنوعی براساس اطلاعات علمی باستانشناسی تصویرسازی شده. زن صاحب چشم آن‌قدر به زیبایی ظاهر خود اهمیت می‌داده که ۵۰۰۰ هزارسال پیش، هزینه گزافی صرف ساخت و خرید این چشم کرده و آن را با نخی ظریف از ۲ سوراخی که در ۲ طرف آن قرار دارد، به صورت خود می‌بسته. اما به راستی این زن چه شکلی بوده؟

تصویرسازی: فراز شانیار

یک جور عفونت زیر طاق ابرو و حدقه چشم چپ اسکلت وجود دارد. این موضوع، احتمال بیماری چشم و نابینایی آن را تقویت می کرد و نشان می‌داد که این شیء در زمان حیات فرد، روی چشم آسیب دیده را می‌پوشانده است.

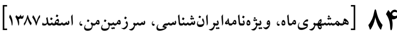
اما برای قطعی شدن چشـــم بودن این شیء، بررســـی‌های دقیق‌تری لازم بود. به‌همین دلیل، این شیء از داخل کاسه چشم اسکلت خارج شد و به پایگاه منتقل شد. بررسی‌های ابتدایی روی جنس این شـــیء انجام گرفت. به نظر می‌رسد که ماده اصلی این شیء، قیر طبیعی مخلوط با چربی جانوری بوده است زیرا با محاسبه چگالی یا وزن مخصوص شیء موردنظر، مشخص شد که در میان مواد موجود در طبیعت، قیر طبیعی، نزدیک‌ترین جرم حجمی بـــه آن را دارد. علاوه بر این، قبلا در شهر سوخته قیر به دست آمده بود و آشنایی مردمان شهرسوخته با قیر پدیده اثبات شده‌ای بود.

توجیه استفاده از قیر و چربی جانور در ساخت این شـــیء، چندان دشوار نبود. اگر این چشـــم مصنوعی از مواد رایجی چون ســـفال یا چوب طبیعی ساخته می‌شد، در برخورد با پوســـت آن را آزار می‌داد. قیر و چربی به دلیل حالت ارتجاعی‌شـــان در تماس با پوســـت، آن را آزار نمی‌داده و امکان چرب کردن شیء در مواقعی که خشک می‌شده، وجود داشته اســـت. اندازه‌گیری‌ها و بررسی‌های فیزیکی بیشتر نشـــان داد که وزن این شیء، ۶/۹گرم اســـت و ریزترین مویرگ‌ها با دقت تمام، توسط مفتول‌های طلایی به قطر کمتر از نیم میلی‌متر، داخل کره چشم جاسازی شده‌اند. مردمک چشم هم به شکل لکه سیاهی در وسط آن طراحی شده و غیر از آن، یک سلسله خطوط موازی که تقریبا یک لوزی را تشکیل می‌دهند، در اطراف مردمک دیده می‌شد. آثار بسیار کمی از رنگ سفید به شکل لکه‌های بسیار کوچک روی بخش سفیده چشم وجود داشت که احتمال می‌رود این رنگ سفید در زمان استفاده از این شیء، روی همه بخش‌های سفیده چشم وجود داشته و بعدا به مرور زمان از میان رفته است. روی این شیء، ۲ســـوراخ جانبی هم وجود داشت که به احتمال قوی از آنها جهت نگهداری و اتصال آن روی حدقه چشـــم چپ استفاده می‌شده است. این احتمال وقتی قوی‌تر شـــد که زیر میکروسکوپ، آثار و بقایای الیاف نخی‌ای که این شیء را محکم می کردند، دیده شد.

شیء عجیب دیگری هم در کنار این اســـکلت و داخل سبدی حصیری متعلق به این اسکلت پیدا شد؛ جنس این شیء از چرم بود و به نظر می‌رسد این کیسه چرمی، نوعی «قاب لنز» بوده که در مواقع مورد نیـــاز – مثلا هنگام خواب – از آن برای نگهداری چشم مصنوعی استفاده می‌شده است.

از طرفی شواهد موجود بر سطح پشت این شیء، نشـــان از تماس طولانی آن با پوست پلک چشم داشـــت که گواهی بر اســـتفاده از آن در زمان حیات و زندگی صاحبش بود.

اما صاحب چنین شیء گرانبهایی چه کسی بوده و جایگاه اجتماعی‌اش در سیستان ۵هزار سال پیش چه بوده که برای او چنین چشمی ساخته اند؟ مرحله بعد، بررسی خود اسکلت بود؛ اینکه اسکلت موردنظر از آن کیست؟ بهترین راه برای پاسخ به این سؤال، بررسی شیوه تدفین این اسکلت بود.



گورها راه را نشان می‌دهند

در شهر سوخته، انواع و اقسام شیوه‌ها و آداب تدفین وجود داشته است؛ گورها هم انواع گوناگونی چون سردابه‌ای، ۲قسمتی و... دارند. گور صاحب چشم مصنوعی، از جمله گورهای ۲قسمتی‌ای است که از یک چاله ساده تشکیل شده که توسط دیواری باریک به ۲ قسمت تقسیم شـــده است. اسکلت صاحب چشم مصنوعی، تقریبا به حالت چمباتمه، به پهلوی راست و به سمت چپ خوابانده شده بود. این اسکلت کفن هم داشته و با پارچه دفن شـــده بوده که متاسفانه پارچه‌ها به دلیل فرسایش زیاد تقریبا از بین رفته‌اند.

بررسی جهت خوابانده شدن اسکلت در بسیاری از مناطق جهان، راهگشای تعیین جنسیت فرد دفن شده است. به عنوان مثال در منطقه قفقاز، با دیدن هر اسکلتی می‌توان گفت که مرد است یا زن؛ چون همیشـــه زنان به سمت چپ خوابیده‌اند. اما در شهر سوخته، چنین رسمی وجود نداشته است، هر چند که این بی‌نظمی در تدفین، معنی خودش را داشته است؛ برای مردم شهر سوخته، نور دارای اهمیت خاصی بوده اســـت؛ به طوری که جهت تدفین، به جایگاه خورشید در آسمان در وقت تدفین بستگی داشته و به دلیل گردش خورشید، جهت دفن اجساد در اوقات مختلف روز متفاوت بوده است. وقت ظهر که خورشید در بالا و میان آسمان بوده، اجساد همه رو به آسمان دفن می‌شـــده‌اند و هنگام ابری بودن هوا یا شب‌ها که خورشید دیده نمی‌شده، اجساد دمر دفن می‌شده‌اند.

در بعضی از گورهای سردابه‌ای، اجاقی خشتی گذاشـــته می‌شده که در آن آتش روشن بوده. گور سردابه‌ای، اتاقکی اســـت در زیر زمین با دری که پس از تدفین بسته می‌شده و تا زمانی که هوا در آن بوده، اجاق می‌سوخته است. در این گورها، چشم جسد و جهت دیدش به طرف در گور است که به سوی خورشید باز می‌شده است. در بیشتر گورهای ســـردابه‌ای، فضای کافی وجود داشته اما در آنهایی که فضای کافی وجود نداشته هم، اجاق گذاشته می‌شـــده اما چون هوا کافی نبوده، اجاق زودتر خاموش می‌شده است.

در شـــهر ســـوخته، آنچه را برای فرد در زندگی اهمیت داشـــته، کنـــارش در گور می‌گذاشـــتند. در بیشـــتر گورها از یک تا ۱۲۰ شـــیء وجود دارد که از این اشیاء می‌توان به شغل صاحبانشان پی برد. کارگران سنگتراش با وسایل کارشان دفن

روی این چشم، ۲سوراخ جانبی وجود دارد که از آنها جهت نگهداری و اتصال آن روی حدقه چشم چپ استفاده می‌شده است آثار الیاف نخی که چشم را محکم می‌کرده هم در زیر میکروسکوپ دیده شده



زندگینامه‌ها
این نمایی از گورهای باستانی شهر سوخته است. داستان هر گور یک زندگینامه است و این زندگینامه‌ها در کنار هم بخشی از تاریخ اسرارآمیز این شهر باستانی را روایت می‌کنند/ عکس: همایون امیر یگانه

شهر خاموشان
حدود ۷۰۰گور در شهر سوخته حفاری و مطالعه شده و از روی اشیای داخل گورها، اطلاعات بسیاری درباره فرهنگ، باورها، آداب و رسوم، صنایع، مشاغل، وضعیت زندگی، تغذیه و... مردمان ۵۰۰۰سال پیش به‌دست آمده که نتیجه آن در صدها مقاله و ده‌ها کتاب و سخنرانی ارائه شده است



می‌شدند، چوپانان یا صاحبان گله با بزغاله‌هایشان و نقاشان سفال با سفال‌ها و ابزارهایی مثل رنگ‌های طبیعی و قلم‌های استخوانی نقاشی و هاون که برای کوبیدن کلوخ‌های معدنی به کار می‌رفته است. حتی در شهر سوخته، گور نوعروس جوان ۱۸ ساله‌ای کشف شده که با سبد وسایل آرایش (مثل کیف آرایش امروزی خانم‌ها) دفن شده است؛ وسایلی مثل آینه، جعبه آینه، شانه، سورمه‌دان، میل سورمه کشی، هاون سورمه کوبی به علاوه ۶۳ ظرف با انواع خوراکی‌ها. حتی در گور یک مرد، علاوه بر وسایل مردانه، یک نوار باریک پیشانی‌بند هم پیدا شد که به همین خاطر حدس‌زده می‌شود که او یک روحانی باشد. مردمان شهرسوخته به زندگی پس از مرگ باور داشته‌اند و مرگ به صورت یک مرحله خیلی عادی از زندگی بوده است. اسکلت‌هایی که در گورها پیدا می‌شوند، انگار که به خواب رفته‌اند. به همین خاطر، آن چیزهایی را که برایشان عزیز بوده در کناری گذاشته‌اند تا هنگام بیداری به کار ببرند.

جز ۲۲ درصد از گورهایی که خالی از هر شیئی است و فقط اسکلت در آنهاست، بقیه اجساد همه وسایل گوناگونی همراهشان است. خالی بودن گور از اشیا را به ۲ صورت می‌توان تعبیر کرد: یا شیء اهدایی به قبر، دارای مواد آلی بوده و از بین رفته است یا اینکه چون در شهر سوخته به دلایلی، چند مذهب و آیین وجود داشته، درصدی از مردم اعتقادی به زندگی پس از مرگ نداشته‌اند.

از روی اشیای داخل گور نه‌تنها به شغل افراد که به وضعیت اقتصادی و طبقه اجتماعی‌شان هم می‌توان پی برد. ثروتمند یا فقیر بودن اشخاص، به کمیت اشیای درون گور بستگی ندارد بلکه به کیفیت آنها وابسته است. ۵۰ ظرف سفالی به اندازه یک مهره از جنس سنگ کلسدونی یا سنگ لاجورد ارزش ندارد. مردم شهر سوخته به زیبایی بسیار اهمیت می‌داده‌اند و در مجموع نسبتا مرفه بوده‌اند. در گور زنان حتما یک شانه یا سورمه‌دان یا میله سورمه پیدا می‌شود. زنان حتما یکی از این اشیای زینتی را دارند. حتی گور خانمی کشف شد که پشت لباسش، منجوق‌دوزی شده بود. اما به هیچ عنوان نمی‌توان گفت که فقط زن‌ها از مهره و شانه و اشیای زینتی استفاده می کرده‌اند چون وسایلی از این دست در قبر مردها هم به دست آمده است. صرف داشتن زینت نشان جنسیت نیست. تاکنون حدود ۷۰۰ گور حفاری شده و در این میان، گور همه زن‌ها شانه و وسایل زینتی نداشته است. لزوما در گور همه زنان، مهره و زیورآلات، وجود ندارد ولی بعضی از ظروف گور زنان، رنگانگ است و این نوع ظروف فقط و فقط در گور زنان پیدا می‌شوند که در گور صاحب چشم، از این دست ظروف نبود و برای تشخیص جنسیت اسکلت، نیاز به بررسی‌های انسان‌شناسی بود. شیوه تدفین صاحب چشم، مسیر را به سمت اثبات زن بودن او نزدیک می کرد اما بررسی خود اسکلت می‌توانست جواب قطعی‌تری را پیش روی سؤالات مربوط به جنسیت او بگذارد.

رعنای شهر سوخته

بررسی استخوان‌ها توسط متخصصان انسان‌شناس، نشان داد که این اسکلت متعلق به یک زن است. پس از اندازه‌گیری‌های دقیق، مشخص شد که این زن بین ۲۸ تا ۳۲ سال داشته است و گرچه زنان شهر سوخته عموما کوتاه قد بوده‌اند اما این زن تصادفا با قدی حدود ۱۸۰ سانتی‌متر، بلند قدترین زن شهر سوخته است. آزمایش‌های بخش آسیب‌شناسی باستانی پایگاه شهر سوخته، نشان داد که این زن بیماری خاصی نداشته است.

از بقایای استخوان‌ها و دندان‌ها، بسیاری از بیماری‌ها را می‌توان تشخیص داد. در شهر سوخته، بیماری‌های واگیردار زیادی شیوع داشته که قبرهای کودکان خردسال یا قبرهای دسته‌جمعی خانوادگی که پدر و مادر و بچه با هم و در کنار هم دفن شده‌اند، می‌توانند شاهدی بر این مدعا باشند. وسایلی که همراه اسکلت این زن پیدا شده، نشان می‌دهد که زیاد ثروتمند نبوده است و از زیورآلات، تنها ۷-۶ مهره فیروزه و لاجورد درجه ۲ به همراه دارد و بس. سبدی هم داشته که کاملا متلاشی شده و از میان رفته است. این جسد با آنکه زن است، از ظروف رنگارنگ در گورش خبری نیست. با توجه به این نکات، در مجموع به نظر می‌رسد این زن، احتمالا از طبقه متوسط جامعه بوده است.

مهم‌ترین و با ارزش‌ترین شیء همراهش هم همان چشم است. این زن جوان بلندقد، به هر دلیل نابینا شده بوده و برای حفظ زیبایی‌اش شاید همه دارایی‌اش را خرج ساخت چشم مصنوعی کرده است؛ چشمی که امروزه مهم‌ترین یافته شهرسوخته و چشم و چراغ باستان‌شناسی ایران است. گرچه امروزه درباره این چشم و صاحب آن بسیار می‌دانیم اما پرسش‌های بسیاری نیز بی‌پاسخ مانده‌اند. در آن بیابان، امکان چند آزمایش خاص وجود نداشته و ندارد. فقط یک دکتر رادیولوژیست قادر به انجام کاری است که ما انتظار داریم و برای همین آن را به بیمارستانی که مجهز به اسکنر مورد نیاز این کار باشد می‌فرستیم.

وسایلی که همراه اسکلت این زن پیدا شده، نشان می‌دهد که زیاد ثروتمند نبوده است؛ از زیورآلات، تنها ۷-۶ مهره فیروزه و لاجورد درجه ۲ به همراه دارد و بس

تا زمانی که اسکلت و چشم مصنوعی از شهر سوخته به تهران منتقل نشود، امکان اسکن کامل استخوان و چشم وجود نخواهد داشت و پاسخ دادن صریح به بسیاری از پرسش‌ها - مثل مسأله آبسه چشم که باید حتما قطعی شود - امکان‌پذیر نیست. معمای دیگر، تعیین دقیق جنس چشم مصنوعی است که بدون تجهیزات پیشرفته حل نخواهد شد.

به‌این ترتیب، پرونده چشمی که ۵هزار سال است که بسته نشده، با پرسش‌های بسیار همچنان باز مانده است. ■

نور و اسلیمی

اسلیمی یکی از نقوش ایرانی است که در هنر ایران بسیار به چشم می‌خورد. نقشی که فقط در ایران اسلامی می‌توانست بروید. هنرمند ایرانی که شمایل‌نگاری را کنار گذاشته بود، هنرش را در گیاه‌نگاری به اوج رساند. این ارسی تالار مرمر کاخ گلستان است. نور از لابه‌لای نقوش اسلیمی و شیشه‌های رنگی می‌گذرد تا دنیایی از رنگ را به اتاق بیاورد

عکس: مجید ناگهی

[نقش ایرانی]

زلف سرکج نقش

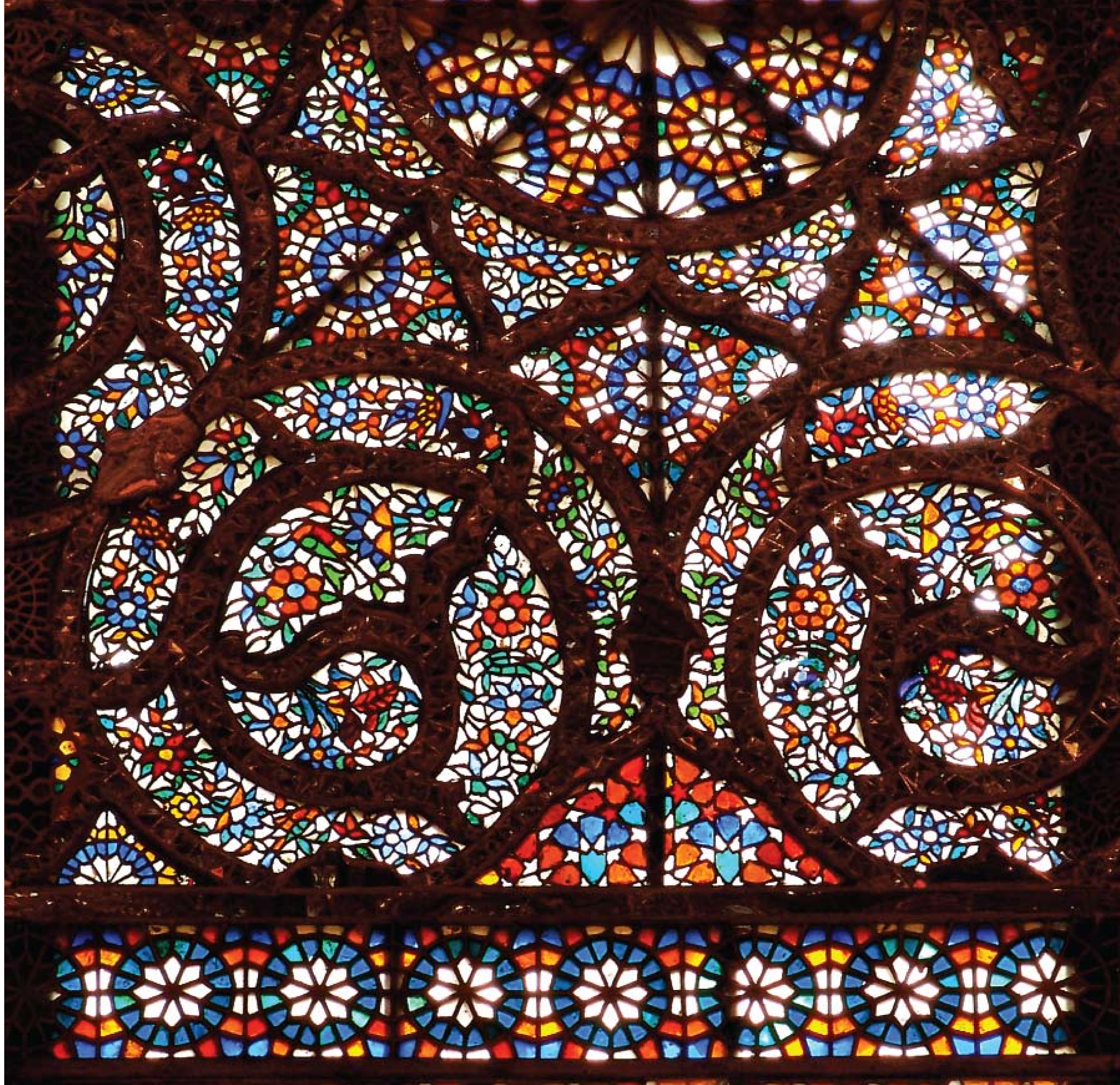
اسلیمی، نقشی گیاهی است که پیچ و تاب آن هنر ایرانی را چشم‌نواز کرده است

فاطمه یزدی

همه‌جا هست؛ دارد از در و دیوار بالا می‌رود. در طی طریق، چابک است. گیرم گاهی دور خودش می‌چرخد اما راه را زود می‌یابد و خودش را می‌رساند به جایی که باید. با این همه عجیب است که نمی‌بینیمش؛ نه پنهان بوده که پیدایش کنیم و نه از دل رفته تا در تمنایش باشیم. آدم را یاد این جمله می‌اندازد که «از کثرت ظهور در خفاست».

شاید چشم ما آنقدر از نقش‌هایش پر شده که دیگر نمی‌بیندش. نقش؛ نقش اسلیمی؛ نقشی که بدون آن، هنر تزئینی ایران از فضای خالی، پر خواهد شد. اسلیمی از نبات زاده شد؛ از گیاه. پیشینه‌اش را تا همراهی با سفال‌های چندین هزارساله عقب می‌برند اما این چنین شدنش، بی‌تردید محصول ایران اسلامی است. در ایران باستان، کاربرد نقش‌های حیوانی فراوان‌تر از نقش‌های گیاهی بود اما اجداد اسلیمی آنجا هم حضور داشتند.

هنر اسلامی به نقش‌های گیاهی بهای بیشتری داد و ایرانی مسلمان چه چیزی بهتر از اسلیمی دم دستش بود؟ این شد که ترکیب نبوغ هنرمندان و خاصیت‌های نهفته در نقشی برآمده از درخت زندگی، میوه‌هایی به بار آورد؛ گوناگون و در نهایت زیبایی و تناسب.







عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع

اسلیمی – نقشی نشســـته بر طره زلف نقوش باستانی ایرانیان – حاصل مشاهده پیچ و تاب شاخ و برگ درختان است و کارشناسان بیش از هرچیز درختان تاک را الگوی آن می‌دانند. ریشه نام اسلیمی و سبب نامگذاری‌اش روشن نیست. نویسندگان و هنرمندان دوران شاه طهماسب صفوی که نفوذ هنر چینی و رومی را می‌دیدند، عزمشان را جزم کردند تا با «اسلامی» خواندن اسلیمی، آن را به رخ دیگران بکشـــند و به آن ببالند. حتی افسانه‌هایی برای پیدایش اسلیمی ساختند؛ «اول کســـی که به تذهیب قرآن پرداخت، علی(ع) بود و آنچه به اسلامی معروف است، آن حضرت اختراع کردند»؛ این را دوست‌محمد هروی در مقدمه مرقع بهرام میرزای صفوی می گوید. نام اسلامی اسلیمی، وظیفه بزرگی بر شانه‌اش گذاشت؛ تا جایی که اسلیمی نقشی شد تمام و کمال در خدمت هنر اسلامی. قدیمی‌ترین منبعی که نام اسلیمی در آن ثبت اســـت، برمی گردد به قرن ۹ هجری و گزارش کارهای روزانه جعفر تبریزی بایســـنقری. در دست‌نوشـــته‌های این خوشنویس نامدار که رئیس کتابخانه مشهور بایسنقر میرزای تیموری در هرات بود، می‌خوانیم که مولانا قوام‌الدین – جلدساز نامدار آن دوران – جلد شهنامه را حاشیه اسلیمی مکمل کرده و ... . اسلیمی، یکی از ۷ نقش اصلی در سنت هنرهای تزئینی ایران است که خود انواع مختلف دارد. اگر بخواهیم به شکل‌های اصلی این نقش اشاره کنیم، باید از «اسلیمی ساده»، «اســـلیمی دهان اژدری»، «اسلیمی خرطومی»، «اسلیمی پیچک» و «اسلیمی ماری» نام ببریم.

اسلیمی برسنگ
یک‌نقش اسلیمی دیگر؛ این‌بار بر سنگاب مسجدامام از مجموعه اسلیمی‌های مسجدامام اصفهان. نقش اسلیمی باظهور صفوی‌ها دیگر سر از پا نمی‌شناسد و بر همه‌چیز نقش می‌بندد
عکس: ابوالفضل شاهی

ساده‌ترین پیچیده
اسلیمی انواع مختلف دارد. این ساده‌ترین نوع اسلیمی است که به‌اسلیمی کامل هم شناخته می‌شود



در طراحی اسلیمی همه چیز دقیق است و کاملا مشخص است که اندازه کدام قوس باید چه کسری از شعاع خودش باشد

صعود به بالا
گنبدشیخ‌لطف‌الله پراسلیمی‌ترین گنبدایران است. اسلیمی‌های طلایی دست‌در دست هم داده‌اند و گنبد شیخ‌لطف‌الله اصفهان راقاب‌بندی کرده‌اند؛ هراسلیمی دست‌اسلیمی دیگری راگرفته و به‌بالا می‌برد
عکس: غلامرضا نصر اصفهانی

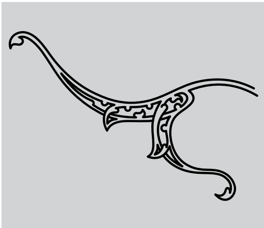
دریای اسلیمی
هندسه‌شگفت این‌نقوش که‌این‌همه جزئیات آن در نقطه‌ای به تمرکز می‌رسند، از ذهن موحد سازنده خبر می‌دهد. اسلیمی‌ها روی سقف‌مسجدامام‌اصفهان درهم‌می‌پیچند و رها می‌شوند و از کثرت به‌نقطه آغاز و پایان می‌رسند. مسجدامام اصفهان موزه‌اسلیمی است
عکس: ابوالفضل شاهی

ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش

«اســـلیمی ســـاده» از ۲ قوس معکوس و متقارن تشکیل شده اســـت. «اسلیمی خرطومی» را از ســـر فیل الهام گرفته‌اند و همین است که شکلش، یادآور ترکیب خرطوم و عاج این جانور عظیم‌الجثه است. در این میان، اسلیمی «دهان اژدری» شناخته‌شده‌ترین نوع اسلیمی است و به نظر می‌رسد که بیش از دیگر انواع اسلیمی به کار رفته است؛ شکل آن مثل این است که تمساحی دهانش را باز نگه داشته باشد. بعضی از دهان اژدری‌ها، ساده هســـتند و بعضی هایشان پیچک دارند. «اسلیمی پیچک» گره‌های زیبایی دارد و تجملی‌ترین نوع اسلیمی به حساب می‌آید. شکل «اسلیمی ماری» یادآور حرکت مار است. اسلیمی ماری از نظر ظاهر با انواع دیگر اسلیمی متفاوت است و یکی از ویژگی‌های آن آزاد بودن است؛ همه اسلیمی‌ها به خطی متصلند که به آن «بند» می‌گویند؛ در اصل مثل شکوفه و برگ‌های روییده بر شاخه(بند) هستند. اما اسلیمی ماری در بند هیچ بندی نیست. اسلیمی‌ها این قابلیت را دارند که با خود و یا با نقش‌های دیگر ترکیب شوند. ترکیب این نقش با «گل‌های عباسی» و بوته‌های «ختایی» و «ترنج»ها، تصاویری فوق‌العاده پدید آورده است. اگر به فرش‌ها، گنبدها و کاشـــی کاری‌های ایرانی توجه کنید، انواع و اقسام این ترکیب‌ها را خواهید دید و از پیچیدگی ذهن طراحانشان حیرت خواهید کرد. آنها ریاضی را به کار برده‌اند برای پر و بال دادن به احســـاس. در طراحی اسلیمی همه چیز دقیق است؛ مثلا کاملا مشخص است که اندازه کدام قوس باید چه کسری از شعاع خودش باشد یا تکرارها و قرینه‌سازی‌ها کجا باید اتفاق بیفتند.



اسلیمی آهنی
نقش اگر به‌دل ایرانی جماعت بنشیند، بر هرچه‌از دستش برآید، می‌نشیند؛ از گچ و سنگ گرفته تا کاغذ و پارچه. گاه‌با اسلیمی‌ها قاب‌می‌بندد تا گوشه‌ای را پر کند و با آن حتی حفاظ در و پنجره را هم تلطیف می‌کند. نقوش اسلیمی تا دوره معاصر هم پیچ خورده‌اند و آهنگر ایرانی را هم به‌هنرنمایی واداشته‌اند. این اسلیمی آهنی یکی از درهای امامزاده‌ای در بیدگل کاشان است
عکس: ابوالفضل شاهی



دهان اژدها
این طرح اسلیمی به‌خاطر شباهتش به‌دهان باز اژدها به‌اسلیمی دهان‌اژدری شناخته‌می‌شود



اسلیمی گچی

گچکاران ایرانی نیز از ارادتمندان اسلیمی بوده‌اند. اسلیمی‌های محراب نفیس الجایتو مسجد جامع اصفهان نشان از قدمت ۷۰۰ ساله این هنر دارند. دوره سلجوقی دوره انقلاب اسلیمی در هنر ایران است / عکس: مجید ناگهی



ای کبک خوشخرام، کجا می‌روی؟ بایست!

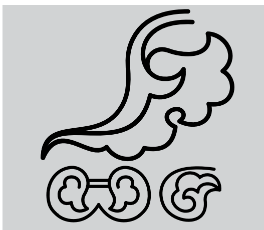
حرکت اسلیمی‌ها رو به بالاست؛ زمانی با خطوط ساده و بی تکلف و زمانی هم تجملی و پیچیده. حرکت به بالا، یعنی دل کندن از اسفل سافلین و رفتن به اعلی علیین؛ به سوی حق. این یکی از کارکردهای نمادین اسلیمی در هنر اسلامی است که بر در، دیوار، گنبد و گلدسته مساجد خوش نشسته است. با این حال، جایگاه این نقش فقط در آثار مذهبی نیست؛ اسلیمی پای ثابت نگارگری‌های ایرانی است. گاهی حاشیه اثر است، گاهی نقش لباس و دستار و گاهی ابر آسمان. از حول و حوش قرن ۹ هجری قمری، اسلیمی از حاشیه، رخت، لباس، فرش، در و دیوار نقاشی‌ها پر کشید و خود را به آسمان رساند. هر نگارگری که آسمانی برای اثرش خلق می کرد، ابر آسمانش را با اسلیمی می‌ساخت. در کتاب‌های فرنگی به این ابر می گویند «ابر چینی». ابر چینی را نقاشان و تصویرگران ایرانی هرات‌نشین در آسمان نقاشی‌های ایرانی ماندگار کردند و همان است که خودشان به نام اسلیمی ماری می‌شناختند. هنرمندان صفوی اسلیمی را با رویکردی دور از نمادپردازی عارفانه، از آسمان به زمین آوردند. اسلیمی این دوره دیگر قرار نبود بیننده را از زمین بکند و نماد رهایی باشد بلکه چشم را با گردش زیبایش همراه می کرد و به همان جایی می‌برد که مقصود هنرمند بود: عمل فلان بن فلان فی سنه بهمان.

خوش تر از این گوشه پادشاه ندارد

ظهور اسلیمی، مجالی تازه برای هنر نمادپردازی ایرانی بود. حرکت بند اسلیمی از یک نقطه آغاز می‌شود؛ گردشی به راست و گردشی به چپ. هر جا گردشی به گردشی دیگر



نقش کهن
فرش‌فروش بازار کاشان تمام قالی‌هایش را به دنبال اسلیمی ورق می‌زند و می‌گوید از اسلیمی در نقشه‌های قدیمی بیشتر استفاده می‌شد؛ با این حال تعداد زیادی نقش اسلیمی از لابه‌لای فرش‌ها سرک می‌کشند
عکس: ابوالفضل شاهی



ابر و مار
یکی دیگر از اسلیمی‌های پرکاربرد که بیشتر برای تذهیب به کار گرفته می‌شد، اسلیمی ماری و ابری بود که گاهی با هم ترکیب می‌شوند تا اطراف شعر یا آیاتی از قرآن را تزیین کنند

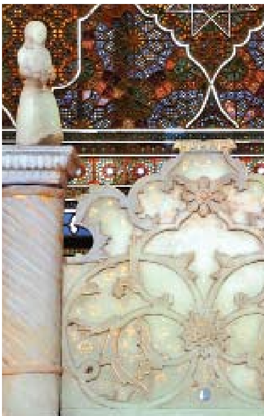
اسلیمی‌ها در مساجد ذکر می‌گویند و سماع می‌کنند اسلیمی بیش از هر نقش دیگری در تزئین مساجد و محراب‌ها به کار رفته است



> در تار و پود اسلیمی
اسلیمی در پارچه‌های ایرانی نیز بی‌وقفه حضور دارد. این کاتب صفوی کاری از کمال‌الدین بهزاد، نقاش مکتب هرات است. اسلیمی نقش عجیبی است. تجمع اسلیمی‌ها، هم به نوعی بافتی بسیار زیبا تولید می‌کنند و هم هر کدام از نقوش اسلیمی به تنهایی زیبا هستند
عکس: مجید ناگهی

>> همدم نقاش قالی
نقاشان قالی نزدیک‌ترین هنرمندان به اسلیمی‌اند و به تمام چم و خم آن چیره‌اند چون خانه به خانه آن را طراحی می‌کنند
عکس: ابوالفضل شاهی

می‌رسد، نقشی بر آن می‌نشیند؛ گاه ۲ بته پشت به هم و گاه یک گل ساده؛ تا نهایت، تا آنجا که گردش تمام شود و چشم به مقصدی برسد. سفر اسلیمی آهنگین است و یکدست. اسلیمی‌ها در محراب مسجد و کلیسا ذکر می گویند و سماع می کنند. اسلیمی بیش از هر نقش دیگری در تزئین مساجد و محراب‌ها به کار رفته است. هر جا چشم می گرداندی، جولان و ترکتازی اسلیمی است و هم‌قطاران ختایی‌اش؛ تا آنجا که به لطف کاشی معرق، اسلیمی‌ها به پوسته خارجی بنا نیز راه یافته‌اند. تن خمیده گنبد با توازن و هماهنگی اسلیمی‌ها پر شده تا بر شکل هدایت کننده گنبد، تاکید شود. اما رشد و نمو اسلیمی از کجا آغاز شد؟ شاخ و برگ‌های حک شده بر سنگ در دوره اشکانی آن‌قدر به طبیعت نزدیک شدند که کمتر اثری از وجوه نمادین اسلیمی را می‌شد در آنها دید. این نقوش طبیعت‌گرایانه مبنای گسترش اسلیمی در هنر دوره اسلامی هستند. اشکانی‌ها با آوردن پیچ و خم‌های استادانه در حرکت اسلیمی، این نقش کهن را به تکامل رساندند تا در دوره‌های بعد، هنرهای تزئینی، خود را میراث‌دار هنـــر آنان بداند. کمی بعدتر از اشکانیان، سنگ‌تراشان ساسانی گل و برگ‌های اشکانی را به دست گرفتند و نشاندند روی دیوارهای خانه و کاشانه‌شان. چرخ فلک چرخید و چرخید و روزگار، اسلیمی اشکانی و ساسانی را به جایی رساند تا نقال قصه زیبای گچ‌بری در محراب مساجد شود. محراب؛ جایگاه حرب با نفس و ستیز با شیطان. دســتان ماهر هنرمندان محراب‌ساز صدای چکاچاک این نبرد را لابه‌لای گردش اسلیمی‌ها خاموش می کردند تا دل آرام شود و خودش را بسپارد به آیات خداوندی. کافی است به یکی از این شاهکارها خیره شوید. گردش عارفانه اسلیمی‌های محراب شما را به عرش خواهند برد. ■



روییده بر سنگ
تخت مرمرین قاجاری‌ها با آن فرشته‌های عجیب و غریبش یک پیشانی پر از اسلیمی دارد. هنرمندان سنگ‌تراش قاجاری این اسلیمی‌ها را از دل سخت سنگ مرمر بیرون کشیده‌اند



پیچک نگارگران
نقوش اسلیمی همان گیاهان اطراف ما هستند که از ذهن و دست نگارگر گذر کرده‌اند. هنر، گرته‌برداری از طبیعت است البته با اغراق بیشتر. این اسلیمی معروف به اسلیمی پیچک، برگرفته از همان گیاه پیچک خودمان است



[نگارخانه]

کلیدهنر

قفل‌سازی صنعتی است که ایرانیان کلیددار آن بودند

مجتبی ذوقی، عکس: کتاب قفل‌های پرویز تناولی

«مولانا استاد نوری قفلگر از نوادر دوران و در آن صنعت به مرتبه‌ای ماهر بود که ۱۲قفل از فولاد ساخته بود که هریک درون پوسته‌ای می‌گنجید و همه را کلید بود»؛ این گزارشی است که یاقوت حموی از یکی از قفل‌سازان هنرمند ایرانی ارائه می‌دهد. قفل‌سازی یکی از هنرهای فراموش شده ایرانی است که در فرهنگ ایران کارکردی بسیار فراتر از حفاظت و امنیت پیدا کرده بود. جالب اینکه قفل‌ساز ایرانی در ساختن قفل بند و زنجیر زندانیان و اسرا هم از هنرنمایی غافل نمی‌شد. قفل‌های ایران به‌اندازه تاریخ ایران قدمت دارند و برای ماندگاری به شکل انواع گیاهان و حیوانات سراسر این سرزمین درآمده‌اند؛ از قفل‌های شیری ساسانی و پرنده‌شکل شیراز تا قفل‌های گاومیشی املش و لوله‌های چالشتر. پرویز تناولی، محقق و مجسمه‌ساز می‌گوید: «خلئی را که در پیکرسازی ایران وجود دارد، قفل‌سازان ایرانی در طول تاریخ پر کرده‌اند». تناولی را شاید بتوان آخرین قفل‌ساز ایرانی دانست که برای پیدا کردن کلید احیای هنرهای از یاد رفته می‌کوشد؛ هم با مقالات و کتاب‌های ارزشمندش درباره هنرهای فراموش شده و هم با ساختن مجسمه‌هایی که یادآور قفل‌های زیبای ایرانی هستند. قفل‌هایی که پیش روی شما هستند، از مجموعه بی‌نظیر اوست که با رخصت از او در این صفحات به تصویر کشیده شده‌اند. تناولی فعلا تولیت این آثار هنری با ارزش را به عهد گرفته است و چه کسی مناسب‌تر از او برای این کار.



اصالت بر باد رفته

این قفل‌ها اصیل نیستند. آنها را در همین سال‌ها از روی قفل‌های اصیل قدیمی ساخته و گذاشته‌اند زنگ بزند تا در یک بازار مکاره به مردم بفروشند

عکس از ابوالفضل شاهی

این قفل چه شکلی است؟

در قدیم قفل‌ها را از فلزات مختلف و در اشکال متفاوت می‌ساختند. قفل‌ها را می‌شود از نظر شکل به ۲ دسته کلی قفل‌های تصویری و قفل‌های هندسی تقسیم کرد. قفل‌های هندسی به شکل دایره، بیضی، نیم دایره و قفل‌های تصویری بیشتر براساس شکل حیوانات ساخته می‌شدند؛ مثل این قفل زیبای برنجی که شبیه شیر است ۹ سانتی‌متر طول و ۶ سانتی‌متر ارتفاع دارد. قفلی که می‌بینید، مربوط است به ۳۰۰ سال پیش



اسارت

تا اواخر دوران قاجار برای به بند کشیدن زندانیان از همین قفل‌های سنتی استفاده می‌کردند







ماهی‌های پای در بند

از قرون اولیه اسلامی فقط ۲ قفل در خور توجه به شکل ماهی به‌دست آمده‌است. جالب است که محل قرار گرفتن کلیدخور این قفل‌ها، ساختار پیشرفته‌ای دارد و مثل قفل‌های امروزی برای آنها درپوش متحرک در نظر گرفته‌اند. درپوش این قفل کنده شده اما جای اتصال آن پیداست. کمانه قفل به زیبایی قلاب را تداعی می‌کند که از دهان ماهی بیرون آمده

رازِ رمز قفل‌ها

حتی ۸۰۰-۷۰۰ سال پیش هم قفل رمزی وجود داشته است. این قفل‌ها از کلید بی‌نیاز بوده‌اند. قرار گرفتن قطعات متحرک قفل در یک ردیف، منجر به باز شدن قفل می‌شود. حروف رمز روی قطعاتی جدا حک شده‌اند و فقط قفل‌ساز و صاحب قفل از آن باخبر بودند. قفلی پیدا شده است که رمز آن ۳ زبانه بوده است؛ فارسی، عبری و ارمنی. در کتاب «عجایب‌المخلوقات» هم از قفل رمزی‌ای یاد شده که با نام شخص باز می‌شده. قفل رمزی‌ای که می‌بینید، بیش از ۴۰۰ سال قدمت دارد



قفلی از یاقوت و ستاره

عمر این قفل را که به شکل گاو ساخته شده، تا اوایل اسلام و حتی پیش از آن عقب می‌برند. در چشمانش یاقوت قرمز کوچکی کار گذاشته و ران‌هایش را به نقش ستاره مزین کرده‌اند. قفل‌سازان دوره اسلامی به شکل گاو یا گاومیش توجه زیادی نشان نداده‌اند اما در هنرهای باستانی، تصویر گاو کاربرد زیادی داشته است

قفلی که یورتمه می‌رود

این اسب‌ها دارند می‌تازند. پاهای لاغر و بدن کشیده آنها اسب عربی را به یاد می‌آورد. این قفل‌ها عمرشان نزدیک به هزار سال است و جای ورود کلید روی سینه‌هایشان پیداست. حتما متوجه شده‌اید که کمانه ندارند و دم این اسب‌ها که حالا وجود ندارند، نقش کمانه را بازی می‌کرده و تا سر حیوان می‌رسیده یا از زیر شکم به پاهای جلو قفل می‌شده است





شغل شریف کلیدداری

وقتی صحبت از قفل است، پس کلیدی هم در کار خواهد بود. در موارد مهم، کلیدداری شغلی حساس بود و یک کلیددار درباری یا کلیددار مکانی مقدس از شهرت و احترام خاصی برخوردار بود. این یک نمونه کلید است که در دوران صفوی برای قفل ها می ساخته اند. اندازه کوچک ترینشان ۹ سانتی متر و اندازه بزرگ ترینشان ۱۳/۵ سانتی متر است.

پرواز را مجالی نیست

شکل پرنده از شکل های مورد توجه قفل سازان قدیم بوده است. این قفل پرنده که جنسش از برنج است، بیش از ۲۰۰ سال عمر دارد. کمانه این قفل گم شده اما معلوم است که در کنار بدنه قفل قرار می گرفته است. از زمان صفویه به این طرف، ساختار قفل های پرنده ای که با برنج ساخته می شده با ساختمان پرنده هایی که از فولاد می ساخته اند، کاملا فرق داشته است



میراث مقدس

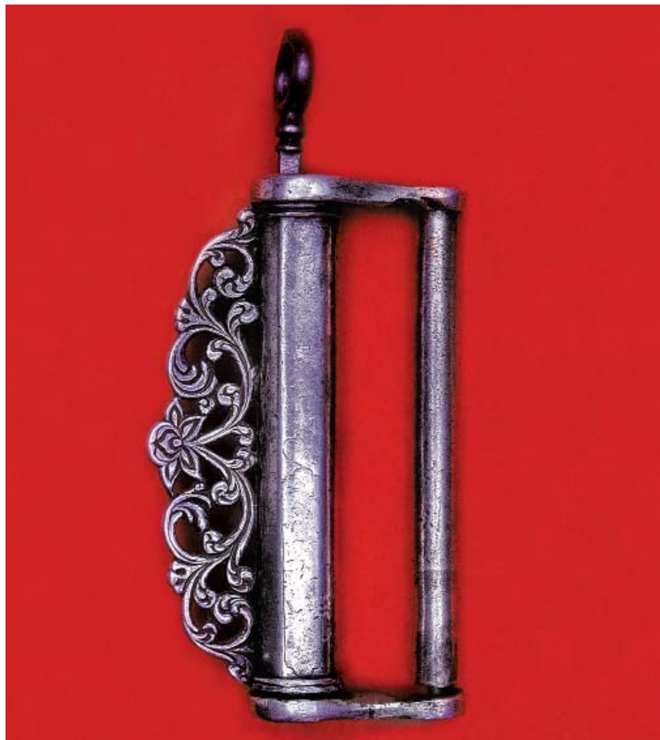
از قدیم تا کنون قفل سازان چالشتری افتخار ساخت قفل در خانه کعبه را در انحصار داشته اند و این افتخار را نسل به نسل به ارث برده اند





چالشتر؛ غم غربت قفل سازان

در شهرهای ایران دیگر از قفل سازان سنتی خبری نیست اما تک و توک مناطقی پیدا می شوند که سنت قفل سازی در آنجا هنوز زنده مانده باشد. یکی از این مناطق، روستای چالشتر است که زمانی یکی از مراکز قفل سازی بود. قفل های لوله ای چالشتر بسیار معروف اند. چالشتر روستایی است در ۶ کیلومتری شهرکرد و استاد احمد و استاد تقی نیکزاد چالشتری از آخرین قفل سازان این منطقه بودند که تا دهه ۵۰ هنوز فعالیتشان ادامه داشت



زرین ها و سیمین ها

بعضی قفل ها را از فلزات گرانبها می ساختند. بیشتر این قفل ها تزئینی بودند اما قفل های کاربردی هم در میانشان پیدا می شود. روی بسیاری از این قفل ها شعر، آیات یا ماده تاریخی را می شود دید. خیلی از این قفل ها به نیت نصب در اماکن متبرکی همچون ضریح حضرت رضا(ع) ساخته می شدند. این قفل نقره را که می بینید، زمان ساختش را می توان تا ۴۰۰-۳۰۰ سال پیش عقب برد؛ جنسش از نقره و اندازه اش ۹/۵×۲۱ سانتی متر است

اسب مفرغی

این قفل شبیه اسب را از مفرغ ساخته اند و عمرش به ۱۱-۱۰ قرن پیش می رسد. نقش و نگارهای بدنه قفل جالب توجه است. کلید این قفل پیدا نشده اما ساختار قفل بسیار ظریف و اعجاب آور است. سیستم فنر خاردار در این قفل به کار رفته است که قدیمی ترین و رایج ترین سیستم در دنیای قدیم بوده است. این فنر در حالت عادی به بدنه قفل گیر می کند و کمانه ثابت می شود. برای باز کردن کمانه کافی است که فنر خوابانده شود تا کمانه به حرکت در آید





کلید طلسم

در مطالعه قفل های قدیمی می توان به بسیاری از عقاید و باورهای عامیانه پی برد. قفل های طلسم ابیشتر از فولاد و نقره ساخته می شدند و اندازه کوچکی داشتند

[زیرپوست‌شهر]

میزبانان پیر پایتخت

روزگاری بادهای تهران مهمان بادگیرهای این شهر بودند



کاخ بادگیر

اگر از کنار شمس‌العماره به عمارت بادگیر کاخ گلستان نگاه کنیم، تهران قدیم در خاطرات زنده می‌شود. عمارت بادگیر، ۴ بادگیر ۴ طرفه دارد. شیوه تهویه بادگیرهای ۲۷ متری عمارت بادگیر بسیار شبیه به بادگیر دولت آباد یزد است

بادگیرهای تهران

میزبانان پیر پایتخت

فاطمه‌علی‌اصغر، عکس: محمدمهدی زابلی

وقتی چند وقت پیش، خبر تخریب آخرین بادگیر تهران در رسانه‌ها منتشر شد، بیشتر از اینکه باعث تاسف مخاطبان شود، تعجب آنها را برانگیخت؛ تعجبی که با این سؤال همراه بود: مگر تهران بادگیر داشته یا دارد؟ این سؤال بیجا نبود چون همواره نام بادگیر با شهرهای کویری ایران گره خورده است.

بادگیر تخریب شده اخیر، بخشی از ساختمان قدیمی حوزه هنری تهران بود و برخلاف آنچه منتشر شد، آخرین بادگیر باقیمانده تهران نبود. خوشبختانه هنوز در تهران بزرگ - هرچند به تعداد کم - بادگیرهای دیگری هم در قید حیاتند. زمانی تعداد این بادگیرها بیش از اینها بود و برای بادهایی که در تهران می‌وزیدند، بادگیرهایی بود تا همدم آنها شوند. اما این روزها دیگر بادها در تهران غریبه‌اند و میزبانان مهربان خود، یعنی بادگیرها را از دست داده‌اند. این روزها بادهای تهران معمولا از دشت‌های غربی می‌آیند، در تهران چرخی می‌زنند و گویی ترسان از این همه آهن و بتن به سمت جنوب و شهرهای کویری که هنوز دوستانشان در آنجا منتظرشان هستند، می‌وزند؛ به سمت بادگیر دولت‌آباد یزد، بادگیرهای لوله‌ای سیرجان و بادگیرهای خانه بروجردی‌های کاشان.



بادگیر فرهنگ ▲
بادگیرهای ۴ طرفه خانه فرهنگ که از هر طرف ۴ تیغه دارند، از زیباترین بادگیرهای تهران هستند. باید در شاه‌نشین خانه باشی تا خنکای این کولر بی‌صدا را بفهمی

بادگیر کامل‌ترین خانه ▼
خانه نصیرالدوله کامل‌ترین خانه قاجاری تهران است؛ یعنی هم آب‌انبار دارد، هم اصطبل، هم حمام و هم بادگیر. بادگیرهای مربعی خانه ۲ دهانه‌اند و به تازگی مرمت شده‌اند؛ هرچند به مرور زمان، کاربری آنها فراموش شده



 کولرهای بی‌صدا

بادگیر، ابداعی ایرانی است که با آن به شیوه‌ای معمارانه هوای خانه‌ها تهویه می‌شود. قسمتی از بنا و جزیی از معماری خانه است که هوای آن را مطبوع کرده و دمایش را کاهش می‌دهد. معمار ایرانی با خشت و آجر، سیستم تهویه‌ای را برای جابه‌جا کردن هوای دشت‌های اطراف شهر با هوای مانده در اتاق‌ها طراحی کرده بود که همان کار را امروزه با سیستم‌های تاسیساتی پیچیده، پرمصرف و پرسروصدا می‌کنند. هوای خنک از یک طرف بادگیر که نوع ابتدایی تهویه مطبوع به شمار می‌رود، به اتاق‌های طبقه همکف یا زیرزمین‌ها فرستاده شده و هوای مانده و گرم از طرف دیگر خارج می‌شد. بیشتر بادگیرها در شهرهای کویری روی چاه آب یا قناتی که در زیر خانه جریان داشت، ساخته می‌شدند تا هوا پس از تماس با آب، خنک‌تر و مرطوب‌تر وارد فضای اتاق‌ها بشود. در ایران رد بادگیرها را در بیشتر نقاط می‌توان گرفت و به واسطه اقلیم خاص ایران، از اجزای ضروری خانه‌ها بوده‌اند؛ تا حدی که ۷۰۰ سال پیش، مارکوپولو - جهانگرد ایتالیایی - از بادگیرهای جزیره هرمز در خلیج فارس به عنوان تنها وسیله‌ای که تابستان‌ها را قابل تحمل می‌کند، یاد کرده است.

باد خوب، باد بد

بادها در فرهنگ ایرانی به ۲ دسته مضر یا مفید تقسیم می‌شوند. از بادهای خوب می‌توان به باد بهاری و بادهایی اشاره کرد که از سمت بستان‌ها و مرغزارها





▲ بادگیرهای گمشده
شاید بارها گذرمان به میدان امام‌خمینی(ره) افتاده باشد اما به‌ندرت نیم‌نگاهی به بادگیرهای حدودا ۷۰ ساله بانک تجارت انداخته‌ایم؛ ۹ بادگیری که روی شیروانی قرمز جای گرفته‌اند و خنکی و نور را به سالن بانک راهی می‌کنند؛ بادگیرهایی که با بنای ساختمان‌های در مجاورت آنها، برای همیشه از دید تهران پنهان شده‌اند

< کولر و دودکش
خانه آقا بزرگ نوری ۲ بادگیر دارد که ساکنانش در زمستان به عنوان دودکش و در تابستان به عنوان کولر از آنها استفاده می‌کنند. این بادگیرها، ساکنان این خانه را از وسایل سرمایش و گرمایش جدید بی‌نیاز کرده‌اند. بادگیرهای این خانه، ۴ طرفه، کوتاه و مربعی‌شکل هستند



بادگیر پر خاطره

در لابه‌لای خانه‌های کوچه صوفیانی، بادگیرهای خانه شهیدزاده که از عجیب‌ترین بادگیرهای تهران هستند، به ما خوشامد می‌گویند. همتایان این بادگیرهای ۱۰۰ ساله را تنها در سمنان می‌توان یافت. این بادگیرها خاطرات زیادی از پایتخت دارند

معمار از برخورد باد به لاله گوش‌های خود و با تجربه‌ای هزاران ساله، بلندی میله و محل دهانه‌ها و ارتفاع آن را تشخیص می‌داد. معماران در ساخت بادگیر، اقلیم هر شهر را مدنظر داشتند

می‌آیند و بادهای مضر، باد خزان و بادهایی هستند که از سمت شوره‌زارها می‌آیند. دسته اول جزو بادهای الهی و زندگی‌بخش و دسته دوم بادهای اهریمنی و نابودکننده‌اند. این ویژگی اسطوره‌ای شامل بادهایی که به تهران می‌آیند هم می‌شود.

بادهایی که از سمت جنوب می‌آمدند و می‌آیند، بیشتر بادهای خشک و گرم و معروف به جوزا و بادهای مضرند و بادهایی که از سمت شمال می‌آیند، بادهای باران‌آور و همراه با رایحه خوشند. دیگر باد خوب تهران که از سمت غرب، از میان گندم‌زارها، برکه‌ها و باغ‌ها می‌گذشت و به تهران می‌رسید، باد شهریار بود. باد شهریار یکی از بادهای خنک تهران در تابستان‌های گرم بود که وزیدنش در این فصل برای تهرانی‌ها از نان شب هم واجب‌تر بود.

فوت و فن گرفتن باد

ساختن بادگیر فوت و فن‌های زیادی داشت که معمار بر اساس تجربه و شرایط اقلیمی، کار را به نتیجه می‌رساند؛ مثلا تعیین بلندی میله بادگیر و محل دهانه‌های آن از هم، از فوت و فن‌هایی بود که فقط در تخصص معماران استخوان خردکرده بود. معمار از برخورد باد به لاله گوش‌های خود و با تجربه‌ای هزاران ساله، بلندی میله و محل دهانه‌ها و ارتفاع آن را تشخیص می‌داد. معماران در ساخت بادگیر، اقلیم هر شهر را مدنظر داشتند؛ مثلا بدنه چهارگوش و هشت‌گوش، بیشتر مناسب مناطقی است که در آنها بادهای ملایم و متنوع می‌وزند و امکان گرفتن باد از جهات مختلف وجود دارد.

مسیر بادها هم در نوع بادگیر تاثیر داشت. در شهرهایی که بادها همیشه از یک سمت می‌وزیدند، معمار بادگیر را یک دهانه می‌ساخت و بادهای نامنظم، بادگیرهای ۲دهانه یا ۴دهانه می‌طلبیدند. از آنجا که بادهای تهران معمولا نامنظم بودند، بیشتر بادگیرهای این شهر ۴دهانه بودند که نزدیک ۱۰۵ سال، خانه‌های پایتخت ۲۰۰ساله را تهویه می‌کردند.

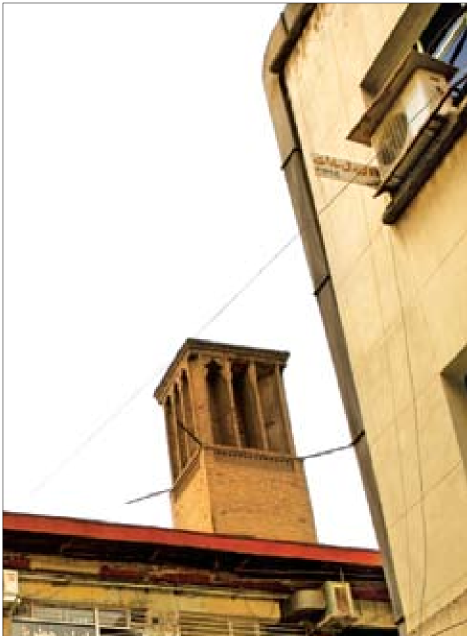
کاربردی یا تزیینی؟

بادگیرها مانند بسیاری دیگر از مصنوعات کاربردی ایرانیان، علاوه بر تهویه هوای خانه‌ها جنبه زیباشناختی و تزئینی هم داشته‌اند؛ اگرچه بادگیرهای تهران زینت‌بخش خانه‌های ثروتمندان و متمولان شهر بودند. در معماری درون‌گرای ایرانی، تنها عنصر آشکار خانه همین بادگیر بود و تنها همین برجک بیرون زده از بنا، نشانه طبقه و ثروت صاحبخانه و به نوعی ویترین خانه بود.

از طرفی، گچبری‌ها و مقرنس‌های پرکار هم نشان‌دهنده هنرمندانه بودن و زیباتر بودن خود بنا بودند و معمار فقط این برجک کوچک را برای عرضه هنرش به عابران در اختیار داشت.

همین نکته باعث به‌وجود آمدن این نظر بین بعضی معماران تهران‌شناس شده که بادگیرهای تهران صرفا جنبه تزئینی داشته‌اند؛ هر چند کفه طرفداران کاربردی بودن بادگیرهای تهران، سنگین‌تر از کفه طرفداران زینتی بودن آن است. با وجود این، همه متفق‌القولند که چند بادگیر باقیمانده تهران، بخشی از میراث معماران گمنام این شهر است.

دیری نمی‌گذرد تا روزی برسد که خبر تخریب آخرین بادگیر تهران، خبری کاملا واقعی باشد و تنها در عکس‌ها بتوان میزبانان قدیمی بادهای این شهر را دید. ■

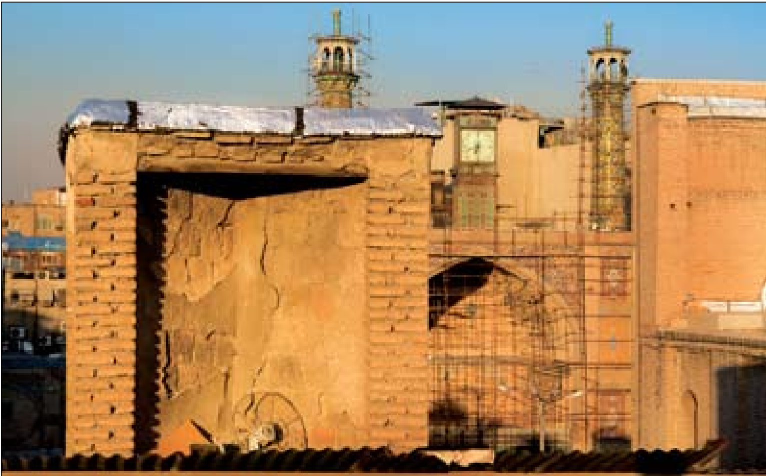


مهمانسرای لاله‌زار ▲
اهالی پاساژ بهار هیچ استفاده‌ای از بادگیر لاله‌زار نمی‌کنند اما نگذاشته‌اند آسیبی هم به پیکرش وارد شود. درباره بادگیر که می‌پرسیم، از مهمانسرا بودن این پاساژ می‌گویند و بادگیری که جور تهویه این مهمانسرا را می‌کشید



اهمیت تابستانی ▼
ارتفاع بادگیرهای خانه وثوق‌الدوله که دریچه‌های آن روی شاه‌نشین باز می‌شود، حدود ۶ متر است. به گفته سرایدار این خانه، هنوز هم بادگیرهای آن به خوبی گذشته هوای خانه را خنک می‌کنند





▲ بادگیر بهترین عمارت‌ها
کالبد بادگیر عمارت اتحادیه که اعتمادالسلطنه در خاطرات خود درمورد آن می‌نویسد: «عمارت بسیار عالی‌ای ساخته. باید ۱۰۰هزار تومان تا به حال خرج کرده باشد. هنوز کسی در ایران عمارتی به این خوبی نساخته است». بنای اتحادیه با بادگیرش تا چند وقت دیگر می‌میرد اما تصاویر آن در سریال‌های تلویزیونی برای همیشه به یادگار مانده است

◄ دوست شبستان
اگر همه بازاری‌ها هم بادگیرهای تهران را از یاد ببرند، شبستان‌های مسجد امام بادگیرهای متقارنشان را فراموش نمی‌کنند؛ بادگیرهایی که هرگز گرد و خاکی را وارد شبستان نکرده‌اند؛ ۱۶بادگیری که به صورت متقارن هنوز پا برجا مانده‌اند

[امامزاده]

چند ساعت تا آسمان

این امامزاده از نوادگان امام سجاد(ع) و جد مقام معظم رهبری است

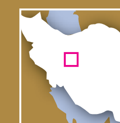
ابوالفضل شاهی

بقعه امامزاده محمد افطسی، در وسط شهر تفرش قرار گرفته است. امامزاده محمد هم مانند بسیاری از امامزادگان مدفون در سر تاسر ایران، سر سلسله شجره‌ای از سادات است. بقعه امامزاده محمد در مرکزی ترین استان‌های ایران قرار دارد.


یک ساعت و نیم از تهران و نیم ساعت از قم دور شده‌ایم. قبل از سه‌راهی سلفچگان، وارد جاده ساوه می‌شـویم و بعد از دوراهی باغ یک، در جاده اصلی تفرش می‌افتیم. روی تابلو نوشـته «تفرش ۵۳ کیلومتـر» ولی تمام جاده سربالاست؛ طوری که بیشتر از یک ساعت به سـمت آسمان می‌رانیم. آخر، جاده مغرور و پر گردنه با کلی پیچ‌خوردن رضایت می‌دهد تا به قله برسد.
به قله که می‌رسیم، دشتی خرم مانند کارت‌پستالی از بهشت با درختانی بزرگ رو به رویمان سبز می‌شود. از کوه سرازیر می‌شـویم و درختان کم‌کم به استقبالمان می‌آیند. بیشـتر این درختان تناور، درختان گردوی چندصدسـاله‌اند. بزرگ‌ترین درخت گردوی ایران هم در روسـتای «تراران» تفرش اسـت که اهالی می گویند سالی ۱۵ هزار گردو دارد.

تصویری از فرزند در بقعه پدر

بعد از عبور از کنار آشـتیان و گرکان و روستاهای دیگر به شهر تفرش می‌رسیم؛ شهری که تا چند سـال قبل شـامل، ۲ده بزرگ به نام «فم» و «ترخوران» بود. نرسیده به میدان مرکزی فم، گنبد درخشانی با اسلیمی‌های طلایی بیننده را به



تفرش مرکز شهرستان تفرش و یکی از شهرهای استان مرکزی است

شاه محمد
تفرشی ها امامزاده محمد را به شاه محمد می شناسند و پنجشنبه شب ها که شب زیارتی شاه محمد است، بیشتر زنان محله فم تفرش برای حاجت طلبی یا دادن نذری به اینجا می آیند/ عکس: مهدی مریزاد



پنجره امامزاده

اهالی این خانه هرصبح چشمشان به امامزاده روشن می شود. در کنار بقعه امامزاده، تعدادزیادی از مشاهیر تفرش هم خوابیده اند؛ مانند حاج ابراهیم کاریابی که تمامی آبادانی تفرش را برعهده داشت و مقبره اش درپایین تصویر معلوم است / عکس: مهدی مریزاد



عکس: محمدمهدی بهمنی

سمت خود می کشد. گنبد امامزاده محمد یکی از گنبدهای منحصر به فرد ایران است؛ گنبدی که مانند سری است که روی گردن یا همان پایه‌های گنبد قرار دارد. این گونه گنبدها به «گنبد شلجمی» مشهورند. در قسمت بالای گردن گنبد، سوره جمعه به خط ثلث سفید رنگ در زمینه لاجوردی نوشته شده.

آرام وارد بقعه می‌شـویم. مقرنس‌های سـقف گنبدخانه که با نقاشی‌های تازه مرمت‌شده تزیین شده‌اند، مدتی نگاهمان را به خود می‌دوزند. ترکیبی از نقوش ایرانی داخل بنا را پر کرده. در گوشه‌ای از بقعه، دختری به دیوار تکیه داده و قرآن می‌خواند و کمی آن‌طرف‌تر، پیرزنی کنار ضریح نوی بقعه نشسته و زیر لب دعایی را زمزمه می کند و به ما می گوید: «امامزاده محمد روی کسی را زمین نمی‌اندازد. نذر کرده‌ام نوه‌ام در دانشگاه قبول شود».

مردی با فرزند کوچکـش کنار پوسـتری - در مقیاس واقعـی - از رهبر معظم انقلاب آیـت‌الله خامنه‌ای نماز می‌خواند. عکس، مربوط به سـفر چند سـال پیش مقام معظم رهبری به امامزاده است که ایشان را در داخل بقعه جد بزرگوارشان، ایستاده به نماز نشان می‌دهد؛ زیبایی این عکس در این است که دقیقا همان‌جایی نصب شده که ایشان نماز می‌خوانده. کاشی‌های هفت ضلعی فیروزه‌ای درون عکس، گویا از قاب بیرون زده‌اند و روی دیوار امتداد دارند.

در اولین نگاه این گونه به‌نظر می‌رسد که خود ایشـان در داخل بقعه‌اند. در بالای کاشی‌ها، کتیبه‌ای به خط ثلث، سوره جمعه را طلایی کرده است. بقعه ۴ ایوان دارد که از هر کدام دری به ردیف صفه‌های زیبای اطراف حرم باز می‌شود. صحن، فضایی دلگشا دارد و هنوز بقایای درختچه‌های زرشک در آن باقی مانده؛ مردم محله «تکیه فم» می گویند روزگاری درختان صحن، زرشک مصرفی تمام محله را تامین می کردند. ایوان پشتی به قبرستانی باز می‌شود که اگر دقت کنی، اسامی نوشته شده بر سر در حجره‌های خانوادگی گاهی بسیار آشناست؛ حسابی، میرهادی، سحاب، میرفخرایی، مجتبایی، جلالی و....

شعر تاریخ ۱۰۵۰ قمری دارد. بنای اصلی، خصوصیات بناهای ایلخانی را دارد که در دوره صفوی مرمت شده و تزیینات و نقوشی به آن اضافه شده است.

امامزاده محمد، نوه امامزاده حسن افطس است که به جهت شهرت جدش به امامزاده محمد افطسی مشهور است. خود امامزاده حسن افطس هم نوه امام سجاد(ع) است





نواده علی(ع)، جد علی

امامزاده محمد، نوه امامزاده حسـن افطس اسـت که به جهت شهرت جدش به امامزاده محمد افطسی مشهور است. خود امامزاده حسن افطس هم نوه امام‌سجاد(ع) است. حسـن افطس ۵فرزند داشت؛ علی‌الحوری شـاعر و عمر و حسین و حسن مکفوف و عبیدالله که امامزاده محمد از نسـل عمر - دومین فرزند ایشان - است. در نسب نامه امامزاده آمده: «محمدبن حسن‌بن عبدالله حسین‌بن علی‌بن عمربن حسن‌الافطس‌بن علی‌بن امام زین‌العباد(ع) بن علی‌بن‌الحسین(ع)». از طرف دیگر، امامزاده محمد، جد سی‌ام مقام رهبری است. اجداد آیت‌الله خامنه‌ای بعد از ۳نسل از منطقه تفرش به خامنه مهاجرت می کنند و به همین جهت، سادات به‌جا مانده از امامزاده محمد افطسی به لقب خامنه‌ای مشهورند.

مرکز شیعیان

شکی نیست که تراکم بقعه‌های امامزادگان در یک منطقه، نشان دهنده تراکم شیعیان آن منطقه است. تفرش به همراه قم و کاشان، یکی از ۳رأس منطقه شیعه پرور مرکزی ایران است. فقط در تفرش حدود ۵۰امامزاده مدفونند. شاهزاده احمد که در دامنه کوه جنوبی تفرش خوابیده و به روایتی پدر امامزاده شاهچراغ شیراز است و امامزاده ابوالعلی که در محله «ترخوران» تفرش زیر چنار کهنسالش آرامیده و بقعه شاهزاده قاسم که در روستای کهک با در نفیسش قرار گرفته و بقعه امامزاده حسن افطس - نوه امام سجاد(ع) و پدر بزرگ امامزاده محمدافطسی که در فرمهین، چند کیلومتری بقعه نوه‌اش بنا شده، از مشهورترین آنها هستند. تفرش که در دوران اسلامی به «طبرس» شناخته می‌شده، زادگاه شیخ طبرسی - یکی از بزرگ‌ترین مفسران شیعه - نیز هست که خود نشان دهنده ریشه‌داربودن تشیع در این منطقه است.

سرزمین پدران

تفرش در لابه‌لای کوه‌هایی پر از آبادی‌های زیبـا و کوچک با تعدد اماکن مذهبی و جاذبه‌های طبیعی، ایرانگردان را به سوی خود می‌خواند. نکته جالب دیگر این است که اینجا زادگاه بسیاری از مشاهیر و بنیانگذاران رشته‌های علمی ایران است که آوازه ایران را بسیار فراتر از مرزهای قبلی برده‌اند و جان و عمر خود را بر سر این کار گذاشته‌اند و البته بیجا نیست که زادگاه آرش اسطوره‌ای را هم تفرش می‌دانند. «فراهان» معروف هم در چند قدمی تفرش است که ردیف کردن آدم‌های فراموش نشدنی این منطقه نیز در این صفحات نمی گنجد. آشتیان و تفرش به شهرهای پدران علوم جدید ایرانی معروفند. دکتر حسابی پدر فیزیک، دکتر قریب پدر پزشکی کودکان ایران و دکتر عبدالکریم قریب، پدر زمین‌شناسی ایران، از جمله دانشمندانی هستند که در این روستاها کودکی کرده‌اند. نزدیک غروب است و خورشید سرخ کم کم در پشت کوه‌های بلند ناپدید می‌شود و ما کم‌کم از تفرش جدید و طبرس قدیم خارج می‌شویم. تابلوی خروجی به ما زیارت قبولی می گوید و در سرپایینی تند جاده می‌افتیم؛ انگار از آسمان به زمین هبوط می کنیم. ■



۸ گره چینی
انواع گره چینی در درها و پنجره‌های چوبی امامزاده دیده می شود، نجاران ایرانی سعی می‌کردند از معماران کمتر نباشند. گره کارشده در این پنجره، گره جعفری خفته راسته است/ عکس: ابوالفضل شاهی

> تصویری از فرزند در بقعه پدر
تصویری دیگر از آیت الله خامنه‌ای که در سفر چند سال پیششان در داخل بقعه نماز فرادا بجا آوردند/ عکس: ابوالفضل شاهی

۷ مقرنس
مقرنس‌کاری یکی دیگر از شگردهای معماری ایرانی است؛ مقرنس چهارپایه سقف امام زاده که با نقاشی پرشده یکی از پیچیده‌ترین مقرنس‌های معماری است/ عکس: ابوالفضل شاهی



[میراث، دوربین، حرکت]

آسمانی که همین نزدیکی است

سفری به مکان‌های تاریخی و طبیعی فیلم خیلی دور، خیلی نزدیک

ایثار قنواتی، عکس: مجید صباغ بهروز

کمتر کسی فکر می کرد این کویر بی آب و علف با کوه‌های ماسه‌ای عجیبش که در فیلم نشان داده می‌شد، جایی در دل کویر مرکزی خودمان باشد. بعد از این فیلم بود که همه توجه‌ها به تصاویر آن جلب شد و اینکه این بیابان از کجا سر از فیلم آقای کارگردان در آورده است؛ تصاویری که گروه پیش تولید در چند ماه گشتزنی در کویر سرانجام مجبور شدند تنها گلچینی از آنچه را که دیده بودند، نشانمان بدهند و به ما یادآوری کنند که برهوتی به این زیبایی، خیلی هم دور نیست و جایی است در همین نزدیکی.







راهی که گم‌شد ▲
سکانس‌های نهایی فیلم است و قرار بود دکتر این جاده نصفه‌نیمه را برود و درنهایت در بیابان گم شود. طراح صحنه این جاده را با دستیارانش ساختند تا مسعود رایگان با این قیافه مستأصل به راحتی در آن گم شود

کلاهی برای نجات >
گروه یک ماهی را در کویر کرمان گذراند تا سکانس‌های کویری را فیلم‌برداری کنند. این کلاه‌های سایه‌بان و لباس‌های رنگ روشن تنها راه نجات آنها از گرمای وحشتناک کویر بود؛ گرمایی که تحمل آن از ساعت ۱۰ صبح به بعد غیرممکن بود

برهوتی از شن‌های ایستاده

گفت‌وگو با عوامل فیلم «خیلی دور خیلی نزدیک»

– سحابی محل تولد و مرگ ستاره‌هاس. همه ستاره‌ها برمی گردن به اون جایی که ازش متولد شدن.
– نمی‌دونستم ستاره‌ها هم می‌میرن.
– همه‌شون می‌میرن. خیلی از ستاره‌هایی که ما الان می‌بینیم، شاید میلیون‌ها ساله که مردن ولی ما به خاطر مسافتی که باهاشون داریم، هنوز داریم آنها را می‌بینیم.
– یعنی این قدر دورن؟
– «خیلی دور... خیلی نزدیک...» و این کاملا به‌این بستگی دارد که ستاره‌ها را در آسمان کویر ببینی یا در آسمان دود گرفته شهر. آسمان به حد باورنکردنی‌ای در کویر پایین می‌آید؛ تا حدی که می‌شود دست را دراز کرد و چند تایی ستاره برای روز مبادا چید؛ اتفاقی که با تصاویری که فیلم «خیلی دور، خیلی نزدیک» از کویر نشانمان داد، چندان هم دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.

سایه عجیب شن‌ها

نزدیک غروب است و می‌شود قرص نیمه سرخ خورشید را از لابه‌لای کلوت‌ها دید. سایه ماشین روی تپه‌های شنی کنار جاده مدام خیلی دور و خیلی نزدیک می‌رود. آفتاب نزده مرد تک و تنها به دنبال گروه ستاره‌شناسی و پسرک مریض‌احوالش راهی کویر شده و حالا بعد از یکی دو روزی که جاده‌های کویر را زیر پا گذاشته، به یک دو راهی وسط بیابان برهوت رسیده است؛ بیابانی در نزدیکی کرمان و در منطقه‌ای زیبا به نام «شهداد» که تا چشم کار می کند، پر است از کوه‌های عظیم و عجیب و غریب ماسه‌ای که به قول نجفی، مدیر تولید خیلی دور، خیلی نزدیک، «جان می‌داد برای گم‌شدن دکتر».

«شهداد» منطقه‌ای است در حاشـــیه غربی کویر لوت و در ۱۰۰ کیلومتری شرق کرمان. منطقه‌ای که تا باستان‌شناســان حدود ۴۰ سال پیش ظروف سفالی، اشیای فلزی و سنگی و گورهایی مربوط به اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد در آنجا پیدا نکردند، باورشان نمی‌شد هیچ جنبنده‌ای بتواند از آن برهوت جان سالم به در ببرد.

اثباتی، طراح صحنه فیلم هم تعریف می کند که در جست‌وجوهای اولیه قرار بوده فقط یک سری صحنه‌های عبوری را از کلوت‌های منطقه شهداد بگیرند که به پیشنهاد او، میرکریمی تمام سکانس‌های پایانی فیلم –از گم شدن دکتر گرفته تا گرفتار شدنش در توفان شن– را در این منطقه فیلم‌برداری می کند.



عکس: حسین کریم‌زاده

«شهداد» منطقه‌ای است در کویر لوت که باستان‌شناسان برای اولین‌بار ۴۰سال پیش ظروف سفالی مربوط به اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد را در آنجا پیداکردند

در جست‌وجوی لوکیشن

نجفی چندین فیلم مستند و داستانی در کویر کار کرده و راه و چاه فیلمسازی در بیابان را خوب می‌داند؛ برای همین هم میرکریمی ســراغ او می‌رود. نجفی برای پیدا کردن لوکیشن‌های جناب کارگردان تقریبا همه کویر مرکزی و لوت را زیر پا می گذارد و از همه مسیر عکس و فیلم تهیه می کند و برای میرکریمی می‌آورد؛ تا اینکه در بازبینی نهایی‌ای که با میرکریمی و اثباتی انجام می‌دهند، تقریبا تمام لوکیشـــن‌ها مشخص می‌شوند؛ لوکیشن‌هایی با فاصله‌های عجیب و غریب ۵۰۰–۴۰۰ کیلومتری از هم فقط برای یک سکانس. نجفی می گوید: «کویر کاشان با وجود اینکه به تهران نزدیک بود افق چندانی نداشت و آن زیبایی بصری‌ای را که می‌خواستیم، به ما نمی‌داد؛ مثلا آن صحنه‌ای که دکتر بنزین تمام می کند و در کویر با آن پیرمرد بنزین فروش برخورد می کند را ما در جایی نزدیکی‌های راه آهن نایین در کویر مرکزی گرفتیم چون به برهوت آنجا و مناظری که تا افق، بیابان محض باشد، احتیاج داشـــتیم». و بعد تعریف می کند درست از جایی که دکتر وارد دخمه بنزین‌فروش می‌شود را ۵۰۰ کیلومتر آن طرف‌تر در یکی از اتاق‌های کاروانسرای دربند در حوالی راور کرمان فیلم‌برداری کرده‌اند.

کاروانسرایی در بند

نجفی می گوید برای پیدا کردن کاروانســرای دربند، وجب به وجب کویــر را زیرورو کرده‌اند: «در ابتدا کاروانسرای مرنجاب کاشان در نظرمان بود. آن موقع، کاروانسرا در حال بازسازی بود. از پشت در که نگاه کردیم، داخل هم نشدیم و از همان جا برگشتیم». او





پیوند کویر و آسمان

اینجا «شهداد» است؛ منحصربه‌فردترین منطقه روی زمین که میرکریمی با فیلمش آن را دوباره برای ما احیا کرد. اگر تجربه پیاده‌روی شبانه در این منطقه را داشته‌باشید، خواهیدید که چطور آسمان پرستاره کویر در افق باهم پیوند می‌خورند و فراموش نشدنی‌ترین تصویر زندگی‌تان را رقم می‌زنند

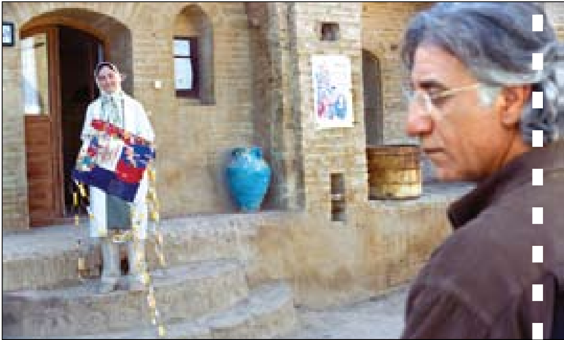
عکس: حسین کریم‌زاده



غافلگیری روی پرده

ماشین چندباری وسط کویر پیچ و تاب خورد تا کارگردان به این جاده رضایت داد. وقتی مسعود رایگان شروع کرد به راه رفتن در این جاده، میرکریمی می‌دانست پوستر فیلم همین عکس خواهد بود، نه هیچ چیز دیگر





بازسازی یک کاروانسرا ∧
عکس سمت چپ را همین چند هفته پیش از کاروانسرای «دربند» گرفتیم. بعد از ۵-۴ سال از گل، گیاه و حوضچه‌ای که اثباتی وسط کاروانسرا ساخته، فقط همین حوض خشک شده باقی مانده است

پنجره‌ای روبه آبادی >
بعد از اینکه عوامل فیلم کل کویر ایران را زیر پا گذاشتند، درنهایت به این کاروانسرا رسیدند. اولین کار سروسامان دادن به ظاهر مخروبه کاروانسرا بود. برای همین هم شروع کردند به ساختن کلی در و پنجره تا این‌طور به نظر برسد که کاروانسرا حسابی آباد است

می گوید کاروانسرای پاسنگان در حوالی قم هم زیادی مخروبه بوده و کاروانسرای سن سن در نزدیکی کاشان، کاملا تغییر کاربری داده و حیاط آن به زمین فوتبال تبدیل شده بود. جدای از همه‌این دلایل، گروه به اصرار محمدرضا گوهری - نویسنده - به دنبال یک کاروانسرای ۲طبقه می گشتند. نجفی می گوید: «من بارها به محمدرضا گوهری گفتم که امکان ندارد چنین کاروانسرایی وجود داشته باشد...».

کاروانسراها از بزرگ‌ترین بناهای دوران صفویه‌اند که بیشتر به شکل مربع یا مستطیل هستند و در ورودی‌شان دالانی با طاقی قوسی شکل بین ورودی و حیاط وجود دارد که فضایی بوده برای اسکان حیوانات. معمولا هم دورتا دور حیاط، سکوهایی برآمده با طاق‌هایی وجود داشته که حجره‌های جمع‌وجوری برای اسکان مسافران بوده است. نجفی مطمئن بود کاروانسرای ۲طبقه وجود ندارد اما آقای نویسنده اصرار داشت که چنین کاروانسرایی را در دوران کودکی دیده و این فضا را ذهنی خلق نکرده است؛ تا اینکه نجفی به راور کرمان و کاروانسرایی به نام دربند می‌رسد؛ «وارد که شدیم، دیدم کاروانسرا ۲طبقه است اما اصلا در و پیکر نداشت و شده بود اتراق گاه قاچاقچی‌ها. مجبور بودیم با آقای اثباتی و گروه دکور آنجا را بازسازی کنیم.».

کویر خوش خط و خال

مرد بعد از سال‌ها زندگی در فرنگ و یک ازدواج ناموفق، دیگر چیزی به نام روابط انسانی و شور زندگی برایش باقی نمانده و تبدیل شـده به یک دکتر عصا قورت داده که حتی نمی‌تواند ۲کلمه پدرانه با پسرش حرف بزند. اما داستان قرار بود طوری پیش برود که با سر به بیابان گذاشتن دکتر، این حس فراموش شده دوباره زنده شود ولی رنگ خاکی کویر برای زنده کردن چنین حسـی، زیادی بی‌روح بود. اثباتی هم برای رنگ دادن به کویر، تا می‌تواند ترفند می‌زند؛ از باغچه گل کاری شده کاروانسرا گرفته تا اتاق پر رنگ و لعاب خانم دکتر؛ تا اینکه کار به جایی می‌رسد که مجبور می‌شوند کویر را با گازوئیل رنگ کنند؛ «سایه روشن‌ها زیر تابش شدید آفتاب خیلی تخت می‌شد؛ مخصوصا اینکه زمان فیلم‌برداری هم به تابستان افتاده بود. ما هم چاره‌ای نداشتیم غیر از اینکه تمام جاده‌ها و پستی و بلندی‌هایی را که در فیلم می‌بینید، با پمپ‌های بزرگ گازوئیل رنگ کنیم تا سایه‌ها همان چیزی شوند که می‌خواهیم». و بعد تعریف می کند که گازوئیل، رنگ قهوه‌ای خوشرنگی دارد که می‌شود تونالیته‌های مختلف قهوه‌ای را از آنها به وجود آورد.

بیماری ناشناخته

گروه برای فیلم برداری به کلی مجوز احتیاج دارد که تا آنها از راه برسـند تابستان هم شروع می‌شود؛ فصل گرمای دیوانه کننده و از همه بدتر عقرب و مار. اما گروه چاره‌ای ندارد جز اینکه کار را شـروع کند. نجفی می گوید: «از محلی‌ها ترفند خوبی یاد گرفته بودیم که باعث شد کسی آسیب نبیند. آنها دور تا دور خانه‌هایشان را گازوئیل می‌پاشیدند و بوی تند گازوئیل هم مار و عقرب‌ها را فراری می‌داد». اما بزرگ‌ترین مشـکل، پیدا کردن یک اقامتگاه درست و درمان برای اسکان گروه ۴۰نفره بود. اثباتی می گوید: «با اینکه کویر هم برای توریست داخلی و خارجی به شدت جذاب است و می‌تواند به یکی از عمده‌ترین منابع جذب توریست تبدیل شود اما متاسفانه هتل مناسبی برای اسکان



عکس: مهدی جعفری

گروه وجود نداشت. » و بعد تعریف می کند که یک بار هم فیلم‌برداری به دلیل بیماری‌ای که میر کریمی گرفتارش می‌شود چند صباحی تعطیل می‌شود؛ بیماری‌ای که چندان هم سر در نمی‌آورند چی است و به مرور زمان آقای کارگردان خود به خود خوب می‌شود. اما نجفی یکی از بزرگ ترین مشکلاتشان را نگهداری نگاتیوها در دمای بالای ۴۰ درجه می‌داند و می گوید: «از همه بدتر هم اینکه هیچ سینمایی وجود نداشت تا بتوانیم راش‌ها را ببینیم. برای همین هم مجبور بودیم آنها را شبانه به تهران بفرستیم که این خودش ۴۸ ساعتی زمان می‌برد. ما هم مجبور بودیم در این مدت در همان لوکیشن بمانیم تا به ما خبر بدهند راش‌ها مشکلی ندارند و می‌توانیم لوکیشن را ترک کنیم». البته بعدش تعریف می کنند که تمام مدت بیکاری‌شان به گپ و گعده‌های چندین و چند ساعته یا گل کوچیک می گذشته و این علافی خیلی هم به ضررشان تمام نمی‌شده است.

ثروتی از شن و رویا

با وجود همه‌این حرف‌ها، اثباتی و نجفی آرامشی را که در کویر به عنوان یک لوکیشن طبیعی داشتند، بهترین اتفاق می‌دانند؛ اتفاقی که خیلی از سینماگران به دلایل اقتصادی چندان زیر بارش نمی‌روند و خودشـان را به همان فضاهای شهری محدود می کنند. متاسفانه نگاه فیلمسازان ما به کویر بیشتر در حد تصاویری از زمین‌های خشک و بی‌آب و علف است که شخصیت‌های داستان به میزان گناهکار بودنشان در کابوس‌های شبانه می‌بینند. در حالی که کویر به خاطر چشم‌انداز بکر و رویاگونه‌اش برای فیلمسازان بیشتر یک ثروت بصری به حساب می‌آید تا محدودیت.

کاروانسراها از بزرگ‌ترین بناهای دوران صفویه‌اند که دورتادور حیاط، سکوهایی با طاق‌های برآمده برای اسکان مسافران داشتند







راهنمای سفر

برف، اسکی، حرکت

وسوسه‌ای برای گذراندن روز تعطیل در ارتفاعات پایتخت می‌تواند شما را به پیست اسکی توچال بکشاند تا از برف و شادی‌های کودکانه‌اش لذت ببرید.

عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

برف، اسکی حرکت

برف در یک قدمی است. کافی‌ست پا سبک کنید تا در بالادست تهران به ورزشی پر از شادی بپردازید.

مرجان حاجی‌رحیمی

از تماس دست‌های خورشید با برف، درخششی زیبا به‌وجود می‌آید. همه‌چیز در ارتفاع ۳۸۵۰متری از سطح دریا متفاوت است. آنجا فقط کوه است و برف و آدمی که در جدال با طبیعت سختگیر، امکاناتی را به‌وجود آورده تا بتواند آنجا، روزی را به ورزش و تفریح بپردازد. این گزارش راهنمایی برای ورزش زمستانی در ارتفاعات توچال است.



ارزشش را دارد
روزهای تعطیل خیلی‌ها برای اسکی به توچال می‌آیند که بیشترشان جوان هستند. گرچه هزینه اسکی نسبت به خیلی از ورزش‌ها بالاتر است اما به لذتش می‌ارزد
عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

گروه‌بندی
خبری از یخبندان بیرون نیست. اینجا بیش از هر چیز صدای خنده به گوش می‌رسد و مقایسه چوب اسکی‌ها و تخته‌های اسنوبرد. بچه‌ها در رستوران به سرعت با هم دوست شده‌اند و گروه‌های هفتگی اسکی شکل می‌گیرند
عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

ایستگاه اول

چطور توچال برویم؟

برای رفتن به پیست اسکی توچال،اول باید خودتان را به میدان تجریش برسانید. رسیدن به تجریش هم البته با هر وسیله نقلیه‌ای ممکن است اما اگر سحرخیز باشید، به ترافیک زمستانی‌اش نمی‌خورید.

* از تجریش سوار تاکسی‌های خط ۱۱۱۵ به مقصد انتهای ولنجک شوید. ۳۵۰ تومان خرجتان می‌شود و در کمتر از ۷ تا ۱۰ دقیقه به ابتدای محوطه توچال می‌رسید.

* اگر با خودروی شخصی به توچال می‌روید، خیالتان راحت باشد که آنجا پارکینگ بزرگی دارد. هزینه ورودی پارکینگ برای خودروهای عادی هزار تومان، خودروی اسکی‌بازان (این را از روی چوب‌های اسکی‌ای که از شیشه اتومبیل‌ها بیرون آمده‌اند، متوجه می‌شوند)، خودروهای ون، مینی‌بوس‌ها و اتوبوس‌ها ۲هزار تومان است.

* اگر برای ورزش به توچال آمده‌اید و قصد کوهنوردی دارید، بهتر است تا ورودی اصلی مجموعه پیاده بروید و اگر برای تفریح راه توچال را آمده‌اید یا حال و حوصله پیاده‌روی سربالایی را ندارید، آنجا اتوبوس‌هایی وجود دارند که شما را به ورودی اصلی می‌رسانند. هزینه‌اش هم برای هر نفر ۲۰۰ تومان می‌شود.

* اگر دست خالی رفته‌اید، در ایستگاه اول تله کابین توچال می‌شود وسایل اسکی کرایه کرد. می‌توانید ست کامل اسکی آلپاین شامل کفش، باتوم و چوب اسکی را ۱۷ هزار تومان و ست اسنوبرد شامل کفش و اسنوبورد را ۲۰ هزار تومان کرایه کنید. البته از شما کارت شناسایی معتبر خواهند خواست؛ هر چند اسکی‌باز اصولا باید خودش لباس، دستکش و کلاه شخصی داشته باشد چرا که عاریه این لوازم وجود ندارد.

* به غیر از این، امکانات دیگری همچون زمین تنیس و بانجی جامپینگ ۴۰ متری هم در ایستگاه اول وجود دارد که البته در سرمای زمستان زیاد مشتری ندارد.

* اگر هم قصد اقامت در هتل توچال را دارید، باید در ایستگاه اول فرم ویژه آن را پر کنید و ضمن دادن کارت شناسایی، هزینه‌اش را پرداخت کنید.

ایستگاه دوم

خرید بلیت، اولویت اول

برای خرید بلیت باید یک صف طولانی را پشت سر گذاشت. اگر می‌خواهید از تله کابین برای بالارفتن استفاده کنید، قبل از ساعت ۱۲ باید بلیت را گرفته باشید؛ چون تله کابین فقط تا ساعت ۱۲ بالا می‌رود و بعد از این ساعت فقط برای برگشت بلیت فروخته می‌شود.

* بهای بلیت رفت و برگشت از ایستگاه اول به دوم، ۴هزار تومان، از ایستگاه اول به پنجم ۶هزار تومان، از ایستگاه اول به هفتم ۱۰هزار تومان و از ایستگاه اول به هفتم (هتل توچال) همراه با بن غذا ۲۰هزار تومان است.

* اگر بخواهید بلیت یکطرفه تهیه کنید، بهای بلیت رفت یا برگشت ایستگاه اول به دوم، ۲هزار و ۵۰۰تومان، ایستگاه اول به پنجم ۴هزار تومان، دوم به پنجم ۳هزار تومان و ایستگاه پنجم تا هفتم ۳هزار و ۵۰۰تومان است.

* کسانی که از ایستگاه اول برای ایستگاه پنجم یا هفتم بلیت تهیه می‌کنند، باید بلیت را تا انتهای سفر هوایی حفظ کنند چرا که در هر ایستگاه بلیت را بررسی می‌کنند.

* نکشیدن سیگار و نخراشیدن تلق کابین‌ها هم از مقررات تله کابین سواری است.سوار شدن به تله کابین اصلا ترس ندارد فقط باید سرعت عمل داشته باشید.

* اگر می‌خواهید خوراکی برای طول راه تهیه کنید بهتر است از همین‌جا تهیه کنید. در این ایستگاه بوفه‌های زیادی وجود دارد که می‌توانید هرآنچه برای خوردن و نوشیدن می‌خواهید بخرید.

* اولین سرویس بهداشتی این مجموعه ورزشی‌تفریحی در این ایستگاه قرار دارد پس با خودتان رو راست باشید. به ویژه آنهایی که نمی خواهند از تله کابین استفاده کنند.

ایستگاه سوم

ورزش، شادی، تماشا

شماره‌گذاری ایستگاه‌هایی که تله کابین در آنها توقف می‌کند، بر اساس اعداد فرد است. با این حساب، ایستگاه سوم اولین جایی است که بعد از سوارشدن به کابین و گذشت ۱۰ دقیقه به آن می‌رسید.

* گروهی پیرمرد هر روز صبح تا این ایستگاه پیاده می‌آیند و پس از توقفی نیم ساعته بر می‌گردند.

* اینجا اولین جایی است که می‌توان برگشت و پایتخت را گرفتار در آلودگی دود و غبار دید؛ محلی مناسب برای کسانی که می‌خواهند عکسی یادگاری از تهران دودزده زیرپایشان بگیرند.

* کوهنوردی تا ایستگاه سوم هم زیاد سخت نیست؛ ارتفاعی ندارد. در مجموع، ۲۴۱۰ متر بالا می‌روید.

* بیشتر کسانی که تا اینجا پیاده می‌آیند غذایشان را همراه می‌آورند؛ گرچه راه آن‌قدر طولانی نیست که گرسنگی به معده چنگ بیندازد. بوفه اینجا کوچک است و مانند بقالی‌ها فقط بیسکویت دارد و کیک و نوشابه. برای رسیدن به غذا و ساندویچ هنوز باید بالاتر رفت.

* در ایستگاه سوم، سرویس بهداشتی، یک بوفه برای تهیه خوراکی و همین طور چند دستگاه آیروبیک مثل پارک‌ها وجود دارد.

* در این ایستگاه تازه می‌شود هوای تازه استنشاق کرد. هوای پاک و آسمان آبی از این ایستگاه شروع می‌شود، گرچه دمای هوا از تهران ۴-۳ درجه خنک‌تر است. از این رو پرندگان کوچک را می‌شود تماشا کرد.

* اختلاف ارتفاع این ایستگاه از ایستگاه بعدی که «چشمه ابراهیم بیک» است، ۳۶۳ متر و از ایستگاه قبلی یعنی رستوران چشمه، ۲۷۵ متر می‌شود.

* در این ایستگاه می‌توانید کارت تخفیف کوهنوردی بگیرید.برای این کار، یک قطعه عکس ۴×۳، فتوکپی شناسنامه، تکمیل فرم درخواست و ۲۵ هزار تومان پول نیاز است.

ایستگاه پنجم

رستوران چوبی با غذای برفی

* کوهنوردی تا ایستگاه پنجم برای آنهایی که سالی یک‌بار به کوه می‌آیند کمی مشکل است اما تله کابین این امکان را به‌وجود می‌آورد که در کمتر از نیم ساعت به منطقه‌ای پوشیده از برف برسید و کلانشهر تهران را از بالا نظاره کنید.از این ارتفاع، تماشای برج میلاد هم که بلندترین برج تهران است دیدنی است؛ البته فقط کلاهک بالایی آن پیداست و مابقی برج گویی در ابرها گم شده است.ایستگاه پنجم، محل تابستانی فرهنگسرای توچال هم هست.

* اگر قصد اسکی کردن ندارید، در ایستگاه پنجم بمانید؛ چرا که امکانات ایستگاه پنجم برای افراد عادی‌ای که می‌خواهند یک روز خوش برفی داشته باشند، تفاوتی با ایستگاه هفتم ندارد.

* در این ایستگاه که ارتفاع آن از سطح زمین ۲۹۴۰متر است، یک رستوران ۲طبقه چوبی – مثل آن چیزی که در فیلم‌ها و کارتون‌ها دیده‌ایم– وجود دارد. چند آلاچیق هم در محوطه خارجی آن هست؛ ضمن آنکه پشت رستوران، وسایل بازی – تاب، الاکلنگ و سرسره – هم هست که اگر هوای سرد اجازه داد، می‌شود کودکی‌ها را زنده کرد.

* استفاده از گرمای داخل رستوران تنها برای آنهایی مجاز است که از آنجا خرید کنند. قیمت غذاها و خوراکی‌های رستوران «گل سرخ» کمی گران است که ظاهرا به خاطر ارتفاعی است که این مواد غذایی باید از سطح شهر تا آنجا برسند؛ برای مثال:

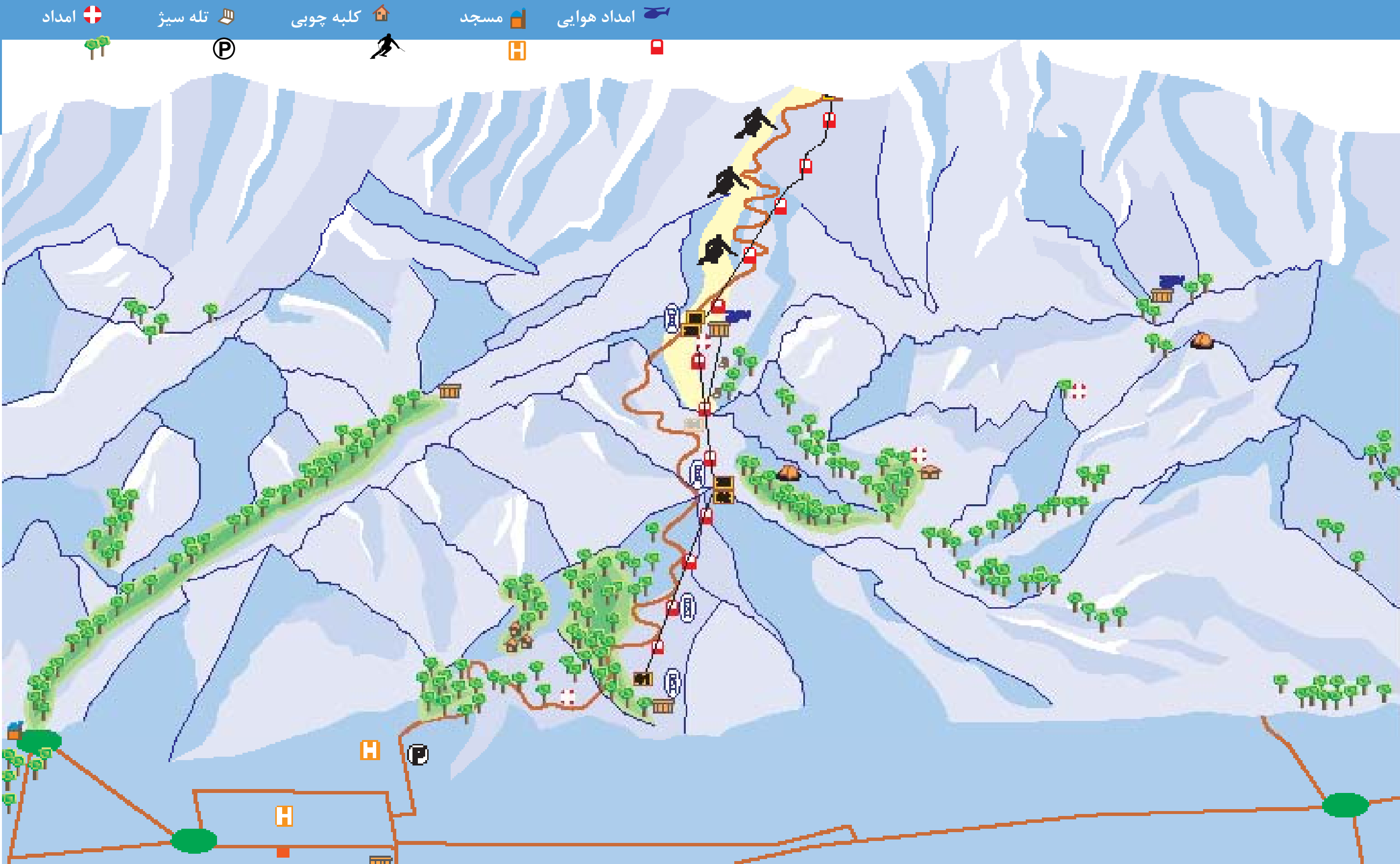
قیمت نان و پنیر و گردو، یک کاسه عدسی یا سوپ و املت؛ ۲هزار تومان

نیمرو یا شله زرد؛ هزار و ۵۰۰تومان

جوجه کباب؛ ۵هزار تومان

بختیاری؛ ۶هزار و ۵۰۰تومان و....

* اگر احتیاج به سرویس بهداشتی داشته باشید، می‌توانید از سرویس بهداشتی رستوران استفاده کنید.



با دقت برانید
با استفاده از راهنمای نقشه می‌توانید موقعیت خودتان را بسنجید. البته محدوده اسکی فقط دره ایستگاه هفتم است. امکانات ایستگاه پنجم هنوز به بهره‌برداری نرسیده است

اینفوگرافی: علی عطایی



نگران نباشید
اگر خدای ناکرده کسی صدمه دید نگرانش نشوید؛ فقط سعی کنید او را زودتر به پزشک برسانید تا کمک‌های اولیه انجام شود

عکس: محمدرضا شاهرخی‌نژاد

ایستگاه هفتم

ورود به مرتفع‌ترین سرسره جهان

برای پاگذاشتن به ایستگاه هفتم باید در ایستگاه پنجم از کابین پیاده شده و سوار یک خط دیگر شوید. پس از گذشت حدود یک ساعت (از ایستگاه اول) و طی مسیر ۷۵۰۰ متری، به ایستگاه هفتم یا همان پیست بین‌المللی اسکی توچال می‌رسید.

* به دلیل ارتفاع زیاد این ایستگاه، هوا آن‌قدر سرد است که اگر مجهز نیامده باشید، رسما یخ می‌زنید. برودت هوا حتی قابل قیاس با ایستگاه پنجم هم نیست. لباس گرم شامل کاپشن شلوار اسکی، هدبند، کلاه، عینک، دستکش، چکمه و ماسک صورت وسایلی هستند که باید با کمک آنها به جنگ سرما بروید.

* در میان سفیدی‌های برف، رنگ‌های شاد لباس اسکی‌بازان حسابی جلوه‌گری می‌کند.هیجان و انرژی اسکی‌بازان و پرش آنها از روی برف آن‌قدر جالب است که می‌تواند ذهن شما را کمی از شدت سرما دور کند.

* ایستگاه هفتم از سطح دریا ۳۸۵۰ متر ارتفاع و در دامنه غربی کوه توچال قرار دارد. امکان اسکی آلپاین (با ۲چوب اسکی) و اسنوبرد در این ایستگاه وجود دارد. اما هر نوع برف بازی با تیوپ ممنوع است.

* می‌توانید خیلی از گردشگران خارجی را هم که تعریف این پیست را به عنوان مرتفع‌ترین پیست اسکی جهان شنیده‌اند، بین اسکی‌بازها ببینید.

* مبتدیانی که اسکی بلد نیستند، می‌توانند به مدرسه اسکی ایستگاه هفتم مراجعه کرده و مربی بگیرند. قیمت مربیان درجه ۳اسکی آلپاین یا اسنوبرد ساعتی ۷هزار تومان، مربیان درجه ۲ساعتی ۸هزار و ۵۰۰ تومان و مربیان درجه یک و ممتاز ساعتی ۱۰ هزار تومان است.

* مدرسه اسکی توچال تحت مدیریت محمد نظر معروف به عمو نظر است که از پیشکسوتان اسکی و کوهنوردی است. او کسی است که در سال ۱۳۵۲ برای نخستین بار دیواره آزاد کوه را در ارتفاع ۴هزار متری برای صخره‌نوردان باز کرده است.

* ساعت کاری مدرسه هر روز به غیر از یکشنبه‌ها از ساعت ۸:۳۰ صبح تا ۳–۲:۳۰عصر است. بعد از تعطیلی، پیست کوبی می کنند تا خط اسکی‌ها و چاله‌های به‌وجود آمده برطرف شوند.

* ایستگاه هفتم شامل ۳پیست اسکی است که ۲تای آنها فعال است؛ پیست پوما از ایستگاه هفتم تا هتل توچال ۱۱۰۰ متر و پیست دوپرمایر که از قله تا هتل توچال ۱۶۰۰ متر فاصله دارند. هر دو دارای دستگاه تله سی‌یژ مجزا هستند و میزبان مسابقات بین‌المللی هم می‌شوند.

* نکته‌ای که باید به آن توجه کنید این است که اگر بچه زیر ۹ سال دارید، به هیچ وجه او را با خود به این ارتفاع نیاورید. چرا که باعث ناهنجاری‌های مغزی آینده برای او می‌شود.

شب‌مانی در بلندترین هتل دنیا

اگر اسکی یا اسنوبرد دارید رفتن به هتل توچال کار زیاد سختی نیست؛ در غیر این صورت می‌توانید از تله‌سی‌یژ هم استفاده کنید.

* باید حواستان باشد که چطور روی صندلی چوبی آن بنشینید که پاهایتان ضربه نبیند. برای پیاده‌شدن هم باید به منتهاالیه سمت راست یا چپ صندلی بروید و پیاده شوید.اگر هم تنهایی نمی‌توانید، یکی از متصدیان تله‌سی‌یژ به شما برای پیاده‌شدن کمک می‌کند.

* هتل توچال یکی از مرتفع‌ترین هتل‌های جهان است، با ارتفاعی معادل ۳۵۵۰ متر.

* پزشک با امکانات گچ‌گیری، کپسول اکسیژن و دیگر لوازم پزشکی هم دارد.

* اینجا از معدود ارتفاعاتی است که به راحتی آنتن موبایل وجود دارد؛ البته اگر هوا مه‌آلود نباشد.

* این هتل که در سال ۱۳۸۰افتتاح شده، ۳۰اتاق دارد و می‌تواند پذیرای ۸۰مهمان باشد. بهای اتاق‌های آن هم از ۱۳۵هزار تومان آغاز می‌شود و به ۳۸۰هزار تومان می‌رسد. کسانی که قصد اقامت در این هتل را دارند به غیر از معاینه پزشکی در ایستگاه پنجم، باید در هتل هم مورد معاینه قرار گیرند.

اسکی در همه ایران

اهل هر منطقه از سرزمین که باشید می‌توانید در همان نزدیکی از اسکی لذت ببرید

ردیف	نام پیست	استان	مدرسه اسکی	تعداد بالابر	نوع دستگاه‌های بالابر	ماشین برفکوب	رستوران	هتل	پارکینگ	درمانگاه	پایگاه قهرمانی
۱	پیست دیزین	تهران	۱	۱۲	تله‌اسکی، تله‌سی‌یژ و تله کابین	۴	۴	۲	۲	۱	۱
۲	پیست آبعلی	تهران	۱	۹	تله‌اسکی، تله‌سی‌یژ	۱	۲	۱	۱	۱	—
۳	پیست دربندسر	تهران	۱	۴	تله‌اسکی، تله‌سی‌یژ	۱	۱	—	—	۱	۱
۴	پیست توچال	تهران	۱	۷	۱تله‌اسکی، ۲تله‌سی‌یژ، ۳تله کابین	۲	۲	۱	۲	۱	—
۵	پیست شمشک	تهران	۱	۵	تله‌اسکی، تله‌سی‌یژ	۲	۴	۲	—	۱	۱
۶	پیست خور	تهران	۱	۱	تله‌اسکی	۱	۱	—	—	—	—
۷	پیست فیروزکوه	تهران	۱	۱	تله‌اسکی	—	۱	—	—	—	—
۸	پیست پاپای	زنجان	۱	۱	تله‌اسکی	—	۱	۱	—	—	—
۹	پیست پیام	آذربایجان شرقی	۱	۳	تله‌اسکی	—	۱	—	۱	۱	—
۱۰	پیست سهند	آذربایجان شرقی	۱	۲	تله‌اسکی	—	۱	۱	۱	۱	—
۱۱	پیست خوشاک	آذربایجان غربی	۱	۲	تله‌اسکی	۱	۱	۱	—	۱	—
۱۲	پیست کوهرنگ	چهارمحال و بختیاری	۱	۳	تله‌اسکی	۱	۱	—	—	—	—
۱۳	پیست تاریکده	همدان	۱	۲	تله‌اسکی	—	۱	—	۱	۱	—
۱۴	پیست بیجار	کردستان	۱	۱	تله‌سی‌یژ	۱	۱	در دست اقدام	۱	۱	—
۱۵	پیست سپیدان	فارس	۱	۲	تله‌اسکی	—	۱	۱	—	۱	—
۱۶	پیست شکرک	فارس	۱	۲	تله‌اسکی، تله کابین	۱	۱	—	۱	۱	—
۱۷	پیست شازند	اراک	۱	۱	تله‌اسکی	۱	—	در دست اقدام	—	۱	—
۱۸	پیست دنا	کهگیلویه	۱	۲	تله‌اسکی	۱	۱	—	۱	۱	—

سفر به سرزمین جادویی

سفر به کویر، سفر به دنیای سحر و افسون است. فقط اگر یک‌بار به کویر سفر کنید تا آخر عمر از دنیای جادویی کویر جدا نمی‌شوید

ایثار قنواتی

لذت بی‌پایان سفر به دنیای افسون و جادو را تجربه کنید. تماشای کویرهای بی‌نظیر سرزمین ایران آرزوی جهانگردان بسیاری است؛ به‌ویژه در این فصل که گرمای سوزان کویر، پوست را نمی‌کند. اما باید شب در خانه یا کاروانسرایی باشید تا حس ترکیدن استخوان به جانتان نیفتد. کویر تنها خاک نیست؛ پر از عجایب دیدنی است.



افسون کویر
فقط یک بار به کویر بروید. آلفونس گابریل -جغرافی‌دان مشهور انگلیسی- در آغاز کتاب «عبور از صحاری ایران» نوشته هر کس یک‌بار کویرهای ایران را ببیند، تا پایان عمر افسون کویر رهایش نمی‌کند. پیش به‌سوی افسون‌شدن!
عکس: مهدی مریزاد

پرواز مرغ خیال
دریاچه‌های نمکی در دل کویر به اسرار آن می‌افزایند. تماشای این دریاچه‌ها پرسش‌های زیادی در ذهنتان ایجاد می‌کند؛ از جمله تاریخ و چگونگی پیدایش آنها. اگر ذهن تخیل‌گرایی داشته باشید، داستان‌های خیالی به ذهنتان می‌آید
عکس: حسین فاطمی

درخشنده‌های خشکیده

اصلا به ذهنتان نیفتد که کویر جایی بی‌آب و علف است؛ گاه دریاچه‌هایی در دل کویر می‌بینید که زیبایی و رنگ‌های عجیبی به رختان می‌کشند. البته نباید انتظار دریاچه پرآبی را داشته باشید که جان بدهد برای آب تنی! دریاچه‌های کویری بیشتر فصلی هستند و از جنس نمک. در این فصل دریاچه‌های کویری زیباتر از همه سال است.

[معدن متفاوت الماس]

دریاچه نمک آران و بیدگل

برای رسیدن به دریاچه «آران و بیدگل» ۲ راه بیشتر ندارید: مسیر اول آران به مرنجاب است که بعد از ۳۵ کیلومتر ماشین‌سواری به دوراهی دریاچه نمک می‌رسید.

مسیر دوم که طرفدار بیشتری هم دارد، ۲ کیلومتر بعد از کاروانسرای مرنجاب است که کم‌کم دریاچه مثلثی آران پیدا می‌شود.

زمین‌های اطراف دریاچه به شدت باتلاقی است و بهتر است از خیر کشف یک مسیر جدید بگذرید و از همان مسیرهای متعارف بروید.

دریاچه در بیشتر سال، خشک و پوشیده از بلورهای نمک است؛ بلورهایی که در نور خورشید چنان درخشندگی‌ای پیدا می‌کنند که انگار روبه‌روی یک معدن مسطح از الماس ایستاده باشید.

[بزرگ‌ترین نمک دنیا]

دریاچه نمک‌خور

شاید طبیعت‌گردهای خارجی بیشتر از ما شهروندان ایرانی نام دریاچه نمک‌خور را شنیده و آن‌را دیده باشند. همین اول کار بگوییم برای رسیدن به دریاچه نمک‌خور فقط باید از مسیر جاده آسفالته شهرستان خور به طبس بروید تا بعد از ۵۰ کیلومتر رانندگی به قسمت جنوبی دریاچه برسید. به علت باتلاقی بودن زمین‌های اطراف و خود دریاچه به نفعتان است مسیر دیگری را امتحان نکنید. گیر کردن در باتلاق از آن بلاهایی است که هیچ ارزش آزمون ندارد. هرچند بهتر است قبل از حرکت، یک راهنما برای خودتان دست و پا کنید اما اگر هوس ماشین‌سواری روی دریاچه به سرتان زد، حتما از راهنمای محلی استفاده کنید. دریاچه‌خور، بزرگ‌ترین دریاچه نمک فصلی جهان است که جهانگردان زیادی برای دیدن آن پایشان به این قسمت از بیابان باز شده است.

[افق‌های ترک‌خورده]

دریاچه مهارلو

در نزدیکی شهری پرگردشگر و تاریخی زیبایی‌های طبیعی‌ای وجود دارد که یک‌بار دیدنش هرگز از خاطر پاک نمی‌شود. شاید نزدیکی دریاچه مهارلو با پایتخت باستانی ایران نامش را برای مردم سرزمینمان آشنا کرده است.

دریاچه مهارلو در ۱۸ کیلومتری جنوب شیراز قرار گرفته و به خاطر سطح بالایی که نسبت به دریا دارد، آب آن به سرعت تبخیر می‌شود. حجم آب دریاچه بسیار کم است و برای اتراق پرندگان مهاجر مناسب نیست؛ گرچه گاهی پرندگان با اشتباه فرود می‌آیند و بال‌هایشان شوره می‌بندد.

در فصل‌های بارندگی هم فقط در بخش‌های شمالی و مرکزی آن، چیزی حدود ۲ وجب آب با درجه شوری بسیار بالا وجود دارد. اما دیدن سطح وسیعی از کویر که با ترک‌های ریز و درشت تا افق کشیده شده، چندان خالی از لطف نیست.

آبادی‌ای از شن و ماسه

هیچ چیز لذت‌بخش‌تر از این نیست که یک شب تا صبح را در خانه‌ای کاهگلی وسط کویر بگذرانید؛ خانه‌هایی با سقف‌های گنبدی و روزنه‌های نورگیر مانند که می‌توانید زیر آنها دراز بکشید و ستاره‌ها را تماشا کنید. حتی فکرش هم در شلوغی و روزمرگی زندگی شهری می‌تواند به دادتان برسد

[هزارتوهای زندگی]

روستای ابیانه

در دامنه کوه کرکس و در ۴۰ کیلومتری جاده نطنز به کاشان، روستایی هست با خانه‌های تودرتو و سنگی به‌نام «ابیانه»؛ روستایی چندطبقه با ایوان‌های چوبی و حیاطی که سقف خانه طبقه پایینی‌ها به حساب می‌آید. کوچه‌های باریک روستا با روزنه‌هایی از نور که از لابه‌لای سنگ‌ها راه فراری برای خودشان پیدا می‌کنند هم جان می‌دهد برای آنهایی که ذوق عکاسی دارند. اما برای گذراندن شب خیلی نمی‌توانید روی خانه‌های محلی حساب باز کنید چون اهالی از سرزدن‌های وقت و بی‌وقت توریست‌ها و سرک کشیدن به خانه‌هایشان حسابی کفری هستند و چندان دل خوشی از توریست‌ها ندارند. اما اگر جیب پرپولی دارید، می‌توانید روی اتاق‌های هتل ابیانه که از همان خانه‌های سنگی داخل کوه است، حساب کنید؛ البته به شرطی که خوش‌شانس باشید و هتل جای خالی برایتان داشته باشد.

[راهنمای سفر]

بهارستان کویر

روستای سیرچ

هیچ باور کردنی نیست که در دل منطقه بی‌آب‌وعلف شهداد در استان کرمان روستایی با انبوه درختان سرسبز و آب‌وهوای خنک وجود داشته باشد؛ روستایی که خود اهالی کویر لوت به دلیل هوای مطبوعش نام «بهارستان» را روی آن گذاشته‌اند. سیرچ به خاطر همین آب‌وهوای متفاوتش مشهور شده است. گیاه معطر و درمانگر زیره هم که آن را سوغات کرمان می‌نامند در ارتفاعات سیرچ می‌روید. سیرچ از یک‌سو به پیست اسکی و از سوی دیگر به کویر لوت می‌رسد که موجب شده این منطقه از بی‌نظیرترین مناطق طبیعت‌گردی به حساب آید. زیبایی بصری سیرچ این روستا را به یکی از پرطرفدارترین روستاهای منطقه برای کویرنوردان و کوهنوردان تبدیل کرده است. هرچند روستا بیشتر به ییلاق می‌ماند تا محل سکونت دایم و سکنه ثابتی ندارد اما می‌توانید برای اقامت شبانه روی خانه‌های اهالی حساب کنید.

شاخ آفریقا در همین نزدیکی

روستای مصر

کمتر کسی می‌دانست وسط بیابان برهوت روستایی وجود دارد که همنام کشوری در شمال آفریقاست.

برای رفتن به مصر ۲ راه وجود دارد؛ یکی از جاده خاکی – آسفالته خور (از شهرستان‌های اطراف اصفهان) و دیگری از جاده خاکی جندق که درنهایت به روستا می‌رسد. برای شب‌ماندن در این روستا هم می‌توانید روی خانه‌های اهالی حساب کنید؛ هرچند در نزدیکی روستا هم خانه‌ای قدیمی وجود دارد که صاحبش آن را برای اسکان کویرنوردان، خوش‌رنگ و لعاب کرده.

از نقاط دیدنی روستا هم نیزار، دریاچه نمک سلکنون و رمل‌های ماسه‌ای است. اگر فصل پاییز و موقع چیدن زعفران پایتان به مصر رسید، می‌توانید از محلی‌ها زعفران تازه هم برای سوغات بخرید.

مهمان‌نوازان کویری
اینجا روستای مصر است. مردمی مهمان‌نواز دارد که نمی‌گذارند نگرانی بابت شب مانی داشته باشید. بیش از هر چیز دوست دارند مهمانان را با خاطره خوش بدرقه کنند. شترسواری در روستا و اطرافش از جاذبه‌های سفر به مصر است
عکس: بابک بردبار



نگینی در برهوت
مراقب باشید از مسیر اصلی جدا نشوید. ردلاستیک خودروها کمکتان می‌کند تا در برهوتی سوزان به سایه ساری پرکشش برسید. گویی اینجا خانه امید است که میان سکوت و سکون، آرامشی بی‌نظیر به جان می‌ریزد
عکس: علیرضا جلیلی‌فر

خاک سرخ و انار

روستای چوپانان

به کاربردن عبارت خوش‌آب‌وهوا برای توصیف روستایی کویری شاید کمی اغراق‌آمیز به نظر برسد اما چوپانان با باغ‌های انار، زردآلو و انگورش واقعا یکی از خوش‌آب‌وهواترین روستاهای کویری است که می‌شود حتی در گرمای تابستان هم از بودن در آن لذت برد.

روستا بین نایین و اصفهان و در ۹۵کیلومتری انارک قرار دارد و با جمعیت بالای هزار نفرش یکی از پرجمعیت‌ترین روستاهای کویری است. یکی از جاذبه‌های روستا رنگ قرمز ملایم خاک رس بیابان‌های اطراف روستاست؛ رنگی که به خانه‌های روستا هم سرایت کرده و در کنار معماری خانه‌های کویری زیبایی روستا را دوچندان کرده است. درباره این خاک مردم محلی افسانه‌هایی می گویند که شنیدنی و جالب توجه است.

هتل‌های کویری

خوبی شب‌ماندن در کاروانسراهای کویری این است که لذت گذراندن یک شب تا صبح در کویر را با تمام وجودتان تجربه خواهید کرد و این به دلیل موقعیت جغرافیایی کاروانسراهای کویری است. کاروانسراها درست وسط کویر ساخته شده‌اند؛ پیش از آنکه مسافر کویر از وجود پناهگاهی امن کاملا ناامید شود. نیاکانمان هم در این مواقع به کاروانسراها می‌رسیدند

آسمانی از جنس الماس

قصر بهرام

قصر بهرام در منطقه حفاظت شده پارک ملی کویر قرار گرفته و برای همین هم باید برای ورود به این منطقه و سپری کردن شب در کاروانسرا مجوز داشته باشید.

کاروانسرا در ۵۰کیلومتری جنوب پیشوای ورامین در منطقه‌ای که به سه‌راهی اصفهان معروف بوده، به دستور شاه‌عباس صفوی ساخته شد تا جناب‌شاه موقع رفتن به اصفهان، جای ترو تمیزی برای گذراندن شب داشته باشند. کاروانسرا حالا به یکی از بهترین اقامتگاه‌های کویری برای شب‌مانی و رصد ستاره‌ها تبدیل شده‌است.

برای رسیدن به قصر بهرام، ۴مسیر گرمسار، ورامین، پیشوا و کاشان وجود دارد. فقط اگر خواستید از مسیر کاشان بروید، از جاده خارج نشوید که منطقه سفیدآب، باتلاق‌های فراوان دارد.

سرگردانی خودخواسته

کاروانسرای مرنجاب

اگر دوست دارید در سفری گم شوید و دوباره پیدا شوید، به آران و بیدگل در کویر مرکزی ایران بروید. اگر بچه‌های زرنگی باشید و صبح زود راه بیفتید، حوالی ظهر به کاشان و کمی بعد به آران و بیدگل می‌رسید. بهتر است همه خرید سوغات و خوراک را در کاشان یا آران و بیدگل انجام دهید چون درست بعد از آران، بیابان برهوت کویر مرکزی شروع می‌شود. در کاروانسرای این منطقه هم جز پیرمرد نگهبانی که مسؤول جای دادن کویرنوردان است، با کسی برخورد نمی کنید. اگر بیشتر از یک شب در کاروانسرا می‌مانید، پیاده‌روی در کویر برای روز اول پیشنهاد بدی نیست اما فردا صبح زود، به سمت دریاچه نمک و «جزیره سرگردانی» راه بیفتید و یکی از زیباترین مناطق کویری را با چشم‌های خودتان ببینید.

سفیدی ناتمام

کاروانسرای سفیدآب

چیزی حدود۴۰۰سال پیش، بین کاروانسرای مرنجاب و قصر بهرام، کاروانسرای «سفیدآب» ساخته شد. هدف از ساخت این کاروانسرا راحت‌تر کردن کار پستی‌ها بود تا هم خودشان و هم اسب‌های‌شان نفس تازه کنند. شاه‌عباس صفوی که دستور ساخت کاروانسراهای زیادی را داده دستور ساخت سفیدآب هم صادر کرد. این کاروانسرا به‌درد هر طبیعت‌گردی نمی‌خورد. بیشتر کسانی که حرفه‌ای کویرنوردی می‌کنند یا عاشق ماشین‌سواری روی رمل‌های کویر هستند، پایشان به سفیدآب باز می‌شود. شاید پس از بازسازی بنا بتوان به عنوان کاروانسرای مناسب برای بیتوته رویش حساب کرد. با این همه موقعیت مکانی این کاروانسرا جان می‌دهد برای حضور کویرنوردان حرفه‌ای. گرچه فعلا هم ناچارند در این بنا اتراق کنند. پس رعایت نکاتی مثل همراه داشتن بنزین و آب کافی، شرط اول برای برگشتن به شهر است.

حاکم خوش‌ذوق

کاروانسرای (رباط) زین‌الدین

اگر نام حمام گنجعلی‌خان در کرمان را شنیده باشید برای دیدن کاروانسرای او آمادگی بیشتری پیدا می کنید.

او بر یکی از ساخته‌هایش نام کوچکش را گذاشته و روی دیگری نام خانوادگیش را. کاروانسرای زین‌الدین در ۶۰کیلومتری جاده یزد به کرمان و در فاصله ۵۰۰متری از جاده قرار دارد.

این بنا به دستور «زین الدین گنجعلی‌خان» –حاکم کرمان – در قرن دهم هجری ساخته شده است. کاروانسرا معماری منحصربه‌فردی دارد که به تازگی بازسازی شده و به مکان مناسبی برای شب‌مانی کویرنوردان تبدیل شده است. علاوه بر طبیعت‌گردها و کویرنوردان مسافران جاده جنوب هم می‌توانند شب خوب و پرخاطره‌ای را در این کاروانسرای تاریخی سپری کنند.

چهل تعزیه در یک روز

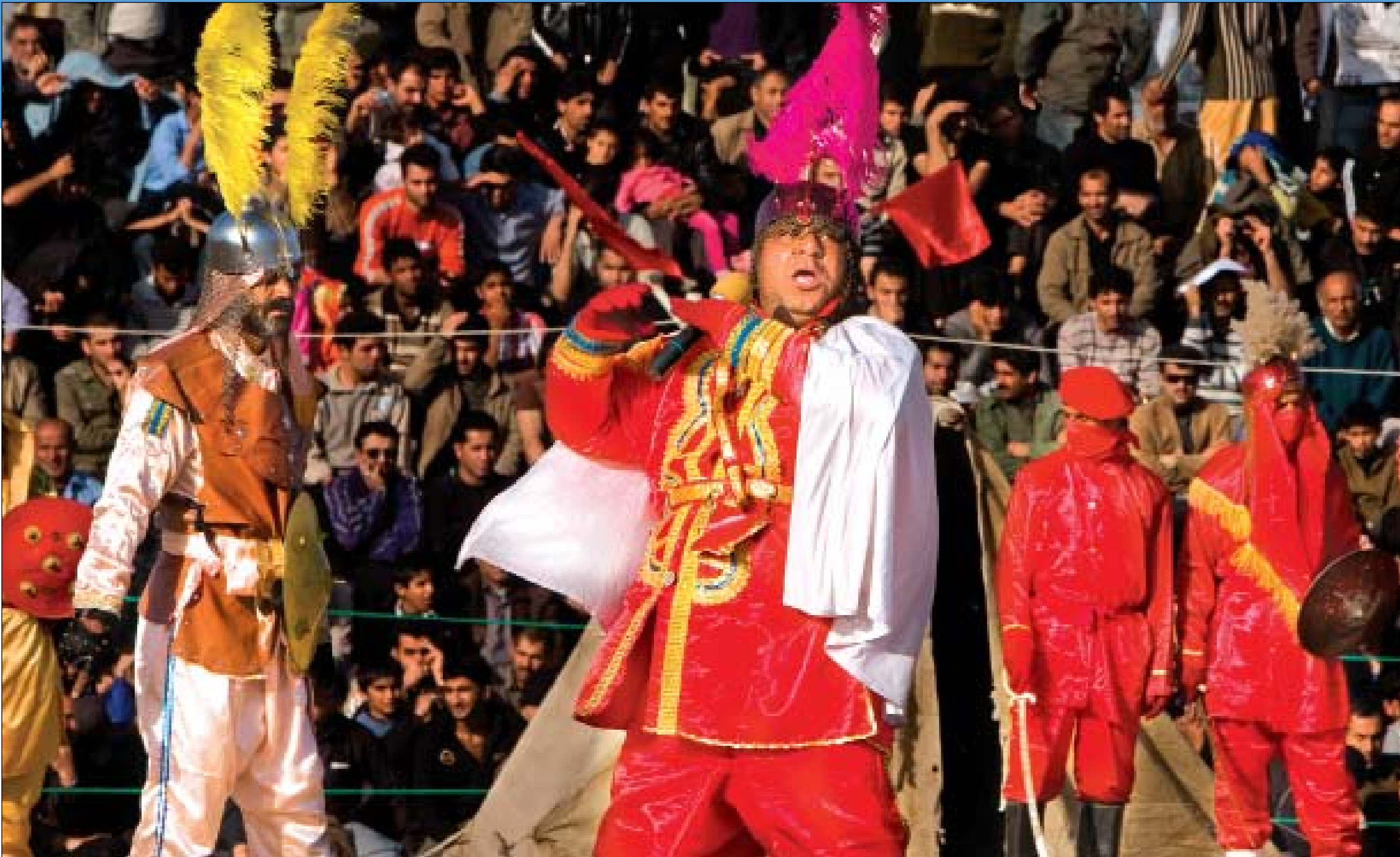
بزرگترین گردهمایی تعزیه دراربعین در اطراف خوانسار

تعزیه‌های ایام سوگواری در هر شهر با هم متفاوت است. تفرشی‌ها با آداب و لهجه خودشان تعزیه می‌خوانند و کرمانی‌ها و آشتیانی‌ها هم همین‌طور. پیشنهاد ما به شما تماشای تعزیه‌های متفاوت شهرهای مختلف در یک منطقه است. وقتی به شهر خوانسار و از آنجا به روستای قودجان برسید، به اندازه همه عمرتان تعزیه‌خوان و شبیه‌خوان می‌بینید.

گرچه خوانسار در بخش کوهستانی استان اصفهان قرار دارد و زمستان‌های سرد را از سر می گذراند اما در هفته نخست اسفند ارزش تحمل جاده کوهستانی و آب و هوای سرد را دارد. برای تماشای باشکوه‌ترین تعزیه می‌توانید از اربعین حسینی تا آخر شب روز بیست و هشتم ماه صفر به روستای قودجان بروید. حدود ۳۰۰ سال است که طی این روزها تعزیه‌خوانان گرد هم می‌آیند و صبح و عصر به اجرای تعزیه و شبیه‌خوانی می‌پردازند. امسال از دوم اسفند ماه به مدت ۴ روز بیش از ۲۰۰ گروه تعزیه از شهرهای مختلف به روستای قودجان خوانسار در استان اصفهان می‌آیند و در سوگ امامشان تعزیه تعزیه‌خوانی می کنند.

برای تماشای این مراسم آیینی ابتدا باید به استان اصفهان بروید. از این شهر ۱۵۰ کیلومتر به شمال غرب برانید تا وارد خوانسار شوید. این شهر ۵۰ هزار نفری در این روزها میزبان ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار عزادار می‌شود. روستای قودجان بین خوانسار و گلپایگان واقع شده که تا خوانسار ۶ کیلومتر فاصله دارد.

آخر تعزیه
نذورات و هدایای مردم را به عنوان دستمزد به گروه‌های تعزیه خوان می‌دهند. بعضی سال‌ها سرما و برف اجازه نداده جز مردم محلی کسی به تماشای تعزیه بیاید و تعزیه‌خوان‌ها پول رفت و برگشت را هم خودشان داده‌اند
عکس: مرتضی اتابکی



بزرگ‌ترین تکیه
ظرفیت این تکیه به ۵۰هزار تماشاچی می‌رسد. علاوه بر ۴۰نفر پرسنل اجرایی، ۱۰راس اسب برای اجرای تعزیه‌ها در اختیار گروه‌ها قرار می گیرد
عکس: مرتضی اتابکی



غولی از خشت و تاریخ

ارگ راین در اطراف کرمان برادرخوانده دیروزی و جانشین امروزی ارگ بم است

اگر هوای دیدن مکان تاریخی به سرتان افتاد یا دلتان خواست بنای خشتی عظیمی را تماشا کنید و حسرت ارگ بم دلتان را آزرد، می‌توانید به دیدن برادرخوانده‌اش در همان نزدیکی‌ها بروید. ارگ تاریخی راین که شباهت بسیاری به ارگ بم دارد، با ۲۲ هزار متر مربع به عنوان بزرگ‌ترین بنای خشتی دنیا میزبان خوبی برای گردشگران ایرانی و خارجی به شمار می‌آید. شهر قدیمی و ارگ راین بین جاده کرمان- بم قرار دارد. این شهر ییلاقی در ۱۱۰ کیلومتری جنوب شرق کرمان واقع شده و حدود ۱۲۰ کیلومتر با بم فاصله دارد. مسجد، بازار، اصطبل، زورخانه، خانه‌های اعیانی و محله عامه‌نشین ارگ راین منتظر دیدار شماست. / عکس: ساغر امیرعظیمی



تماشای بال‌های صورتی

طبیعت میانکاله هر سال میزبان صدها هزار پرنده مهاجر است

وقتی در تهران دیدن آسمان آبی یک رویا می‌شود، می‌توان با ۶ ساعت رانندگی و رسیدن به پناهگاه حیات وحش میانکاله آسمانی صورتی‌رنگ را تماشا کرد. پرواز دسته‌های فلامینگو آسمان را رنگ صورتی می‌زند. در این منطقه علاوه بر پرندگان بومی‌ای که حدود ۴۰ گونه شمارش شده‌اند، بیش از ۲۰۰ گونه پرنده مهاجر در قاب نگاهتان می‌نشیند. میانکاله در جنوب شرقی دریای خزر واقع شده است. برای رسیدن به میانکاله باید ابتدا به شهر بهشهر در ۴۹ کیلومتری شرق ساری رفت. ۱۲ کیلومتر به سوی شمال‌شرق پیش بروید اما پیش از آن برای ورود به پناهگاه حیات وحش میانکاله، به مجوز اداره محیط زیست بهشهر نیاز دارید. / عکسس: محمد رضایی



شنا در گِل‌ها

گل‌فشان پیرگل در نزدیکی خاش بزرگ‌ترین گل‌فشان ایران است

گل‌فشان نه تنها به عنوان یک پدیده زمین‌شناسی بلکه به دلیل ویژگی‌های درمانی‌اش دارای جاذبه برای سفر است. در فصل زمستان که بارندگی در نواحی جنوب‌شرق ایران بیشتر است گل‌فشان‌ها فعال‌تر می‌شوند. پیشنهاد سفر ما دیدار بزرگ‌ترین گل‌فشان است. گل‌فشان پیرگل با ۱۶۵۳ متر ارتفاع، بلندترین و بزرگ‌ترین گل‌فشان کشورمان است که تا ۳ هکتار اطراف آن هیچ گیاهی وجود ندارد. مردم محلی در استان سیستان و بلوچستان گل‌فشان‌ها را ناف دریا می‌نامند. برای دیدن این پدیده باید به شهر خاش رسید و از آنجا ۱۳۰ کیلومتر در جهت شرق حرکت کرد تا پیرگل را دید. بهترین مسیر پرواز به زاهدان و حرکت از آنجا به سوی خاش است. / عکس: بهزاد ترکی‌زاده



شهرضا به نیت سمنو

مردم و مسؤولان شهرضا به نیت چهارده‌معصوم(ع) ۱۴ پاتیل سمنو بار می‌گذارند

تنها راه پخت دشوار سمنو گردآمدن گروهی (اغلب زنان) برای این کار است. از این رو از نیت کردن تا خوردنش آداب خاصی دارد. در بیشتر مناطق کشور سمنو را زنان به نیت و نذر حضرت زهرا(س) می‌پزند. اگر می‌خواهید برای شرکت در پخت سمنوی همگانی حضور یابید و از هم‌زدن دیگ بزرگ لذت ببرید و حاجت بگیرید، اهالی شهرستان شهرضا دست به‌دست هم داده و به نیت چهارده معصوم(ع) ۱۴ پاتیل بزرگ سمنو بار می گذارند. برای شرکت در این مراسم می‌توانید از صبح روز بیست و یکم اسفندماه تا ظهر بیست‌ودوم برای هم‌زدن دیگ به شهرضا رفته و سمنوی سفره هفت‌سینتان را نیز فراهم کنید. / عکس: سعید کرمی/جام‌جم‌آن‌لاین



حدادعادل، جایزه ویژه مطالعات و پژوهش‌های جهان اسلام را دریافت کرد

چهره ایرانی افتخار اسلامی

«در جهانی زندگی می کنیم که بیش از هر زمان دیگری به ایمان و اخـلاق نیاز دارد و مسـلمانان بایـد بار دیگر هویت جمعی و معنوی خود را احـراز و با همت و تلاش، عقب‌ماندگی‌های گذشته را جبران کنند.» این سخنان را نخســتین ایرانی دریافت کننده جایزه ایرسیکو در محل همایش این جایزه در استانبول ترکیه گفت.

سازمان کنفرانس اسلامی هر ۵سال یکبار، شخصیت‌های فرهنگی جهان اسـلام را انتخاب و معرفی می کند که در آبان‌ماه سال‌جاری، یک ایرانی را در میان شخصیت‌های فرهنگی ۵۷کشور اسلامی به عنوان شخصیت فرهنگی برجسته جهان اسلام انتخاب کرد. این فرد کسی نیست جز دکتر غلامعلـی حدادعادل – رئیس سـابق مجلس شورای اسلامی و رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی – که نخستین ایرانی دریافت کننده جایزه ویژه مطالعات و پژوهش‌های اسلامی (ایرسیکو) است.

حدادعادل پس از دریافت جایزه، در سخنانی اسلام را صاحب یکی از مهم‌ترین تمدن‌های تاریخ بشریت خواند و مسؤولیت علمای اسلامی را در حاکم کردن گفتمان علم‌وفرهنگ بسیار خطیر دانسـت. رئیس فرهنگسـتان زبان و ادبیات فارسی پیشنهاد کرد گروهی از دانشمندان آگاه به اقتضائات کنونی جهان اسلام، شرایط رشدوگسترش علم را در جوامع اسلامی بررسی کنند تا بذر علم‌ودانش، در اذهان کودکان و نوجوانان افشانده شود. یکی از دلایل این انتخاب، تلاش‌ها و خدمات غلامعلی حدادعادل برای دانشنامه جهان اسلام است که از سوی بنیاد دائره‌المعارف اسلامی منتشر می‌شود.

بنیاد دائره‌المعارف اسـلامی، نهادی است غیرانتفاعی که هدف اصلی آن تدوین و نشر دانشنامه جهان اسلام است. این بنیاد در سال ۱۳۶۲ در تهران تاسـیس شد و در حوزه مطالعات جهان اسـلام و ایران فعالیت خـود را آغاز کرد و به‌تدریج به یکی از کانون‌های اصلی و معتبر دانشنامه‌نگاری در قلمرو جهان اسلام تبدیل شـد. غلامعلی حدادعادل از ۱۳۷۴ تاکنون مدیریت این بنیاد را برعهده دارد.



مسعود آذرنوش، باستان‌شناس بین‌المللی درگذشت

مرد کاوش‌ها در خاک خفت

ساعت ۹ شب روز پنجشنبه هفتم آذرماه، خبر دردناکی منتشـر شـد که خانواده باستان‌شناسـی ایران را در غم‌واندوه فرو برد. «اگر نگوییم بهترین، احتمالا یکی از بهترین‌های باستان‌شناسی بود که اشراف وسیعی نسبت به دوره‌های باستان‌شناسـی داشت و در رشته خود بسیار دقیق بود.» سـیدمحمد بهشتی – رئیس پیشین سازمان میراث فرهنگی –این سخنان را درباره مسعود آذرنوش – معاونت پژوهشی سابق پژوهشکده باستان‌شناسی کشور – گفت.

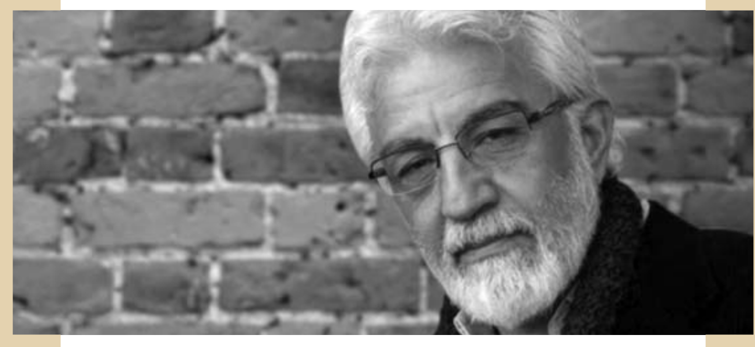
آذرنوش در سـال ۱۳۲۴ در کرمانشـاه بـه دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مقطع کارشناسـی ارشـد رشته باستان‌شناسـی در دانشـگاه تهران گذراند و مدرک دکترای خود را از دانشگاه کالیفرنیا کسب کرد. او علاوه بر سوابق پژوهش میدانی و تدریس در دانشگاه‌های تهران، تالیفات زیادی به زبان‌های فارسی، انگلیسی و فرانسه دارد و مدتی هم مسؤولیت معاونت پژوهشی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی را برعهده داشت. آخرین فعالیت مسعود آذرنوش، کاوش تپه هگمتانه برای پیداکردن مکان مناسبی برای ساخت موزه منطقه غرب کشور بود. او ساعاتی پس از بازگشت از ماموریت اداری همدان به تهران، در سن ۶۳سالگی بر اثر سکته قلبی دارفانی را وداع گفت. روحش شاد.



رونمایی پنجمین کتاب از مجموعه آثار فرشچیان

نگاره‌های پنجم استاد

تالار وحدت، شب پنجم دی‌ماه، یکی از پرازدحام‌ترین شب‌های خود را پشت‌سر گذاشت و میزبان هنرمندان و مدیران مطرحی از حوزه‌هـای مختلف هنر و ادب ایران بود. همه آمده بودند تا در مراسـم رونمایی یک کتاب شرکت کنند اما این مراسم تبدیل به تجلیل و قدردانی از هنرمندی شد که حق بزرگی به گردن هنر ایران دارد و چراغ نگارگری را در جهان زنده نگه داشته است؛ مـحمود فرشچیان. غلامحسین امیرخانی– خوشنویس– او را درخشش صحنه نخست هنر نقاشی ایران در چندین دهه اخیر دانست. محمد استعلامی– عرفان پژوه– دنیای کارهای او را حیرت‌انگیز خـواند. محمدابـراهیم باستـانی‌پاریزی– تاریخ‌شناس– آثار او را گران‌قیمـت و باارزش توصیف کـرد و عزت‌الله انتظامی– بازیگر– ساخت مجسمه‌ای از او را پیشنهاد داد. از تمام حوزه‌های فرهنگ و هنر آمده بودند تا قدر هنر او را پاس بدارند و از زحماتش سپاسگزاری کنند. محمود فرشـچیان متولد ۱۳۰۸ در اصفهان است. او نزد هنروران بزرگی چون حاج‌میرزا آقاامامی و استاد عیسـی بهادری تعلیم دید و به اروپا رفت. فرشچیان در سال‌های دوری از وطن، به مطالعه و کار در موزه‌ها مشغول شـد و اندوخته‌های زیادی کسـب کرد اما همچنان به شیوه نگارگری ایرانی وفادار مانده است.



توسط علی فردوسی؛ قدیمی‌ترین نسخه حافظ در آکسفورد پیدا شد

حافظ از میان برخاست

همه چیز از روزی شروع شد که علی فردوسی – رئیس بخش تاریخ و علوم سیاسـی دانشـگاه نوتردام– به کتابخانـه بادلیان دانشـگاه آکسـفورد رفت و یک مجموعه خطی از شعرهای کهن ایرانی را ورق زد که در آن ۴۹شعر از حافظ وجود داشت. تا اینجا چیز عجیبی در کار نبود ولی وقتی فردوسی نوشته‌های گردآورنده را درباره حافظ خواند، فهمید که با نسخه منحصربه‌فردی طرف است. گردآورنده در کنار بعضی از غزل‌ها برای حافظ دعای طـول عمر کرده بود و این نکته نشـان می‌داد این شـعرها در زمان حیات حافظ نوشته شده؛ چیزی که تاکنون سابقه نداشته اسـت. پیش از این قدیمی‌ترین نسخه یافت شـده، تاریخ ۸۰۷ هجری قمری را با خود داشـت اما با پیدا شدن این نسخه که تاریخ سال‌های ۷۹۱ و ۷۹۲ ه. ق را در خود دارد، باید رکورد قدیمی‌ترین را به آن داد. این نسخه می‌تواند سرآغاز تحقیقات جدیدی در حافظ‌پژوهی شود. یکی از تفاوت‌های جالب توجه این نسـخه با نسخه‌های دیگر حافظ، تغییر بعضی از کلمات است؛ مثل کلمه «مگوئید» که در بیت معروف «با مدعی بگوئید اسرار عشق و مستی/ تابی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی» به «بگوئید» تبدیل شده است. این نسخه خطی توسط انتشارات دیبایه چاپ شده است.





چاپ اخبار کاوش‌های سد خداآفرین بدون اجازه ممنوع شد

بایکوت گاونر و مرد کهن

خبر این بود؛ در کاوش‌های نجات‌بخشی سـد خداآفرین، جنگجویی در کنـار گاو نر یافت‌شده است. با دکتر علیرضا هژبری‌نوبری که سرپرسـتی گروه کاوش در این منطقه را برعهده‌داشـت، تماس گرفتیم تا تصویر این جنگجو را برای انتشار در ویژه‌نامه «سرزمین من» برای ما ارسال کند. نوبری به ما گفت که بدون اجازه پژوهشکده باستان‌شناسی اجازه این کار را ندارد؛ چرا که رسـانه‌ها می‌خواهند ماجرای سد خداآفرین را به بلوای(!) سد سیوند تبدیل کنند.

با پژوهشکده تماس گرفتیم که متاسفانه موفق به صحبت با رئیس آن نشـدیم. خانم صمدی – مسـؤول دفتر فاضل نشـلی – از اینکه ما بدون اجازه از پژوهشکده، قصد انتشار مطلبی درباره کاوش‌های منطقه خداآفرین را داریم، برافروخته شـد و هرچه هم که گفتیم مطلب را از خبرگزاری‌ها و به‌خصوص سایت خبری خود سـازمان گرفته‌ایم، آرام نشـد. این‌طور که پیداسـت قرار اسـت تـا مدتی خبرهای جالـب کاوش در ایـن منطقه تنها از طریق روابط عمومی سازمان منتشر شود. پژوهشـکده باستان‌شناسـی گمان می کند با انتشـار مطالب آزاد کاوش‌ها در رسانه‌ها، حساسـیت‌ها بیشتر می‌شـود و آبگیری سد با مشکل روبه‌رو می‌شود، در حالی که تجربه ثابت کرده اطلاع‌رسـانی درسـت، همیشه باعث رشد و آگاهی مردم شده است.

سد خداآفرین در استان آذربایجان‌شرقی قـرار اسـت آبگیـری کنـد و بسـیاری از محوطه‌های دوره مفرغ را بـه زیر آب ببرد. به همین دلیل ۵هیأت باستان‌شناسی ایرانی به سرپرستی علیرضا هژبری نوبری، یعقوب زلقی، بهـرام آجرلـو، محمـد فیض‌خواه و بایرام آقالری در دومیـن فصل کاوش‌های باستان‌شناسی، در منطقه سـد خداآفرین به کاوش پرداختنـد تا بتوانند آثـار باقیمانده از دوره‌های عصـر مفرغ تا اشـکانی را در این منطقه نجات دهند.

استخوان‌های سوخته کودک ۵هزار ساله در شهر سوخته پیدا شد

کودک سوخته



۵هزار سال پیش در زمستان، کودکی زیر یک اجاق کرسی در نتیجه استشمام دی‌اکسید کربن خفه شد و سپس با آتش گرفتن فضای کرسی بدون هیچ‌گونه حرکتی به مرور سوخت.

حالا پس از این همه سال، اسکلت این کودک توسط باستان‌شناسان در دوازدهمین فصل کاوش در شهرسوخته پیدا شده است.

فرزاد فروزانفر - انسان‌شناس هیات باستان‌شناسی شهر سوخته - می‌گوید که شواهد به دست آمده نشان می‌دهد که سوختگی با آتشی متوسط و در حد یک اجاق یا چیزی شبیه به آن، به کندی صورت گرفته است. به گفته فروزانفر، در این حالت استخوان‌ها آب خود را از دست داده و پوک و سیاه‌رنگ شده و استخوان‌های دراز کمی متورم شده‌اند.

اینکه اندام و دست‌ها در حالت طبیعی قرار داشته و آتش سبب تحرک و جابه‌جایی اندام و مقاومت کودک حین سوختگی نشده است، می‌تواند احتمال خفه‌شدن کودک را قبل از آتش‌سوزی تقویت کند؛ پس احتمالا زمان وقوع حادثه در فصل سرما بوده و کودک زیر کرسی قرارداشته‌است.

شواهد همچنین نشان می‌دهد که کودک به مرور خوابش برده و تنها قسمتی از سر کودک تا بینی به زیر کرسی رفته است؛ «تمام اندام کودک که به‌طور صددرصد در آتش سوخته به رنگ سیاه درآمده و تنها قسمتی از سر کودک که بیرون از فضای آتش قرار داشته، سالم است. سوختگی جمجمه تنها در ناحیه دهان، بینی و قسمت تحتانی آن بوده است.»

تاکنون در ۱۷فصل کاوش توسط هیات‌های خارجی و ایرانی در شهر سوخته، آثار بسیاری از سوختگی و آتش در مکان‌های مسکونی و دیگر مکان‌ها و از جمله روی بقایای انسانی مدفون در گورستان به دست آمده است.



قوهای مهاجر به ایران در معرض خطر مرگ قرار گرفتند

فریاد گنگ قوها

هزاران قو در منطقه سرخرود فریدونکنار به خاطر گرسنگی، صید توسط افراد سودجو، تلف شدن به دلیل سرمای شدید منطقه و برخورد با کابل‌های فشار قوی برق در معرض خطر مرگ قرار گرفتند. ۹۵درصد این قوها از نوع فریادکش و بقیه از نوع گنگ هستند که از روسیه برای زمستان گذرانی به کشور ما آمده‌اند. به گفته محمدعلی الله‌قلی - مدیرعامل کانون پژوهش و حفاظت از طبیعت پایدار محیطبان - همه تلفات مربوط به قوهای گنگ است چراکه آنها به دکل‌ها، بسیار نزدیک هستند. الله‌قلی به ویژه‌نامه «سرزمین من» گفت: «سال گذشته ۷۰۰تا ۸۰۰قو برای زمستان گذرانی به فریدونکنار آمدند که متاسفانه اکثریت قریب به اتفاق آنها به دلیل نامساعدشدن وضعیت زیست‌شان توسط دامگاه‌دارها، آنجا را ترک کردند. امسال ۲تا ۳هزار قو به شهرستان سرخرود آمده‌اند و بازهم وضعیت مناسبی ندارند؛ روزی حدود ۱۰ تا ۱۲ قو به سیم‌های کابل برخورد می کنند و می‌میرند». کانون پژوهش و حفاظت از طبیعت پایدار محیطبان بلافاصله پس از اطلاع از موضوع، با جمع‌آوری کمک‌های مردمی اقدام به خرید ذرت کرد و آنها را در شمال آب‌بند پخش کرد تا بتواند قوها را از کابل‌ها دور نگه دارد.

گواهینامه جهانی برای مرمت

محمدحسن طالبیان، مازیار کاظمی و حسن راهساز از بنیاد پژوهشی پارسه پارساگاد، به‌خاطر فعالیت‌های مستمر در حفظ و نگهداری سایت میراث جهانی، گواهینامه مرکز میراث جهانی از یونسکو دریافت کردند. به همین خاطر شایسته دریافت نشان مثبت هستند.

ذخیره ژن

بانک ژن جانوری اداره کل محیط زیست استان سمنان، یک نشان مثبت می گیرد چون از ۳۵ گونه جانوران نادر و در معرض خطر انقراضی مانند گربه پالاس، گورخر ایرانی و کاراکال، نمونه بافت و خون گرفته و در بانک ژن ذخیره کرده است.

سرمایه‌گذاری در زرندیه

قرار است تا بزرگ‌ترین دهکده گردشگری اقامتی توریستی و ورزشی کشور در منطقه نمونه گردشگری رودشور زرندیه احداث شود.

سازمان میراث فرهنگی استان مرکزی که متولی این کار است و تاکنون توانسته ۳۰سرمایه‌گذار داخلی و خارجی راجذب کند، یک نشان مثبت می‌گیرد. امیدواریم که تخریبی صورت‌نگیرد.

نام جعلی در همایش بین‌المللی

در نمایشگاه بین‌المللی همایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری که در سالن همایش‌های صدا و سیما برگزار شد، پوستری در غرفه میراث فرهنگی استان بوشهر پخش شد که در آن نام جعلی خلیج عربی دیده می‌شد. چنین اتفاق ناخرسندی حتما یک نشان منفی برای میراث فرهنگی استان بوشهر دارد.

ساخت و ساز در حریم

ساخت و ساز غیرمجاز توسط استانداری خراسان جنوبی در حریم باغ رحیم‌آباد، یک نشان منفی برایشان دارد. این باغ تاریخی متعلق به دوره قاجاریه است و در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده‌است.



اشیای تاریخی ایران در آمریکا به حراج گذاشته شد

حراج تاریخ ایران

خنجر، تبر، تاج و دهنه اسب برنزی با دست کم ۳هزارو ۲۰۰سال قدمت، مهر زیبای حجاری‌شده از جنس سنگ‌های لاجوردی در دوره ساسانیان با قدمتی بین ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ سال، دو شیء خاکسپاری آبی‌رنگ زیبای ساخته شده در حدود ۱۱۰۰ سال پیش، مجسمه عاجی مردی که از آن به‌عنوان الهه حاصلخیزی نام برده می‌شود با قدمتی حدود هزارسال، یک سکه ایرانی ـ یونانی با عنوان ساردیس (Sardis) از جنس طلا با تصویر یک شاه ایرانی درحال دویدن درحالی که خنجر و تیر و کمان در دست دارد و ده‌ها شیء تاریخی دیگر، اشیای متعلق به لرستان، نیشابور و املش هستند که چوب حراجشان در موسسه حراجی کامینسکی در شهر ماساچوست آمریکا زده شده است.

مهرداد ملک‌زاده - باستان‌شناس عصرآهن - معتقد است که سازمان میراث فرهنگی باید با مطالعه علمی اشیای حراج‌شده در حراجی کامینسکی آمریکا، اصیل یا غیراصیل بودن آنها را ثابت و با تنظیم دادخواستی به مراجع بین‌المللی، اعلام کند که کدام‌یک از این اشیا، اصیل و به فرهنگ ایرانی مربوط است و سپس درخواست بازگرداندن آنها را به کشور داشته باشد.



صدور مجوز ساخت بیش از ۶۰ مغازه روی شهر مدفون‌شده سلطانیه

حمله مغازه‌ها به تاریخ

اواخر مهرماه بود که صدهزارمین کاشی فیروزه‌ای توسط اسفندیار رحیم‌مشایی - رئیس سازمان میراث فرهنگی - روی گنبد سلطانیه نصب شد و مرمت آن پس از ۴سال به پایان رسید. گنبد سلطانیه با حدود ۲۵میلیارد ریال اعتبار، چون روزگاران گذشته‌اش جامه فیروزه‌ای بر تن کرد تا بزرگ‌ترین گنبد آجری جهان و هفتمین اثر ثبت‌شده ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو، چون نگینی بدرخشد و خودنمایی کند. ۲ماه از ماجرا گذشته بود که گنبد سلطانیه دوباره خبرساز شد اما این‌بار خبر خوشایندی نبود؛ احتمال آن می‌رود که این میراث جهانی، در خطر پیوستن به فهرست «میراث در خطر یونسکو» قرار گیرد. ماجرا از این قرار است که مسؤولان شهر سلطانیه طی مجوزی، اجازه ساخت بیش از ۶۰مغازه را روی شهر تاریخی سلطانیه که‌اکنون زیر خاک مدفون است، داده‌اند. این مغازه‌ها درست در حریم درجه یک گنبد سلطانیه ساخته می‌شوند و جزو منظر فرهنگی این میراث جهانی هستند. براساس این مجوز، بخشی از شهر تاریخی گنبد سلطانیه که مملو از آثار ارزشمند دوره ایلخانی است، به عمق ۲ متر و در سطحی وسیع خاک‌برداری شد که با نمایان‌شدن آثار باستانی، مسؤولان میراث فرهنگی استان زنجان فعلا جلوی فعالیت خاک‌برداری را گرفتند.



[خیلی‌دور، خیلی‌نزدیک]

سفر به بلخ بامی

گذری به مزار شریف مرکز استان بلخ افغانستان

بیابریم به مزار

اینجا بلخ بامی است؛ درخشان ترین شهر ایران قدیم

علی شهیدی، عکس: امید صالحی

به باور مردم افغانستان، مولوی اینجا زاده شده و زرتشت اینجا به قتل رسیده. اسکندر، چنگیز غزان و طالبان و دیگران ده‌ها بار اینجا را ویران کرده‌اند و مردمان دوباره آن را از نو ساخته‌اند. اینجا مزارشریف است؛ مرکز استان بلخ افغانستان.

ایران قدیم چهار ولایت داشت؛ شرقی، غربی، شمالی و جنوبی. ولایت شرقی، شامل خراسان و ماوراءالنهر بود. جنوب رود جیحون یا آمودریا، خراسان نام داشت و آن سوی آمو، فرارود. شهرهای بزرگ خراسان و ماوراءالنهر عبارت بودند از: بلخ، بخارا، سُغد، سمرقند، خجند، چاچ، هرات، مرو، خوارزم، طوس و نیشابور. اما برای ایرانیان بلخ جای دیگری بود؛ آن‌قدر عزیز بود که آن را بلخ بامی می‌نامیدند؛ یعنی درخشان. هنوز مردم افغانستان اینجا را عزیز می‌دارند و «مزارجان» می‌خوانند و هرجای دنیا که دلشان می‌گیرد، «بیا که بریم به مزار» را زمزمه می‌کنند.

ترانه «بیا که بریم به مزار ملاممدجان» یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های قدیمی افغانستان است؛ ترانه‌ای مردمی که ده‌ها خواننده افغانستان تاکنون آن را اجرا کرده‌اند. اما برای مردم افغانستان اجرای ساربان چیز دیگری است. ساربان در سال‌های دور - در زمان آبادی افغانستان و پیش از آغاز جنگ‌های ۳۰ سال اخیر - اجرایی جاودانه از این ترانه به یادگار گذاشته و خود سال‌ها بعد دور از وطن درگذشته. درباره هویت ملامحمدجان داستان‌های گوناگونی گفته‌اند اما راویان این داستان‌ها همگی نامدارترین ملامحمد تاریخ که اهل مزارشریف و بلخ بوده و دور از وطن درگذشته را از یاد برده‌اند؛ ملامحمد بلخی یا مولانا. گویی این ترانه، مولانا را به بازگشت دوباره از قونیه به زادگاهش بلخ فرامی‌خواند. مولانا دوران کودکی‌اش را در بلخ گذرانده بوده و بهاء ولد - پدر مولانا - که از علمای بلخ بوده، در گریز از مغولان، با خانواده‌اش مجبور به هجرت از خراسان به شهرهای غرب ایران قدیم شده است. در آن زمان آنان که چون فریدالدین عطار نیشابوری در وطن ماندند، در حمله مغولان جان دادند. در حمله چنگیز مردمان بلخ قتل عام شدند و همه شهر ویران شد. اما این اولین و آخرین ویرانی بلخ در تاریخ نبود.



پابرهنه به پابوس مزار >>
مزارشریف آن‌قدر برای مردم محترم است که با کفش، پا در صحن حرم نمی‌گذارند. عکاس می‌گوید: «ما هم کفش‌ها را درآوردیم.» در سرزمین لاجورد، برقع، قاب پنجره، کاشی‌ها و درودیوار به رنگ کبود لاجوردی است. در این سرزمین، زمین به رنگ آسمان است

راهگشا >
برای رسیدن به روضه مبارک باید از میان هزاران کبوتر بگذری که راه را بسته‌اند و در این میان دانه‌نذری راهگشاست

قدیمی‌ترین شهر جهان

هیچ کتاب جغرافیایی نیســت کــه در آن نامی از بلخ نبرده باشــند. در کتاب‌های ایران ساسانی به زبان پهلوی و هم در کتاب‌های ایران پس از اسلام به فارسی و عربی اخبار و گزارش‌های گوناگونی از تاریخ بنای بلخ موجود است. در نوشته‌های باستانی از بلخ با صفت بامی یاد شــده است. در کتاب وندیداد که به زبان اوستایی در دوره ساســانی تدوین شده، بلخ پس از ایرانویج و سغد و مرو، چهارمین شهری است که اهورا مزدا، خود بنیان گذاشته است. در متن پهلوی‌نامه شهرستان‌های ایران ساخت شــهر نوازگ در ســرزمین بلخ به اسفندیار – پسر گشتاسپ– منسوب شده؛ بلعمی و حمدالله مستوفی ســاخت بلخ را به کیومرث نسبت می‌دهند؛ اما طبری، ابن اثیر و مسعودی لهراسب را بانی شهر بلخ می‌دانند. نزدیک به ۳هزار ســال پیش ایرانیان برای نخســتین بار در نواحی سرزمین بلخ حکومت پادشاهی تشــکیل دادند که اخبار آن را در بخش پیشدادیان و کیانیان شاهنامه فردوسی می‌خوانیم. بنابر داســتان زندگی زرتشت در متون پهلوی، او هنگام نیایش به دســت تور برادروش در آتشــکده نوبهار بلخ کشته شده است. بلخ یکی از ساتراپی‌های پادشاهی بزرگ هخامنشی بوده. به هر ایالت پادشاهی هخامنشــی که حکومتی محلی داشته یک ســاتراپی می گفته‌اند. نام قدیم بلخ یعنی «باختر» در کتیبه بیســتون داریوش در کرمانشاه آمده و فرماندار آن به نام دادرشی را از فرماندهان وفادار به داریوش بزرگ دانسته‌اند او در اوایل پادشاهی داریوش که بسیاری از فرمانداران ایالات و شاهان محلی در برابر او ایستاده بودند، در پاسداری از پادشاهی داریوش بسیار کوشــیده است. در پادشاهی هخامنشی به دلیل اهمیت بلخ همواره حاکم آن از بین نزدیکان خانواده هخامنشی انتخاب می‌شده است؛ ویشتاســپ پدر داریوش در زمان پادشاهی پسرش حاکم بلخ بود و ویشتاسپ پسر خشایارشا و سغدیانوس پسر اردشــیر هخامنشی نیز از شاهان محلی بلخ بوده‌اند. اما در پایان کار هخامنشیان و هنگام حمله اسکندر جای چنین مردانی خالی بوده است.

یونانی کوچک در ایران بزرگ

ارسطو – معلم اسکندر مقدونی – با شاگرد خود در کلاس درس بارها از شکوه و ثروت و گنج‌های بلخ سخن گفته بود. با انقراض هخامنشیان و برپایی حکومت اسکندر و جانشینان او که گسترش‌دهنده فرهنگ و زبان یونانی در ایران بودند، بلخ که یکی از مراکز مهم فرمانروایی در ایران شرقی بود، گرچه مقاومتی سرسختانه و دلیرانه در برابر حمله اســکندر کرد اما پس از شکســت به صورت بزرگ‌ترین مرکز اشاعه فرهنگ یونانی درآمد و فرهنگ یونانی با نیرویی صدچندان نسبت به دیگر مناطق ایران در بلخ گسترش یافت. شهرهایی بزرگ به سبک معماری یونان با معابد و آمفی‌تئاترها و ورزشــگاه‌ها در دل ایران شــرقی ساخته شد. در آثار باستانی افغانســتان انبوه آثار هنر ایرانی در دوره جانشینان اسکندر به سبک یونانی وجود دارد که کم از آثار هنری باشکوه یونانی ندارند. به علت جنگ‌های ۳دهه اخیر در افغانستان، فرصت و آرامش لازم برای پژوهش‌ها و مطالعات منظم باستان‌شناسی و کشف بیشتر رازهای تاریخ ایران باستان وجود نداشته است. شاید به دلیل بازسازی بلخ در دوره سلوکیان است که بعضی از نویسندگان کتاب‌های جغرافیای تاریخی، اسکندر را بانی شــهر بلخ می‌دانند. یاقوت حموی اسکندر را بانی بلخ می‌داند و فقیه همدانی، ذوالقرنین را.

همان‌گونه که اشــکانیان در ایران غربی رفته‌رفته قدرت گرفته و به حکومت جانشینان اسکندر پایان دادند، کوشــانیان هم در ایران شرقی قدرت را به دست گرفتند. کوشانیان پادشــاهی بزرگ و قدرتمندی را در شرق ایران باستان بنیان گذاشــتند که به امپراتوری بلخ (Bactrian Empire) مشهور است. گرچه هسته اصلی این پادشاهی سرزمین بلخ بوده اما این حکومت به سرعت به سراسر ایران شرقی گســترش یافته و نواحی افغانستان و پاکســتان و بخشی از شمال آمودریا در تاجیکستان را هم شامل شده است. نامدارترین شاه کوشان، کانیشکا نام داشته. البته چند تن از پادشاهان کوشان به این نام خوانده می‌شده‌اند که یکی از آنها کانیشــکای کبیر اســت که مردی آزاد اندیش بوده و در دوره پادشاهی او ایران شرقی میزبان مردمان سرزمین‌های همســایه با دین‌های گوناگون شده که از آزادی کامل دینی و فکری در پادشــاهی بلخ برخوردار بوده‌اند. گرچه او به دین باستانی ایرانیان ارادت و اعتقاد کامل داشــته اما از آنجا که با پیروان ادیان دیگر مهربان و خوش‌رفتار بوده، بودائیان جهان او را یکی از قدیســان و بزرگان دین بودا می‌دانند. در دوره کانیشــکا و به دســتور او هزار معبد بودایی در قلمرو پادشاهی کوشان ساخته شده که بسیاری از آن آثار باارزش تاریخی در یک دهه گذشته به دست طالبان در افغانســتان برای همیشه نابود شدند. کانیشکا آن‌قدر در ایران شــرقی محبوب و محترم بوده که پس از قرن‌ها در زمانه ما بسیاری از مردم افغانستان نام فرزندان‌شان را کانیشکا می گذارند. پس از انقراض اشکانیان

موزه کاشی‌ها ▲

مجموعه تاریخی روضه مبارک مزارشریف از گزند گلوله‌های جنگ‌های ۳۰ساله افغانستان جان به در برده و هنوز راست قامت ایستاده است. استاد سمیع و شاگردانش بیش از ۷۰۰ طرح متفاوت کاشیکاری در اینجا اجرا کرده‌اند که موزه‌ای است از هنر کاشیکاری قدیم خراسان بزرگ

پابرهنه درسرما ▼

سرما و باران هم مانع از آن نیست که زن و کودک احترام مرسوم در پابرهنه گام زدن در روضه مبارک مزار را به جا نیاورند





زیر گنبد کبود
اینجا صحن اصلی مزارشریف است با ۲گنبد کبود و لاجوردی. گنبد اصلی که بالای مرقد قراردارد را سلطان‌حسین‌بایقرا ساخته و گنبد دوم را که به جامع آستانه مشهور است امیرعبدالمومن‌خان یازدهمین امیر از امرای شیبانی در زمانی که نایب‌السلطنه بلخ بوده ساخته‌است. مردم به گنبد دوم جوره (جوره یعنی جفت) گنبدکبود می‌گویند. استاد سمیع سمرقندی ۴سال با شاگردانش سرگرم کاشیکاری مزار بوده. او ۲گنبد را دوپوش کرده؛ یعنی روی هر گنبد یک گنبد دیگر ساخته و آنها را دوجداره کرده و بعد گنبدهای رویی و دیوارها را با کاشی فیروزه‌ای پوشانده



بوی خوش مزار

حال و هوای داخل حرم با ایران فرق چندانی ندارد، جز بوی خوش چوب معطر. در قدیم چیزی به نام ضریح فلزی وجود نداشت و روی آرامگاه‌ها را با صندوق‌های چوبی می‌پوشاندند که از چوب‌های نفیس و آراسته به گره و منبت ساخته شده بودند. چوب‌ها بیشتر از جنس خوشبو بودند و هنگام زیارت بوی خوش چوب، زائران را سرمست می‌کرد. عکاسی در داخل حرم مزارشریف ممنوع است. امید صالحی که اهل شیراز است به لطف دوستی از اهالی مزارشریف که بزرگ شده شیراز بود و فارسی را به ۲لهجه شیرازی و مزاری گپ می‌زد، این عکس‌ها را برای ما هدیه آورد



نور بلخ

پیرمردی بلخی در نور پنجره قرآن می‌خواند؛ نوری که جوانان انگار با آن بیگانه‌اند. پنجره‌های دو جداره قدیمی یکی از رازهای معماری کهن ایرانی مزارشریف است. اگر در مقابل پنجره در فصل سرما بسته شود، لایه عایق هوای ایجادشده مانند پنجره‌های دوجداره امروزی عمل می‌کند. به گوشه سمت راست عکس دقت کنید؛ در قدیم ایرانیان برای کتاب‌ها یک جلد پارچه‌ای می‌دوختند که امروزه فقط در بعضی مناطق این رسم برای قرآن و دیگر کتب گرانقدر انجام می‌شود





اینجا افغانستان است ^
برای ایرانیان شاید تصور آنکه اینجا افغانستان باشد، دشوار است. دخترکان مزاری گرم شادی و بازی با کبوتران مزارند

در بارگاه شاه مردان >
بایددربرابر ۷در بایستی‌وسرخم‌کنی‌ودرگاه‌ببوسی‌و اجازه‌بخواهی‌ووارد‌شوی. پیرمردی‌درگاه‌آستان‌مبارک مزارشریف‌رابه‌رسم‌ادب‌می‌بوسد. جامه‌اوکه‌تاجیکان‌به آن چَپَن‌می‌گویندباآستین‌های‌بلندازپوشش‌های‌قدیم ایرانی‌است‌که‌مارا‌باخودبه‌گذشته‌می‌برد...

به دست ساسانیان در ایران غربی، پادشاهی ساسانی رفته‌رفته به گسترش حوزه فرمانروایی خود پرداخت. با حمله شاپور ساسانی به ایران شرقی و تصرف پایتخت کوشانیان – پیشاور – سلسله کوشانی منقرض شده و ساسانیان همان‌گونه که در ایران غربی قدرت را به دســت گرفتند، در شــرق هم به قدرت رسیدند و در این دوره پادشاه ساسانی یکی از شاهزادگان نزدیک خود را به شاهی کوشان منصوب می‌کرده و از این به بعد کوشانیان در تاریخ، جای خود را به کوشانشاهان داده‌اند. در واقع کوشانشاهان به شاهان محلی ساسانی منطقه بلخ گفته می‌شود.

زبان ایرانی، خط یونانی

تاریخ زبان‌های ایرانی به ۳دوره تقسیم می‌شود؛ زبان‌های ایرانی باستان، ایرانی میانه و ایرانی نو. به زبان‌هایی که از سقوط پادشاهی هخامنشی تا ظهور سلسله صفاریان در سراسر ایران قدیم رایج بوده زبان‌های ایرانی میانه می‌گویند. زبان بلخی یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی است و زبان پادشاهی کوشان. انتخاب زبان بلخی برای نوشته روی سکه‌های پادشاهی کوشان ابتکار شخص کانیشکای اول بوده است. تا پیش از پادشاهی کانیشکای اول سکه‌های کوشانیان به سبک دوره اسکندر و جانشینانش به زبان یونانی ضرب می‌شــد. با این اقدام کانیشکا زبان یونانی برای همیشه از این منطقه رخت بربست. گرچه خاستگاه زبان بلخی منطقه بلخ بود اما با گسترش پادشاهی کوشانی بلخ، قلمرو زبان بلخی از شمال تا تاجیکستان و مرز چین و از جنوب به سراســر افغانستان و پاکستان امروزی تا شمال هند گسترش یافت. چون پیش از به قدرت رسیدن کوشانیان این منطقه در اختیار جانشینان اسکندر بود که زبان و خط یونانی را به عنوان زبان و خط دولتی به کار می‌بردند، کوشانیان هم از خط یونانی برای نوشتن زبان ایرانی استفاده کردند و متون و کتیبه‌های این زبان به خط یونانی نوشته می‌شد. تا چندی پیش جز روی چند کتیبه و ســکه، اثر دیگری از زبان بلخی به دســت نیامده بود اما کشف چند کتیبه و تعداد زیادی سند لاک‌ومهر شــده اقتصادی که به دست نیکلاس سیمز ویلیامز – ایران‌شناس برجسته انگلیسی – در این یک دهه، کشف رمز و ترجمه شده، بسیاری از رازهای سر به مهر تاریخ باستانی بلخ را گشوده است. کتیبه مهمی به نام «رِباطک» یکی از این آثار باســتانی ارزشمند تاریخ ایران باستان است که شباهت بسیاری به کتیبه داریوش بزرگ در بیستون دارد و اتفاقات نخستین سال به قدرت رسیدن کانیشکا را شرح می‌دهد.

لاله و لعل و لاجورد

آثار باستان‌شناســی نشان می‌دهد که بشر دســت‌کم در ۲۵۰هزار سال پیش در منطقه بلخ زندگی می‌کرده است. رشــته کوه‌های پامیر در مشرق، هندوکش در جنوب و حصار در شمال، از ۳ سو کوهپایه و دشــت بلخ را احاطه کرده و در بهار و تابستان، آب فراوان برف، شــاخه‌های آمودریا (جیحون) را پرآب و دشت‌ها را سرســبز و چمنزارها را گلزار و لاله‌زار می‌کند. چراگاه‌های فراخ و سرســبز این منطقه پذیرای هزاران هزار گوسفند، گاو، بز، اســب و شتر دوکوهان بلخ است و دامداری در بلخ رونق بسیار دارد. تفریح و سرگرمی دامداران هم مسابقات بزکشی است که سوارکاران چابک بر سر ربودن لاشه بزی با هم می‌جنگند و گاه در این میدان پرهیاهو و نفس‌گیر پیروز میدان، زنان ســوارکار هستند. معادن فلزات و سنگ‌های گرانبهای بلخ و بدخشــان مثل لاجورد و لعل در همه تاریخ در جهان پرآوازه بوده و حتی در داستان‌های کهن، بلخ را خاستگاه طلا هم دانسته‌اند. ترنج، نیشکر، نیلوفر، صابون، عطر، کنجد، برنج، جوز، بادام، مویز، شیره انگور، انجیر، انار، زاج، کبریت، سرب، زرنیخ، نمک، هیزم، فراورده‌های دامی، روغن و پوست از محصولات مشهور بلخ در ایران قدیم بوده و این شهر صنعتگران دباغ، نجار و فلزکار مشهوری هم داشته است. آهنگری، مسگری و زرگری بلخ زبانزد بازاریان قدیم بوده و داستان گنه کردن آهنگری در بلخ، داستان مشهور ادب فارسی.

قنادان و شکرفروشــان و شکرریزان بلخ بهترین شکر ســپید یا فانیذ را عرضه می‌کرده‌اند و بی راه نیست که مولانا در شعر خود بسیار از آنها یاد می‌کند؛ یقین گشت که آن شاه در این عرش نهان است / که اسباب شکرریز مهیاست خدایا

بلخ سرزمین عجایب بوده و در عجایب نامه‌ها از شگفتی‌های آن بسیار یاد شده است؛ چنان که دمشقی در کتاب «نخبه الدهر» می‌گوید: «... سنگ استخوان ربا ... سنگی زرد و زبر است و از بلخ به دیگر شــهرها برده می‌شود. چون این سنگ به اســتخوان نزدیک گردد، آن را می‌رباید...». و این همه نعمت و شگفتی تنها گوشه‌ای از ثروت‌های باستانی بلخ بوده است.

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

بلخ آن‌قدر فاخر، باشکوه و ثروتمند بود که در زبان عربی واژه «تبختر» را به معنی تفاخر، تکبر و با ناز و شوکت خرامیدن از نام قدیم بلخ، باختر ساختند. بلخ مرکز فقها و دانشمندان بزرگ تاریخ اسلام بوده است. دارالفقاهه، دارالخلافه، ام‌البلاد، ام القراء و دارالاجتهاد از القاب بلخ در کتب دوره اسلامی هستند. طبق یک اعتقاد عوامانه در افغانستان، مدفن امام علی(ع) در مزارشــریف قرار دارد. در کتب قدیمی تاریخ بلخ این حکایت که در صحت آن جای تردید اســت، اما درست یا نادرست نشان ارادت بلخیان به حضرت علی(ع) است، آمده که در زمان حکومت سلطان سنجر ملکشاه سلجوقی (۵۳۰ه. ق) در کتابخانه دارالحکومه شهر مرو دفترها و نامه‌هایی از ابومسلم خراسانی پیدا شده. ابومسلم مروزی که خود اهل مرو و حاکم آن منطقه بوده، پیش از آنکه حکومت امویان را ساقط کند و عباسیان را روی کار آورد، با امام جعفرصادق(ع) مکاتبه داشته است؛ امام صادق(ع) به ابومسلم فرمان داده بود که پیکر پاک جد بزرگوارش را که در صندوقی در نجف مدفون بوده، به بلخ انتقال دهد تا

بلخ آن‌قدر فاخر، باشکوه و ثروتمند بود که در زبان عربی واژه «تبختر» را به معنی تفاخر، تکبر و با ناز و شوکت خرامیدن از نام قدیم بلخ، باختر ساختند

درخشش بلخ
در روایات کهن ایرانی بلخ خاستگاه زر و زرگری در جهان ایرانی بوده و آثار زرین باستانی به‌دست آمده از آن منطقه همچون گنجینه آمو. گواهی بر این مدعاست. هنوز کار زرگران بلخی پررونق است (عکس بالا). طلایی که در تذهیب و نقاشی مکتب هرات نیز به کار می‌رفته و گوشه‌ای از آن همه نقش‌ونگار و اسلیمی و رنگ و تذهیب و شعر بر دیوار مزارشریف هنوز زیباست (عکس راست)



پس از فتنه بنی امیه به مدینه برده شود. ابومسلم به یاری عیاران و پهلوانان خود و به فرماندهی حریف مروزی این کار را به انجام رسانید و حضرت را در روستای خواجه‌خیران در حومه بلخ به خاک سپرد. به دستور سلطان سنجر، بزرگان بلخ مامور گشودن بقعه شدند و در آنجا صندوقی از فولاد، قرآنی به خط کوفی و یک شمشیر و یک سنگ با نوشته «هذا ولی‌الله، علی اسدالله» یافتند. چنین لوحی هنوز هم در گنجینه مزارشریف موجود است. به فرمان سلطان سنجر، گنبد و بارگاهی در آنجا ساخته شد که در قتل‌عام مردم بلخ به دست چنگیز در قرن هفتم هجری تخریب شد. با بازسازی دوباره این مزار در قرن نهم و در زمان سلطان حسین بایقرا، روستای خواجه خیران جای بلخ را گرفت. معماری امروز بنا به سبک معماری عصر تیموری شهرهای سمرقند، بخارا و هرات است. اهل مزار به آستان مقدس این بقعه که از نظر معماری و کاشی کاری، معرق فیروزه‌ای و نیلی منحصر به فرد است، «روضه مبارک» یا «روضه شاه ولایت» می گویند و اشعار عامیانه و مردمی بسیاری درباره صاحب این مزار، «سخی جان» زمزمه می کنند.

مزارات مزار

شهرهای بزرگ و با اهمیت تاریخ ایران گورستان‌های تاریخی مشهوری دارند. روضه مبارک مزار شریف تنها مزار مشهور بلخ نیســت. مزارات و اماکن متبرکه بلخ از گورستان‌های مهم تاریخ اسلام به شمار می‌روند. در کتاب «فضایل بلخ» حتی حکایاتی درباره وجود مدفن پیامبر(ص) در بلخ وجود دارد. ایوب نبی به روایتی در بلخ مدفون است. مزار محمد حنفیه فرزند امام علی(ع)، مزار خواجه روشنایی، مزار خواجه پیاده، مزار خواجه ابونصر پارســا، مزار میــر روزه‌دار، مزار بابا غولک، مزار مولانا دوســت صحاف، مزار بابا ابدال و صدها تن از بزرگان دین، عرفان و علوم قدیم در بلخ قرار دارند. گورســتان‌های نوبهار، اسپریس و سرتل یا میدان و گورستان محله نه گنبد، بعضی از مزارات مشــهور قدیم بلخ هستند که صدها تن از دانشــمندان و علمای ایران قدیم در آنها آرمیده‌انــد. گرچه ما تنها نام چند تن از مشاهیر بلخ همچون مولانا جلال الدین محمد بلخی، شیخ الرئیس ابوعلی سینا، ناصرخسرو قبادیانی بلخی، عنصری بلخی، شهید بلخی و ابوشکوربلخی را شنیده‌ایم اما فهرست الفبایی شخصیت‌های مشهور تاریخ ایران قدیم که اهل بلخ بوده‌اند، بسیار بلند است و حضور این همه نامداران دین و دانش و فرهنگ نتیجه وجود مدارس علمی و عالی گوناگون در بلخ است.

مدرسه در مدرسه بود

«بلخ شهری است با ۴۰۰مدرسه عالی و ۹۰۰دبیرستان معتبر»؛ این گفته واعظ بلخی، یکی از دانشمندان قدیم ایران است. بسیاری از دانشمندان نخبه ایران قدیم که برای تحصیل به بلخ می‌آمده‌اند، به اصرار بلخیان همان‌جا ساکن می‌شده‌اند؛ چنانکه درباره قاضی‌القضاه خلیل بن احمد بن اسماعیل شجری که بعدها شیخ‌الاسلام بلخ شد و حاکم بلخ پس از رحلتش به درخواست بزرگان، مدرسه خلیلیه را برای بزرگداشت نام او بنانهاد، آورده‌اند: «وی هنگامی که عزم بازگشت از بلخ به دیار خود را داشت، بزرگان بلخ با هم یک‌صدا شدند و گفتند که در شهر ما تعلم کردی، همین‌جا به تعلیم مشغول شو، که ما نگذاریم تا از این شهر بیرون روی».

بلخ هم همچون موصل، بغــداد، غزنه، مرو، بصره، اصفهــان و هرات دارای نظامیه بود. نظامیه‌ها مــدارس عالیه‌ای بودند که به ابتــکار خواجه نظام‌الملک طوسی – وزیر دانشــمند سلجوقیان – در سراســر ایران قدیم ساخته شده بودند و مانند مجموعه‌های بزرگ علمی– پژوهشــی امروزی مجهز به کتابخانه‌های بزرگ، رصدخانه و خوابگاه‌های دانشــجویی بودند و برای رفاه حال دانشجویان به آنها کمک هزینه هم می‌پرداختنــد. این مدارس هیچ‌گاه به تنهایی ســاخته نمی‌شدند. در کنار هر مدرسه، مسجد، حمام و آرامگاه یکی از بزرگان یا اعضای خاندان ســلطنتی هم ســاخته می‌شــدند و هزینه‌های مدارس هم از موقوفات متعددی که بزرگان برای این کار در نظر می گرفتند، تامین می‌شــد. زمین‌های کشاورزی، قنات‌ها، حجره‌ها، راسته‌های بازار و ... که در تملک مدارس بودند و به مردم اجاره داده می‌شدند، بخشی از بودجه علمی– پژوهشی مدارس ایران قدیم را فراهم می کردند. از فارغ التحصیلان نامدار نظامیه بلخ می‌توان به رشیدالدین محمدبن‌عبد الجلیل بلخی مشهور به رشید وطواط اشاره کرد.

بنیانگذار، حامی و پشتیبان مالی بســیاری از مدارس بلخ، شاهزاده خانم‌های سلسله‌های مختلف تاریخ ایران بوده‌اند که طبیعتا آنها به تحصیلات عالیه دختران هم اهمیت بسیاری می‌داده‌اند.

هنوز هم به همت حاکمان محلی اســتان بلخ در افغانستان، زنان مزارشریف نسبت به زنان دیگر مناطق افغانســتان از آزادی و رفاه بیشــتری برخوردارند و می‌توان گفت زنــان و دختران مزاری مانند زنان شــهرهای ایــران اهل هنر و فرهنگ هستند.

▲ دور و برمزار
بازار «تعویذنویسی» – یا به قول معلم صبور «تعویض‌نویسی» – دور و بر مزار گرم است

>> به تایی بساز
کاسبی در کنار روضه مبارک به خاطر حضور زائران پررونق است و بازارش همیشه گرم. برقع‌پوشی مانع از آن نیست که زنان نقشی اجتماعی در تامین اقتصاد خانواده نداشته باشند. یکی از راه‌های کسب درآمد خانواده‌ها پخت نان در تنورهای خانگی و فروش آن بر سر بازار است و رقابت با نانوایی‌های مزار. واحد خرید نان هم «تا» ست، یک تا، دو تا، ده تا ...

«بلخ شهری است با ٤٠٠مدرسه‌عالی و ٩٠٠دبیرستان معتبر»؛ این گفته واعظ بلخی، یکی از دانشمندان قدیم ایران است. بسیاری از دانشمندان ایران که به بلخ می‌آمدند، همان‌جا ساکن می‌شدند



بازار پلاستیکی
بلخ سرزمینی است سرد محصور میان ۳ کوهستان بزرگ. فروش پلاستیک متری در سرما و بارندگی خزان و زمستان برای گرفتن در و پنجره‌ها در مزار رونق می‌گیرد. این هم راسته پلاستیک‌فروش‌ها در کنار بازار تره‌بار مزار



بانوان مزاری
بانوان مزاری به شیک بودن و خرید بسیار اهمیت می‌دهند، پاکیزگی، آراستگی و زیبایی از برقع‌های رنگارنگشان پیداست. این تنوع رنگ در سر کردن برقع در دیگر شهرها دیده نمی‌شود و فقط و فقط در انحصار دختران و زنان مزار است





∧ سایه شیر پنجشیر
امنیت کم‌نظیر استان بلخ به همت مجاهدان و نیروهای تحت فرماندهی استادعطا محمد نور از متحدان شهید احمد شاه‌مسعود در جبهه متحد اسلامی برای آزادی افغانستان برقرار گشته

> پیران بلخ
اینجا بلخ است؛ سرزمین مشایخ و پیران و عارفان بزرگ خراسانی با محاسن سپید و بلند. به چَپَن پیران بلخی نگاه کنید. انگار به تماشای نقاشی‌های بهزاد هراتی نشسته‌اید

مَیلَه گل سرخ

در نخستین روز فروردین، در جشن باشکوه نوروز که در مزارشریف به مَیلَه گل‌سرخ مشهور است، درفشی را که «ژنده سخی» نام دارد، برمی‌افرازند. این مراسم هر ساله با حضور ده‌ها هزار نفر از مردم مزارشریف و دیگر شهرها، شخصیت‌های برجسته سیاسی و همچنین جهانگردان خارجی‌ای که برای حضور در این مراسم و تماشای این جشن باستانی باشکوه به افغانستان می‌آیند، برگزار می‌شود.

در نوروز گذشته (۱۳۸۷) نزدیک به ۶۰۰ هزار تن از مردم استان‌های دور و نزدیک در این مراسم شرکت کردند. این در حالی است که تعداد شرکت‌کنندگان نوروز ۱۳۸۶ نزدیک به ۲۰۰ هزار تن بوده. پلاک ماشین مسافران گویای حضور علاقه‌مندان به این جشن بود که از شهرهای دیگر آمده بودند. احمدضیاء مسعود – معاون اول رئیس جمهور افغانستان و برادر شهید احمدشاه‌مسعود – چند تن از وزیران و نمایندگان مجلس و شوراهای استانی و سفیران کشورهای خارجی هم در مراسم برافراشتن درفش سخی در مزارشریف حضور داشتند. این مراسم برخلاف جشن نوروز در دیگر سرزمین‌های ایران قدیم که معمولا ۱۳روز به طول می‌انجامد و در روز سیزده بدر به پایان می‌رسد، ۴۰روز، یعنی تا دهه اول اردیبهشت ادامه دارد و باشکوه‌ترین مراسم نوروز در سراسر گستره ایران قدیم است. در این ۴۰روز، هر چهارشنبه مردم به صورت خانوادگی به زیارت روضه مبارک مزار می‌روند و بازار نوازندگان دوره گرد و اجرای کنسرت‌های رسمی هم بسیار داغ است.

البته مشابه این جشن در دوران قدیم در دیگر شهرها هم اجرا می‌شده که امروزه دیگر فراموش شده است؛ مثلا در قزوین ۵۰ روز پس از نوروز، جشنی به نام پنجاه بدر برگزار می‌شده که دیگر از یادها رفته است.

با وجود آشفتگی‌های اجتماعی و ناامنی‌های چند دهه اخیر افغانستان، برگزاری این جشن در امنیت کامل با حضور چنین جمعیت عظیمی، تنها به ابتکار والی استان بلخ و فرمانده بزرگ تاجیک، ژنرال عطا محمدنور ممکن شده‌است. او از شیفتگان فرهنگ باستانی و از دوستان و متحدان احمدشاه مسعود در بلخ بوده و با هزاران مرد مسلحی که در اختیار دارد، نوروز را هر ساله با شکوه هر چه تمام‌تر در بلخ جشن می‌گیرد. مردم او را «استاد عطا» می‌نامند؛ چرا که در علوم دینی هم صاحب نظر است.

سیل گل لاله زار

در این ۳دهه بارها و بارها سرود ملی افغانستان به زبان‌های فارسی و پشتو تغییر کرده. اگر از مردم درباره سرود ملی بپرسید، یکی سرود زمان کمونیست‌ها را تا نیمه می‌خواند، دیگری سرود دوره مجاهدین را تا پایان زمزمه می‌کند و بعضی‌ها هم هیچ سرودی از برندارند اما اگر برای هر کسی چند بیتی از ترانه «بیا که بریم به مزار» را زمزمه کنید، تا پایان ترانه را با لهجه خواهد خواند و ما را با خود به سیر لاله زار و زیارت مزار خواهد برد.

بیا که بُریم به مزار ملا ممد جان/ سیل گل لاله زار وا وا نفس جان/ بیا که بُریم به مزار ملا ممد جان/ سیل گل لاله زار وا وا دلبر جان/ سر کوی بلند فریاد کردم/ علی شیر خدا را یاد کردم/ علی شیر خدا، یا شاه مردان/ دل ناشاد ما را شاد گردان/ علی شیر خدا دردم دوا کن/ مناجات مرا پیش خدا کن/ چراغَی روغنی نذر تو می‌تُم/ به هرجا عاشق است دردش دواکن/ بیا که بُریم به مزار ملاممدجان....

یکی از داستان هایی که درباره این ترانه می گویند از این قرار است که در زمان امیر علیشیر نوایی در هرات، یکی از طلبه‌های مدرسه‌ای در جنب زیارتگاه ملاحسین واعظ کاشفی به نام ملامحمد هر روز مسافت مدرسه تا چشمه قلمفور را که نزدیک زیارتگاه عبدالرحمن جامی است، پیاده می‌رفته و صرف و نحو از برمی کرده. روزی کنار چشمه، ناگهان باد روسری یکی از دختران هراتی را که گرم گفت‌وگو و پرکردن مشک هایشان بوده‌اند می‌رباید و ملامحمد و عایشه را دلبسته هم می کند.

پدر دختر که از نظامیان دربار تیموری بوده، طلبه فقیر را به دامادی نمی‌پذیرد. آن دو نذر می کنند که اگر به هم رسیدند، در ایام نوروز و میله گل سرخ به زیارت مزار شریف بروند و مدتی را به خاک‌روبی مزار بپردازند. روزی عایشه در لب چشمه گرم زمزمه این ابیات در غربت ملامحمد بود که امیر علیشیر با سوارانش از کنار چشمه قلمفور گذر می کنند. امیر سوز این ترانه را می‌شنود، جویای داستان می‌شود و سفارش ملامحمد را به پدر دختر می کند. آن دو به یاری امیر به هم می‌رسند و برای ادای نذر به زیارت مزار می‌روند.

غربت در داخل و خارج کشور در این ۳دهه، میراث مشترک مردم افغانستان است و این ترانه، وصف حال این مردم و سرود ملی این ملت. ■



ایران قدیم شرقی
شرق ایران قدیم امروزه به چندین کشور مستقل تقسیم شده است. افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان و...





۲ عکس در یک روز >>
اینجا عکاسخانه‌ای ساده در مزارشریف است و این جوان خیالش را هم نمی کرد که وقتی صبح برای گرفتن عکس به عکاسخانه می‌رفت جلوی دوربین امید صالحی بنشیند و سر از مجلات ایرانی در آورد

رنگ مزار >
رنگ موی غربی در دستان حنایی زن مزاری. امید می گوید دستفروش‌ها در بساطشان اندازه یک دکان لوازم آرایش دارند

دوباره خواهم رفت

امید صالحی معتقد است برای کشف لایه‌های تاریخ ایران باید بارها به افغانستان سفر کرد

این، همه شناخت ما از افغانستان است؛ اخبار جنگ‌های این ۳ دهه و حضور مهاجران جنگ‌زده چشم بادامی در تهران و شهرستان‌ها در لباس کارگر؛ همین و بس. هنرمندان ایرانی بی خبر از گذشته ایران، تنها در چند سال اخیر و آن هم با موج مدی که پس از سقوط طالبان در دنیا به راه افتاده بود، سر از افغانستان در آوردند و از قاب فیلم و عکس نیم‌نگاهی به شرق تاریخ خود انداختند. هیچ کدام از آنها در جست‌وجوی نیمه پنهان ایران نبودند.

امید صالحی – عکاسی که از چشمی دوربینش ما را به مزار شریف برد– با مد به افغانستان نرفت. او که فارغ‌التحصیل گرافیک و عکاس آژانس Focus آلمان در ایران است، در جست‌وجوی نیمه دیگر ایران قدیم بود که تاکنون آن را ندیده‌ایم. افغانستان، ایران و دیگر کشورهای همسایه ما در کنار هم ایران قدیم را تشکیل می‌داده‌اند که هر کدام از پاره‌های آن، سرنوشتی متفاوت از دیگری داشته‌اند. اما انگار به دست روزگار، رنگ و شکل همه چیز ایران قدیم در افغانستان ثابت و بی‌تغییر مانده است؛ بازارهای چندصد ساله، جشن‌های کهن، پوشش زنان و مردان، محصولات و سوغات رنگارنگ، مشاغلی که آنها را در ایران از یاد رفته می‌خوانیم، آثار و ابنیه تاریخی، مقبره‌های مردان بزرگ تاریخ مانند نورالدین عبدالرحمان جامی و خواجه عبدالله انصاری هروی که آنان را از خود می‌دانیم، مردمانی از اقوام تاجیک، پشتون، هزاره، ازبک، ترکمن، بختیاری و...، زبان‌های گوناگون ایرانی از شاخه شرقی مثل پشتون و گویش‌های پامیری و صدالبته شیرینی و قند فارسی به گویش هرات و کابل و مزار و هزاران واژه فراموش شده، مردمانی که به سبک رودکی و فردوسی و مولوی گپ می‌زنند و هزاران نشانه پیدا و پنهان دیگر از ایران قدیم. از این همه، ما تنها همان مهاجران جنگ‌زده چشم بادامی را می‌شناسیم که مزد کمی می گیرند!

«اینجا افغانستان است، مرز آزاد»؛ این جمله‌ای است که پس از زدن مهر خروجی از رانندگان تاکسی‌های مسیر دوقارون به هرات می‌شنوید. امید در سرمای آذرماه ۸۶ در سفری ۱۵ روزه به همراه ۲ دوست خود، پس از گرفتن ویزا در تهران از مشهد با سواری به دوقارون و از آنجا با گذر از مرز رسمی ۲ کشور به هرات رفته. پس از ۲ روز اقامت و عکاسی در هرات، با هواپیما به کابل سفر کرده و پس از چند روز گشت و گذار با دوربین در شهر، با هواپیمایی که از کابل به مشهد مسافر می‌برده و در راه توقفی در مزار داشته، به مزار شریف مشرف شده. پس از زیارت مزار، دوباره هوایی به هرات و از آنجا زمینی به مشهد آمده و حاصل این سفر، عکس‌هایی است که پیش روی شما هستند.

خاطرات این سفر برای او شیرین و ماندگار بود؛ خوابیدن با کلاه و کاپشن در



تاکسی‌های چوبی
در مزار هنوز درشکه‌ها در کنار تاکسی و سه‌چرخه مشغول کار هستند

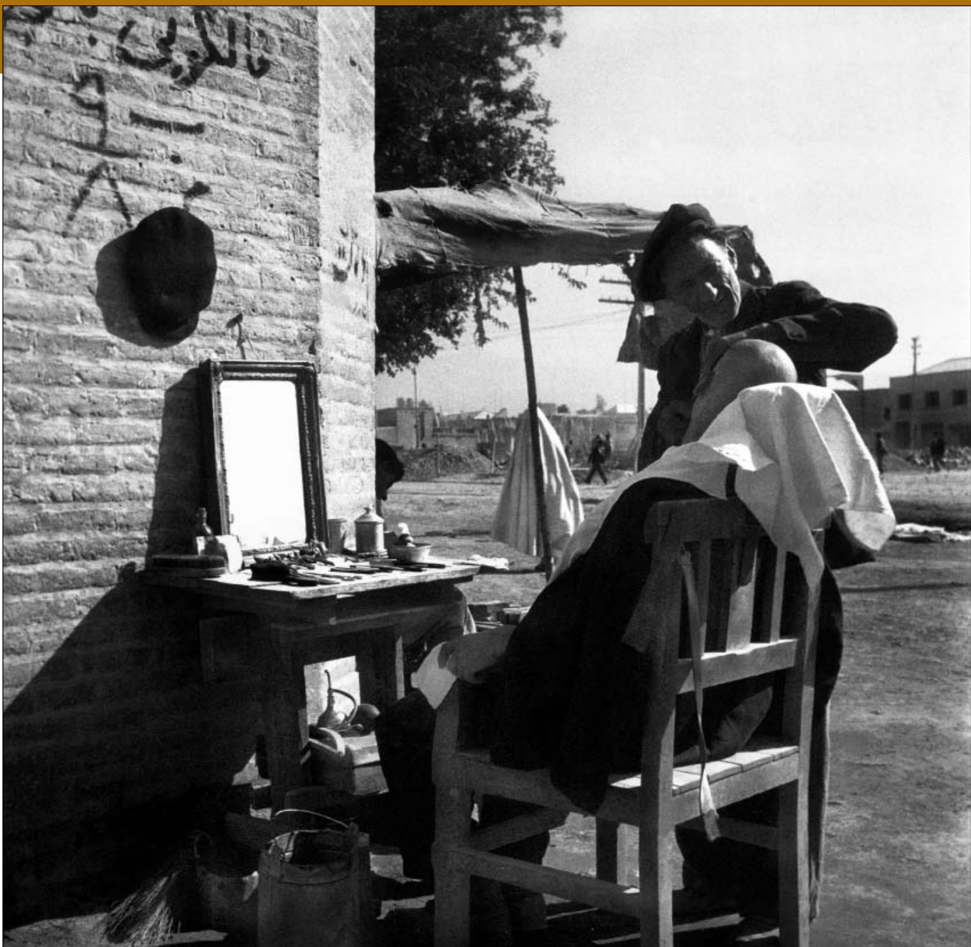


چهره‌های آشنا
با دیدن چهره‌های آشنا و ایرانی تاجیکان در لباس‌های قدیم ایران، انگار که سفری به گذشته‌ها کرده‌ای. امید می‌گوید در مزار هر جا که می‌روی مردم از خاطرات روزهای اقامت در ایران می‌گویند

هتلی در هرات با کمترین امکانات گرمایی و رفاهی، با یک چراغ پیک‌نیکی برای گرم‌شدن به بهای ۵هزار تومان در اتاق شبی ۳۰ دلاری؛ صبح روز بعد هم دستگیری به خاطر عکاسی بدون مجوز خبرنگاری در شهر توسط پلیس و البته برخورد بسیار محترمانه و مودبانه مقامات افغانستان، خصوصا با ایرانیان. امید می گوید با آنکه به خاطر عکاسی چندبار در کابل و هرات پلیس از آنها کارت‌شناسایی خواست اما هیچ‌گاه برخورد بدی نشد و هیچ‌وقت دوربینشان را نگرفتند. پلیس اول خود را معرفی می کرد، بعد از شما کارت‌شناسایی می‌خواست. خاطره دیگر او هم دیدار مسعود، دوست قدیمی سال‌های دور در ایران که حالا دیگر عکاس خبرگزاری فرانس پرس در کابل بود و عکاسی را از رضا دقتی آموخته بود. به قول مسعود، عکاسی خبری در افغانستان چیزی نیست جز هر روز و هر روز عکاسی از مرده‌ها و آثار تخریب انفجارها. بیشتر عکاسان خبرگزاری‌ها در افغانستان، رانندگانی بوده‌اند که گروه‌های خبرنگاری خارجی را این‌ور و آن‌ور می‌برده‌اند و به خاطر علاقه‌شان به عکاسی، به شکل تجربی یا با گذراندن دوره‌ای کوتاه جذب این کار شده‌اند. امید سال‌ها پیش از سفر به افغانستان، برای عکاسی از مهاجران به مشهد رفته بود که با مسعود که فرزند یک استاد تاریخ اهل افغانستان بود، آشنا شد. خاطرات امید از آن سفر هم شنیدنی و شگفت است؛ مردی اهل افغانستان که با وجود آشنایی با ۴زبان در روزگار اقامت در ایران کارگری می کرده، جوانی که در مشهد بارها از پشت شیشه مغازه‌ها پیتزا خوردن مردم را تماشا می کرده و یک‌بار برای خوردن پیتزا پول‌هایش را جمع کرده اما پس از خرید پیتزا، نمی‌دانسته آن را چطور بخورد و...

از دیگر جاذبه‌های سفر امید به افغانستان، قدم زدن به همراه مسعود در خیابان وزیر اکبرخان کابل بود که قبلا در داستان «بادبادک‌باز» وصفش را خوانده بود. مردم افغانستان بیشتر از خاطرات تلخ و شیرین زندگی در ایران به شیرینی سخن می گویند و همه در ایران ساکن محلات بالای شهر بوده‌اند؛ البته در ساختمان‌هایی نیمه‌کاره برای کارگری و ساخت و ساز. قدم‌زدن در سوپرمارکت‌ها، مراکز خرید، کافی‌شاپ‌های کابل و برج‌های در حال ساخت مزارشریف، عکاسی در باغ علیمردان‌خان و محله معتادان کابل، صفای قدم زدن در شهر کهنه کابل و محله عارفان و عاشقان، عید قربان در کابل و حنابندان زنان و کودکان، زیارت مقبره «شاه دو شمشیره» کابل و مردمی که برای کبوتران حرم گندم نذر می کردند، پریدن از خواب با صدای انفجار، سوار شدن در یک تاکسی و گپ‌زدن با راننده‌ای که موسیقی زیبایی را با صدای خواننده‌ای اهل افغانستان گوش می کرد و داخل تاکسی را با نقش‌های رنگارنگ قلب و ۲کبوتر آراسته بود و ناگهان صدای مهیب عبور نینجاهای آمریکایی با صورت‌های سیاه شده، سوار تانک‌ها و زره‌پوش‌هایی که پشت‌سر هم می‌گذشتند و سر مسلسل‌هایشان را به سمت مردم گرفته بودند، برنامه‌های جالب تلویزیون با گویش کابلی که یکی از بهترین بخش‌های سفر بود، زندگی روزمره و تماشایی مردم در کوچه و بازار، روایت مردم از خاطرات تلخ زمان طالبان، جوانانی که بعد از سال‌ها از اروپا و آمریکا به افغانستان بازگشته بودند و در فضای قدیمی کشورشان به شیوه‌ای مدرن زندگی می کردند، خوردن غذاهای محلی و خوشمزه در رستوران‌ها، تماشای مبارزه سگ‌ها که مردم افغانستان به آن سگ جنگی می گویند، بازماندن از تماشای بزکشی در مزارشریف و به عوض، تماشای مجسمه بزکشی در وسط میدان شهر مزار، برقع‌های رنگارنگ، بستن خیابان‌ها توسط پلیس برای کنترل ترافیک با استفاده از پوکه‌های جنگی، انبوه آدم‌هایی که پا نداشتند و با عصا راه می‌رفتند، هزاران‌هزار مین و بمب خنثی نشده رها در دشت و بیابان، ملاقات جوانی که اهل مزار شریف بود اما در شیراز بزرگ شده بود و فارسی را با ۲ لهجه مزاری و شیرازی گپ می‌زد و به لطف و راهنمایی او امید توانست عکس‌هایی از داخل روضه مبارک مزار برای ما ارمغان آورد و در آخر، علاقه، مهر و اعتمادی که مردم افغانستان به ما داشتند و هزاران ناگفته دیگر، جزءجزء خاطرات او از این سفر است.

در هیچ یک از عکس‌های امید اثری از انفجارها و اجساد نیست. او در افغانستان و میان آثار تاریخی، سفری به سده‌های پیش کرده و به دنبال زندگی و امید می‌گشته است. هدف او روایتی تصویری از داستان زندگی اجتماعی مردم بوده، نه مستندی خبری. امید در آخر می گوید: «یک بار سفر برای دیدار افغانستان خیلی کم است و دوباره خواهم رفت».



یک تیغ برای همه

انگار از اوان پیدایش شغل سلمانی، آینه در این حرفه کاربردی غیرقابل انکار داشته است. در این عکس قدیمی، مشتری از ابتدای اصلاح تا پایان کار، خودش را ورانداز می کند تا استاد سلمانی با تیغ مخصوص خود، ریش او را هم چون دیگران بتراشد

عکس: محمود پاکزاد

نگاهی به تفاوت‌های آرایشگاه‌های مردانه تهران در نیم قرن اخیر

ازسبیل چخماقی تامدل تن تنی

ایمان مهدی‌زاده

دو عکاس به فاصله ۵۰ سال عکس‌هایی از دو آرایشگاه مردانه در تهران گرفته‌اند. تفاوت‌های این دو عکس نه‌فقط مربوط به این حرفه که گویای تغییر و تحولی بزرگ در تهران است

هنوز پدربزرگ‌ها خاطرات و داستان‌های زیادی از سلمانی‌های چند سال پیش نقل می کنند؛ حکایت چای‌دارچین، روغن پارافین، خالکوبی، دندان کشیدن استادان سلمانی و سنت کردن پسران. این خاطرات آن‌قدر دور از ذهن و غریب است که انگار زمان‌های بسیاری از آن روزگار گذشته است؛ به خصوص برای نسل جوانی که مدل مویش را از طرح‌های رایانه‌ای انتخاب می کند و در آرایشگاه‌های لوکس، موهای سرش ماساژ داده می‌شود.

این عکس مربوط به ۵۰سال پیش است. قلی‌مشهدی استاد سلمانی‌ای بود که در سال ۱۳۳۷ این عکس، او را به ثبت رسانده است. همان‌طور که در تصویر مشخص شده استاد سلمانی روی دیوار محل کسبش نوشته «خالکوبی». بنا به گفته‌های استاد جعفر شهری، محقق تهران‌شناس و حکایات منقول از مسن‌ترها، استادان سلمانی که در برخی مناطق «دلاک» نامیده می‌شدند علاوه بر اصلاح موی سر و صورت، خدمات دیگری مانند خالکوبی، کشیدن دندان، حجامت و ختنه نیز انجام می‌دادند.

جعفر شهری دلیل این تنوع شغل را مراجعه اندک مردم مناطق محروم برای اصلاح به سلمانی‌ها عنوان کرده است؛ «اغلب مردان محله‌های محروم و کم‌درآمد تنها برای اعیاد خاصی مانند عید فطر، عید غدیر و عید نوروز به سلمانی می‌رفتند که معمولا سر و صورت را از ته می‌تراشیدند.» همین نقل قول می گوید: «سلمانی‌های مرد افرادی بودند که در حمام‌ها یا کوچه‌پسکوچه‌ها به صورت دوره‌گرد می گشتند و سر و صورت مردان را اصلاح می کردند».

چیزی که از آن روزها تا امروز پابرجا مانده، اهلیت بیشتر استادان سلمانی است که اهل رشت و شهرهای نزدیک آن هستند. پس از ۵۰سال، حالا چای‌دارچین برای جلب مشتری به نسکافه و قهوه تبدیل شده و حجامت و دندان کشیدن به مراکز پزشکی انتقال پیدا کرده و ماساژ و مکاپ جایش را گرفته است؛ خالکوبی نیز نام تتو به خود گرفته و به جای سوزن‌های درشت و قند و لاستیک، با ماشین ویژه و جوهر بر اندام‌ها نقش می‌اندازند؛ گرچه این کار از قدیم‌الایام کاری نکوهیده بوده و امروزه ممنوع است. در آن روزگاری که عکس نشان می‌دهد، کودکان و پسربچه‌ها چشم دیدن سلمانی‌ها را نداشتند؛ ماشین‌های اصلاح، دستی بود و موهایشان را دندان می گرفت و لنگی که دور سر می‌بستند، مانع نفوذ مو به لباسشان نبود، پس بچه‌ها مجبور بودند موها را از لباس درآورند که اصلا کار دلچسبی نبود. بعضی از این سلمانی‌ها با ناظم‌های مدارس پسرانه دوست بودند. وقتی موی دانش‌آموزان بلند می‌شد استاد سلمانی با ماشین دستی به مدرسه می‌آمد تا وسط سر بچه‌ها نقش چهارراه بیندازد اما همین چند ماه پیش وزارت بهداشت دستورالعملی صادر کرد که مردان باید وسایل اصلاح شخصی داشته باشند و با شانه و قیچی و ماشین خودشان اصلاح شوند. اگر امروزه مدل‌های مو با رایانه طراحی می‌شود و مشتری طرح دلخواهش را از آلبوم انتخاب می کند در آن روزگار طرح‌های دیگری بود و نام‌های جالب توجهی داشت. آرایش سبیل به صورت چخماقی، داش‌مشدی، درویشی، بلشویکی، بازاری، قیطانی، دم‌موشی و هیتلری بود. اصلاح سر هم، ابتدا به صورت حیدری، صفدری، علی‌اکبری، دم‌اردکی و بعدها آلمانی یا دور سفید، آلبوروس، کرنلی و دوگلاس فربنکسی بود که از هنرپیشگان مشهور آن روز سینمای آمریکا الگوبرداری می‌شد. ریش توپی، دوره گیوه‌ای و ریش محرابی نیز به عنوان مدل‌های ریش بین مردان متداول بود.



تابلو به جای آینه

آرایشگاه‌های امروزی بنا به حجم مغازه آینه‌های بیشتری دارند اما در این آرایشگاه تهرانی که مدرن‌تر از آرایشگاه‌های معمول است، آینه برای تماشای مدام مشتری کارکردی ندارد. مدیر این آرایشگاه معتقد است تماشای تابلوهای نقاشی مدرن هنگام اصلاح برای مشتریانش جذاب‌تر است

عکس: بهنام مؤذن

حالا چای‌دارچین برای جلب مشتری به نسکافه و قهوه تبدیل شده و حجامت و دندان‌کشیدن به مراکز پزشکی انتقال پیدا کرده

جاگذاری زباله‌های گردشگران در طبیعت روزبه‌روز بیشتر می‌شود

ازما چه مانده برجا؟!

محسن ظهوری، عکس: حسن غفاری



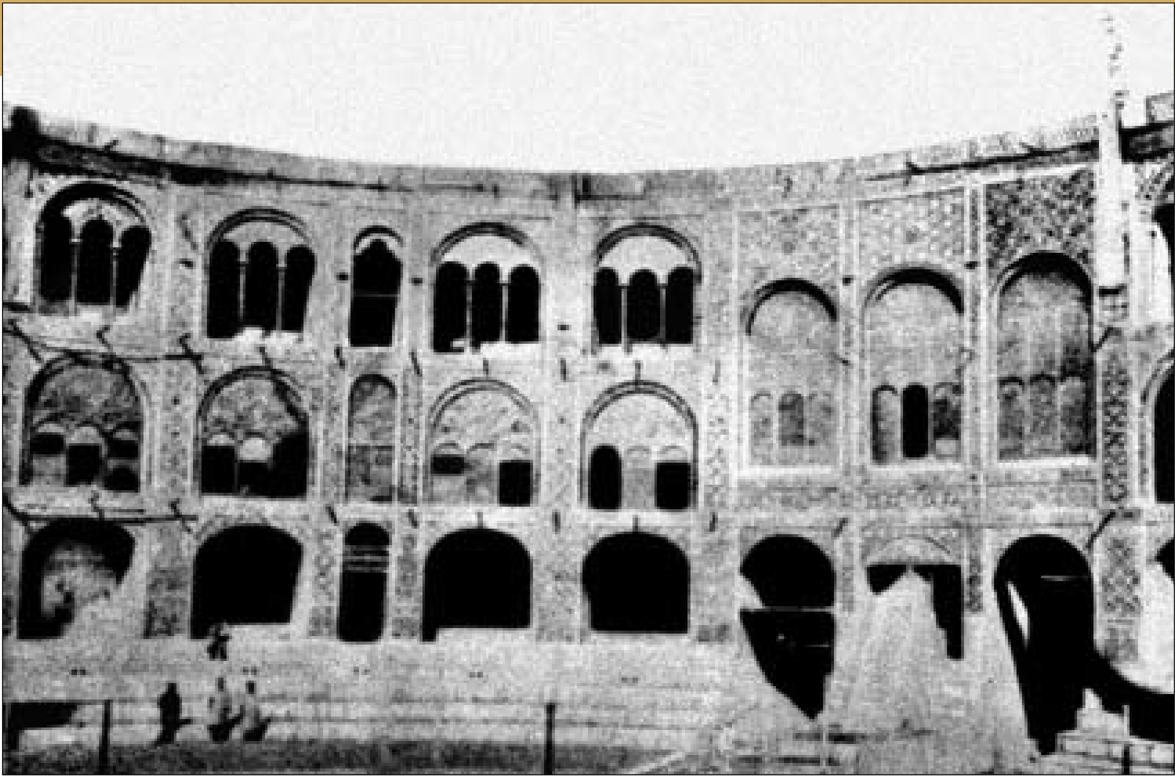
می گویند هوای کوهستان بهترین درمان برای انواع دردهاست؛ اعصاب را تقویت می کند، بین عضلات بدن و عصب‌های متصل به مغز هماهنگی ایجاد می کند و دستگاه‌های گردش خون، هاضمه و تنفس را تنظیم می کند. برای اینکه بتوانید این هوای معجزه‌آسا را تجربه کنید، فقط کافی است تا دور از دود و دم و سر و صدای شهر به کوهستان بروید و نفس‌های عمیق و منظم بکشید تا هوای پر از اکسیژن را وارد ریه‌های خود کنید. اما نه! لحظه‌ای صبر کنید، شاید اینجا هم برای یک تنفس عمیق جای مناسبی نباشد!

می گویند ضحاک پلید را فریدون در دماوند به زنجیر کشید و آرش کمانگیر از همین قله کمان خود کشید و جانش را برای وطن داد. این آتشفشان خاموش که بلندترین قله ایران، خاورمیانه و غرب آسیاست، نمادی اسطوره‌ای – تاریخی برای ملت ما بوده و در جای جای ادبیات ما از آن نام برده شده و همیشه مورد احترام تک تک افراد جامعه بوده است. اما نه، گویا هنوز برای خیلی ها کوچک‌ترین اهمیتی ندارد!

واقعیت این است که در کشور ما برای حفظ منابع طبیعی، فرهنگ‌سازی نشده و مردم هنوز نمی‌دانند که نابودی کوه‌ها و جنگل‌ها، در نهایت به نابودی همه ما منجر می‌شود. دیدن این «گنبد گیتی» در کنار این همه زباله، حتما برای عکاس هم دردناک بوده است. بعضی گردشگران با طبیعت به گونه‌ای رفتار می کنند که گویا این زیبایی فقط برای تماشای آنها آفریده شده و قرار نیست دیگران هم از آن لذت ببرند. فقط کافی است تا جایی اتراق کنند تا انبوه زباله را از خود به‌جای بگذارند.

مجید درودگر – راهنمای کوهستان و مربی فدراسیون کوهنوردی – در این‌باره به نکته جالبی اشاره کرده است؛ «بومی‌های این منطقه هم برای نگهداری از دماوند به‌عنوان یک جاذبه و اثر طبیعی، یا هیچ قدمی برنمی‌دارند یا اصلا به این موضوع فکر نمی کنند. آنها معتقدند کسانی که از شهرهای دیگر می آیند، این زباله‌ها را رها کرده‌اند». گویا دیدن زباله در مناطق طبیعی، دیگر برای ما ایرانیان امری بدیهی و عادی شده است. نهضت‌های سبز و گروه‌های داوطلب با همه تلاشی که می کنند، نمی‌توانند حتی نیمی از زباله‌هایی را که در طبیعت جا می‌ماند، جمع‌آوری کنند. جالب است که وقتی این موضوع را با عده‌ای از همین زباله‌ریزها مطرح می کنیم، جواب می‌شنویم که در دور و اطراف خود هیچ سطل زباله‌ای ندیده و مجبور شده‌اند که اضافات مصرفی خود را در طبیعت رها کنند. در حالی که اصول این است که نباید هم در مکان‌های طبیعی سطل زباله تعبیه شود. واقعا حمل زباله تا نزدیک‌ترین سطل زباله چقدر سخت است؟

همیشه تصور این بوده مردم ایران احترام ویژه‌ای برای کوه دماوند قائل بوده‌اند. ملک‌الشعرای بهار چه زیبا گفته است که «ای دیو سپید پای در بند / ای گنبد گیتی ای دماوند / از سیم به سر یکی کله خود / ز آهن به میان یکی کمر بند / تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر، چهر دلبند» گویا این نماد اصلی کشور ایران، همیشه مجبور بوده تا برای ندیدن زباله‌ها و زباله‌ریزها سر در ابر فرو ببرد. ■



عکس: موسسه مطالعات تاریخ معاصر

تکیه «دولت» روزگاری اصلی‌ترین مرکز برگزاری مراسم محرم در تهران بود

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

علی شهیدی

«خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند.»؛ میرزا ابراهیم‌خان ناهید با انتخاب این تیتر، گزک به دست آژان‌های نظمیه رضاخانی داد تا دِر روزنامه ناهید را تخته کنند. ابراهیم‌خان با این تیتر، کاریکاتوری در ۲قاب چاپ کرد؛ در قاب اول، مجلس تعزیه باشکوه تکیه دولت با حضور شاه قجر، اعیان و اشراف، رجال، وزرا و جمعیتی کثیر و در قاب دوم، تعزیه‌خوانان ژنده پوش در ویرانه‌ای با تماشاچیان پیر و تنگدست و قلیل دوره رضاخان دیده می‌شدند.

تکیه دولت ساختمانی ۳طبقه و گرد با آجرهای سفید و کاشی‌های هفت‌رنگ بود که در هر طبقه، حجره‌های سه دری برای نشستن تماشاچیان اعیان و اشراف داشت که حجره‌ها را به خرج خود می‌آراستند و حیاط بزرگی در میان، برای ایستادن عوام که سکویی برای اجرای نمایش با ظرفیت ۳۰ بازیگر در وسط آن بود. حیاط سر باز را با داربست گنبدی شکلی با پوش یزدی می‌پوشاندند و نور صحنه هم از روزنه‌های پوش و چلچراغ‌های داخل تکیه تامین می‌شد. این فضا مجموعا بیش از ۲۰ هزار تماشاگر را در خود جا می‌داد که نزدیک ۳۰۰ هزار تومان وقت هم خرج برداشته بود.

بنجامین – وزیر مختار ایالات متحده – در خاطراتش تکیه دولت را به زیبایی وصف کرده و آن را با آمفی‌تئاتر ورونا در ایتالیا مقایسه کرده. مراسم عزاداری ترور ناصرالدین شاه و مجلس موسسان برای انتخاب رضاخان به جهت سلطنت در آنجا برگزار شد. به یمن برگزاری مجلس موسسان در تکیه دولت پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و تعطیلی تعزیه‌خوانی، این تکیه متروکه شد و در ۱۳۲۵ شمسی برای ساخت بانک ملی ریشه‌اش را برای همیشه کندند. سلطنتی که در تکیه دولت به دولت رسید، چه زود نمکدان را شکست. بنایی که دوستعلی خان معیر الممالک به دستور ناصرالدین‌شاه در ۱۲۸۳ قمری نهالش را کاشت و در ۱۲۹۰ به ثمر نشست، اگر ویران نشده بود، امروزه افتخاری برای تاریخ نمایش، تعزیه و تئاتر بود. دریغ که دیگر نیست. ■



کمال تکیه دولت
یکی از آشناترین تصاویر از تکیه دولت، این اثر محمد غفاری (کمال‌الملک) است. کمتر عکسی از دوره قاجار برگزاری باشکوه مراسم تعزیه در محرم را به خوبی این نقاشی رنگ و روغن نشان داده‌است

Pasargad
International Hotels Group



گروه هتلهای بین المللی پاسارگاد







گروه هتلهای سفیر اصفهان
★★★★



هتل سلام مشهد
★★★★











هتل پارسه‌شیراز
★★★★



گروه هتل های مهر یزد
★★★★












هتل آپادانا نوشهر
★★★



هتل آریان نور
★★★






رزرواسیون کلیه هتلهای ایران جهت ایام نوروز و کلیه ایام سال

رزرواسیون ویژه عموم : ۸۸۱۰۴۶۳۵–۸۸۱۰۴۶۳۶–۸۸۱۰۴۶۳۷ فکس : ۸۸۱۰۴۶۵۹

آژانسهای مسافرتی ، سازمانها وشرکتهای دولتی و خصوصی : ۸۸۷۱۱۸۴۲–۸۸۷۱۱۸۰۶ فکس : ۸۸۷۱۷۰۴۸

دفتر مرکزی : تهران ، خیابان خالد اسلامبولی (وزرا) ، نبش خیابان هشتم ، پلاک ۲ ، طبقه دوم ، واحد ۴

w w w . p a s a r g a d h o t e l s . c o m